



Ketabton.com

اختصار وقایع

مهم هفته

وزیر صحت در موسسه صحت عامه افتتاح کردید .

نما یسگاه آثار رسامی هنر مندان جمهوریت تاجکستان شوروی در کابل افتتاح شد .

دوشنبه ۱۶ جوزا :

پیام خاص یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم توسط یناغلی وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه به حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه تفویض گردید .

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که به سلسله ورود پناهنگان بلوچ به افغانستان اخیرا به تعداد نود و سه نفر بلوچ دیگر شامل زنان و اطفال از ظلم و تعدی حکومت پاکستان بخاک افغانستان پناه آورده اند .

در خارج

پنجشنبه ۱۵ جوزا :

کانل سویز که پس از جنگ تروپ و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بروی عبور و مرور کشی های پزیری بین المللی مسدود بود مجددا بر وی تروپ ۱ فیک بین المللی بازگردید . کشایش کانل سویز را انور السادات ضمن بیانیه ای در پورت سعید طی مراسم خاص انجام داد .

رای دهندگان انگلستان برای اینکه سانه قانون آن کشور را در بازار مشترک اروپای غربی فیصله کنند به پای صندوق های رای دهی رفتند این بار اول است که در انگلشور ریفراندای بخاطر یک موضوع ملی و استیسی برگزار میشود .

شنبه ۱۷ جوزا :

ریفراندام عمو می مردم انگلستان با نتیجه قاطع به نفع ادامه عضویت در بازار مشترک اروپای غربی دیشب پایان یافت .

سه قدرت غربی : انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده امریکا فیصله نامه کشوردهی غیر منسلک و افریقایی را که خواهان وضع تعزیرات ارسال اسلحه به افریقای جنوبی بود در شورای امنیت ملل متحد ویتو کردند .

در کشور

پنجشنبه ۱۵ جوزا :

ینا غلی ناصر عبدالقادر الحدیثی سفیر کبیر عراق مقیم کابل ساعت ده قبل از ظهر با پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف ملاقات نمود . ملاقات نمود .

یناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بدعوت وزرای خارجه سوریه و یوگوسلاویا به کشور های مذکور بدانصوب عزیمت نمودند .

دو میلیون و ششصد و چهل هزار دالر را یونیسیف طی دو سال برای پروگرامهای صحت طفل و حفظ الصحه محیطی به افغانستان کمک مینماید .

شنبه ۱۷ جوزا :

پروژه توسعهی فابریکه نساجی بلخ تا شش ماه آینده تکمیل شده و تولیدات سالانه از هشت میلیون متر تکه به بیست میلیون متر افزایش خواهد یافت .

فابریکه قیر ولایت ننگرهار روز ۱۵ جوزا توسط یناغلی غوثالدین لایق وزیر فواید عامه در منطقه باریک آب، افتتاح گردیده و توام به آن کر قیر ریزی طبقه دوم شاهراه جلال آباد تورخم آغاز یافت .

نمایندگی های حوزه های مرکز احصائیه در در ده ولایت کشور تاسیس و به له لیت آغاز نمودند .

در پسلان سوم پروژه شهری ریسک شده مردخان جلال آباد برای یک هزار و ششصد خانواده زمین توزیع میگردد .

یکشنبه ۱۸ جوزا :

پیش از پانزده هزار هکتار زمین اسال در ولایات شمالی و شمال غربی کشور علیه ملخ دواپاشی شد .

سپهتار انسجام بین مکاتب نرسنگ و شفاخانه ها به منظور مراقبت بهتر از مریضان و آموزش شاگردان مکاتب نرسنگ توسط پوهاند دکتور نظیر محمد سکندر



پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگامیکه از نندارتون آثار هنری تاجکستان دیدن می فرمایند .

از البوم ژوندون برای شما انتخاب کردیم .



اقلیم معتدل و گوارا، آسمان آفتابی منابع وافر آبهای جاری مردم زراعت دوست و دهاقین زحمت کش ماهمه و همه در انکشاف کشت و کار انواع و اقسام سبزی که منبع بزرگ ویتامین و مواد معدنی مورد نیاز صحت و سلامت انسان است موثر است از این جهت در هر نقطه کشور زیبای ماسیزجات به فراوانی یافت می شود. شرط اساسی آنست که در مصرف سبزیجات شرایط صحتی باید رعایت گردد و منابع مربوط از عرضه سلیم آن مراقبت نمایند.



مصاحبه با نفیسه محمود به مناسبت
سال بین المللی زن

رجوع به صفحه ۲۴

تابلوی متن نمونه از مار لین های
زیبای وطن ما

صحنی از زمین های آفتابزده

جدام در آستانه ظهور

طیاره تیرنگ قاجاری

قالین محصول گلکهای هنر آفرین
مردم ما

لکه های خونین و رنگین در دامان
عصر کیهان

چناوول

شعر - الهام

زنان در جهت نو سازی

گلزار سیاحین دنیا

بیگانه

برینا نیای جدید

داستان کوچی

ردیف يك سلسله فعالیت ها
و تشبیهات مفید و مستند لی گشته
بمنظور تأمین رستگاری های بیشتر
مادی و معنوی بخاطر آسایش
اکثریت مردم و معموری و آبادی وطن
دنبال می شود در سکتور زراعت نیز
تحوالاتی محسوس وانکشافاتی
مشهود میگردد که از جینده بهتر
زراعت وانکشاف سطح تولیدات
زراعتی بهتر نمایندگی میکند، از
توجهات مثبتی که درین ساحه مبدول
گردیده در پهلوی سعی برای رشد
تولید و توسعه ساحه کشتزارها
وتوجه بمنابع و وسایلی که مؤید
ار نقای تولیدات زراعتی و اقلع
می شود جهت حفاظت و افزایش
نباتات نیز اقدامات جدی رعایت
می شود که مجادله علیه ملخ نیز
درین زمینه قابل التفات است.

خبری که طی هفته گذشته نشر
شد حاکی از این امر است که امسال
با توجه از زیبایی راپور ها بیکه سال
گذشته در مورد زه گذاری ملخ توسط
ما مورین حفاظة نباتات مرکز
ولایات کشور تر تیب گردیده بود،
بیش از پانزده هزار هکتار زمین در
ولایات شمال و شمال غربی علیه
ملخ دواپاشی شده است.

بقول منبع خبر کارکنان فنی
حفاظة نباتات بو قست و زمان آن
وقبل از بروز مچك ملخ در مناطق
زه گذاری شده مجادله نموده در
ولایات کندز، بغلان، سمنگان، بلخ،
جوزجان، فاریاب و هرات عملیة
دواپاشی را انجام داده اند و ملخ را
در صفحه اول، دوم و بعضاً سوم عمر
آن معو نمودند.

باین تر تیب مبارزه علیه ملخ
موفقاً نه صورت گرفته و از پراگنده
شدن آن در ساحات وسیع جلوگیری
گیری بعمل آمده است.

توفیق در مجادله علیه ملخ را
بعیث يك قدم دیگر در راه خدمانی
که در پر تو نظام نوین ما جهت
افزایش حاصلات زراعتی وانکشاف
اقتصاد زراعتی و صنایع متهم به آن
صورت میگیرد و لو يك حرکت
ظاهراً محدود هم جلوه کند قابل
استقبال و در خور تمجید دانسته

امید داریم با اهتمام خیرانه و مؤثرانه
ایکه جهت انکشاف زراعت در کشور
ما پیوسته عملی میگردد نتایج تلاش
ها و تپش های ما مفید تر و مثبت تر
آشکار گردد.

سپیک ژوندون

دولت اراضی بانر رادر صورتیکه امکان آن موجود باشد آباد و شبکه های
آبیاری را توسعه خواهد داد.
همچنان دولت تدابیر علمی را برای بسط و توسعه تریه حیوانات الخاذا
خواهد کرد.
«اژبیانات رئیس دولت»

پنجشنبه ۲۲ - جوزای ۱۳۵۴ - ۲ جمادی الثانی ۱۳۹۵ - ۱۲ - جون ۱۹۷۵

مجادله علیه ملخ

از جمله آفات نباتی و دشمن
کشت زارها و روئیدنی ها یکی هم
ملخ است. ملخ از حشراتیست
دارای فك های قوی که با آن ها برگ
ها و شاخه های درختان پرندگان و
حیوانات كوچك را خورد کرده و از
آن تغذیه می نماید.
از انواع خطرناك ملخ نوع مهاجر
آنست که دسته جمعی پرواز میکند
و از لحاظ تعداد دسته های آن بقدری
زیاد است که در موقع پر واز جلو
نور آفتاب را گرفته و هوا را تاریک
می سازد.
ساحه مهاجرت این نوع ملخ
طولانی و وسیع است و گاهی اتفاق
می افتد که از قاره سیاه «افریقا»
بافغانستان و سایر کشور های این
حوزه مهاجرت نماید و در موقع
پرواز و نشست بر زمین و سعی
معادل چندین کیلو متر مربع را فرا
گرفته و روئیدنی و نباتی را باقی
نگذارد.

در کشور ما در گذشته ها که
تجهیزات برای مجادله علیه ملخ کافی
نبود و وسایل و امکانات و قایقوی
و تحفظی علیه امراض و آفات نباتی
نمیتوانست مؤثریتی داشته و خدمتی
را انجام بدهد، زراعت ما و دهاقین ما
در مواقع بروز خطر ملخ خسارات
هنگفتی را متحمل می شدند و کسی
با انکشافاتیکه در سایه سیستم
پلان گذاری در کشور نمو دار شد و
زمینه رشد زراعت عصری و توسعه
تولیدات زراعتی موازی به آن مطرح
گردید در ردیف سایر خدما تیکه
بمنظور بهبود و ترقی در سکتور
زراعت روی دست گرفته شد در جهت
مجادله علیه آفات و امراض نباتی
نیز و سالی تدارك و اقداماتی
رعایت شد که مبارزه علیه ملخ نیز
توأم باین مامول مورد نظر آمد.

اکنون که در سایه رفاه بخشی
و سعادت آور جمهوری جوان ما
موقع و فرصت برای خدمتات
وسیع تر، با نتیجه و مشر در همه
ساحات حیاتی مقتضی شده است در

در کشور ما در گذشته ها که

اعتماد بخود

والاعت چنین است و با در ذهن و فکر ما در تصور و خیال ما چنین می گردد که موجودات همه بسوی کمال و ارتقا پویان است و عوالم لایتنهایی بجانب تکامل میگردانند و از جمله درجهان ما این سیر تکاملی در تمام عناصر مدنیست از علوم و صنایع، فنون و هنرهای زیبا گرفته تا عرف و عادات و خصلت ها در هر جامعه ای مشاهده می گردد. ملت ها از یکدیگر اقتباس می نمایند، عصری مکمل عصر سابق میشود، مخترعی فکری را که از دعاغ دیگری جوانه زده و رشد و پرورش میدهد، کاشفی بیوری و مفکوره دیگری را دنبال می نماید و در نتیجه کشف نوی می آورد بهین ترین افراد، جوامع و اعصار و مفکوره ها زنجیر وار بهم پیوسته هر یک متهم و مکمل دیگری واقع میشوند و تمدن ها از ملتی به ملت دیگر و از عصری به عصر دیگر و از مردمی به مردم دیگر انتقال می یابد دانشمندی بدنبال این فرضیه ابراز رای میکند که هر ملتی یا هر عصری رنگ، فکر و فرهنگ خود را بر آنچه از دیگران و از عصر دیگر اقتباس کرده است بخشیده و در نتیجه تمدنهای گوناگون و متنوع پدیدار گردیده است. پندار چنین است که هیچوقت نقص یک کاسب و هنرمند، عالم و مخترع ملت و یا جامعه و مردمی نیست که از فکر و ذوق کاسب و هنرمند دیگر، عالم و مخترع دیگر، ملت و جامعه دیگری استفاده و اقتباس نماید، بلکه این نقص در صورتی راجع می شود که نخواهیم و یا نتوانیم از خوبی ها، کمال، هنر و بهتری ها و برتری های فکری و مدنی دیگران بهره مند شویم مشروط بر آنکه درین تلفیق و اقتباس پیشش ملی، واقعیات و سمیات جاری در محیط و جامعه و عصر و زمان خود را بکار بندیم و آنچه را که میخواهیم کسب کنیم در خود فرو برده بعد تعلیل و

هضم و مزوج ساختن آن با خصایل و اصالت های عینی و حکم فرما در جامعه خود عناصر جدیدی را در هنر و تمدن در کمال و فن در دانش و پیش خود بوجود آورده و در نتیجه کلتور و ثقافت و موجودیت مادی و معنوی خود را پرمایه و مجلل گردانیم تا در مسیر رشد و تکاملی که فکر میکنیم و آرزوی رسیدن به آن را داریم استقامت و خط سیر خود را روشن سازیم. امروز که انکشاف سریع دانش و پیشرفت و دگرگونی سر سام آور درسیانس و تخنیک معاصر به سرعت زمانه ها را تغییر میدهد و انسان امروز متناسب بخواسته و تلاش و درک و فهم و برداشت خود از ایتبه تغییرات متاثر میشود و زندگی مادی و معنوی او هر آن معروض به تحول است و از جانب دیگر تحت تاثیر عواملی که ذکر شد دنیای ما از لحاظ ممکن بودن ارتباط سریع و تجهیز با وسایل و لوازم میکه نقاط دور افتاده جهان را بهم نزدیک و نزد یکتر می سازد، کوچک و محدود گردیده است زمینه تاثیر و تعمیم انفعالات جوامع بر یکدیگر بیشتر ممکن گردیده و این زمینه هنوز در حال توسعه پنداشته میشود.

از اینجاست که جامعه مانیز بحث یک جامعه بیدار و معاصر و دینامیک در راه پذیرایی از موالید تمدن و تحول، امروز در سیری قرار گرفته است که باید از تحولات و تغییرات مثبت ذهنی و مادی جهان در هر گوشه ا یکپارچه و یکپارچه گردد بدور و بر کنار نهاد و جامعه ما باید با کوشش و مساعی مردم ما از آرایش و زیبائی زندگی در ردیف ممالک متحول و مترقی بر خوردار گردد.

با مطالعه پیروزی های مادی ملل و مردم مترقی جهان از حقایقی که آشکار میشود

یکی هم اینست که ایتبه و قاف و رفاه مادی و پیشرفت تمدن در عصر ما از همه اولتر زیربنای معنی دارد و از قدرتی بیشتر جوانه زده است که افراد آن جوامع بعنوان اعتماد به نفس در خود پرورش داده و به آن اتکا کرده اند. میدانیم رستگاری شخص بسته بر اراده کوشش خود اوست و پیشکار و استقامت فاعل حصول مرام و مراد است، حوادث و اتفاقات مثبت و منفی بعضا ممکن است در پیشرفت و یا ناکامی تاثیر داشته باشند ولی نمیتوان آن را عامل اساسی رستگاری یا شکست و معجزه مبت تلقی کرد.

زیرا معتقدیم که شکیبائی و سعی عوالب را در هم شکسته راه را برای گامی بی ها می کشاید.

بهین نحو است اثر (اعتماد به نفس) در یک دایره وسیع بحال جامعه که افراد مایه تشکیل آن است روی این تعریف برای ماکه امروز شرایط مساعد اجتماعی و زمینه کوشش برای حصول مقاصد و وصول به مرام های والا تر و عالیتر زندگی فراهم شده است در تقلید و برداشت از محاسن و خوبیهای مدنیت معاصر، بیش از هر ضرورت و امر دیگر توجه و انعطاف به ماهیت و هنر (اعتماد به نفس) و درک و اعتراف به اثر آن در تلاشها و کوشش های ما واجب و لابدی پنداشته میشود تا با این پندار و در روشنی آن بتوانیم با صبر و شکیبائی با نا ملایمات و مشکلات در آویزیم و با متکوب ساختن آن راه خود را بسوی پیروزی ها و موفقیت ها که ایده آل ما و نظام نوین مادی آن خلاصه میشود هموار و هموار گردانیم.

انگلستان باروپا پیوست

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

«امروز نقطه آغاز تازه در تاریخ با زار مشترک است، تما می یک ملت اطمینان خویش را بارو پائیت کرده است، نپاید مایوس شان کنم.»

این عکس العمل فرا نسوازویه اور تو پی رئیس کمیسیون با زار مشترک اروپا است که بمناسبت نتیجه ریفرندوم دوام عضویت انگلستان در با زار مشترک اروپا اظهار داشت.

ابتکار و یلسن زعیم حزب کارگر و صدراعظم انگلستان در مراجعه با آرای عامه مردم انگلیس برای تثبیت یا عدم تثبیت عضویت انگلستان در بازار مشترک اروپا، بیك اندیشه چهارده ساله ملت انگلیس پایان بخشید.

این اندیشه شمول در بازار مشترک اروپا و دوام عضویت این بازار و یا بر آمدن از عضویت بازار مشترک بود.

گرچه امروز این طرز تفکر در بعض حلقه های انگلستان قوت گرفته است که انگلستان دیگر همان امپراطوری بزرگ قرن ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ نیست و صلاح انگلستان در این است که در حدود جغرافیای کشور خود محدود بماند و بحیث یک مملکت کوچک اروپایی بمسایل ملی خود در داخل خاك خود بپردازد اما بر عکس عده هستند که طرفدار دوام عظمت انگلستان بوده و چنین میخواستند که اگر چه انگلستان دیگر آن امپراطور بزرگ جهان نیست اما بحیث یک مملکت معظم جهان باید بمقام و موقعیت خود را در جهان حفظ کند و بحیث یک مملکت بزرگ در امور جهانی نقشی داشته باشد.

در حالیکه مشکلات اقتصادی مخصوصا سوال تهیه مواد غذایی و سوال صادرات اموال صنعتی انگلستان ۴۸ فیصد تورم بولسی انگلستان را شدیدا تهدید می کنند و عسوا قبد و رماندن از با زار مشترک اروپا از نظر سیاسی و اقتصادی اندیشه آندسته

مفکرین انگلیسی را تشکیل میداد که توانسته اند در گذشته جر یا نات آینده های دور را پیش بینی کنند.

مخالفت با بازار مشترک:

موقعی که در ۱۹۵۸ طی کنفرانس روم با شترک شش کشور اروپای غربی فرانسه، جمهوری اتحادی آلمان، ایتالیا، بلژیک، هلند و لکسمبورگ بازار مشترک اروپا بوجود آمد، حلقه های انگلیسی و سیا ستعدا ران انگلستان با آن جدا مخالفت میکردند، این مخالفت تنها در ساحه نظر محدود نماند بلکه اشتراك در بازار آزاد اروپا و تقویه و تشویق این بازار و توجه بیشتر بکشور های کاتولیک و اتکابه بازار های اقتصادی کشور های کاتولیک مخالفت عملی انگلستان نسبت به بازار مشترک اروپا بود، اما این مخالفت دیری دوام نکرد چه موفقیت هایی که با زار مشترک اروپا خصوصا از طریق تقلیل هر سال ده فیصد در تعرفه های گمرکی و بالاخره از بین بردن تعرفه های گمرکی سیاست زراعتی بازار مشترک میزول شد و پلان های بازار مشترک برای تولید پولی کشور های عضو بازار تا ۱۹۸۰ توجه حلقه های انگلیسی را ببا زار مشترک بیشتر جلب کرد و حکومت های وقت انگلستان برای اشتراك آنکشور بازار مشترک اروپا صرف مساعی کردند.

موقف جنرال دوگول:

این مساعی کمتر به نتیجه رسید زیرا با مخالفت شدید جنرال دوگول فقید رئیس جمهور وقت فرانسه رو برو شد، جنرال دوگول شمول انگلستان را ببا زار مشترک وسیله از بین بردن بازار مشترک میدانست، دوگول از دریچه بازار مشترک به آینده اروپا مینگریست و ی که بحیث یک فرا نسوی عظمت طلب و یک رئیس جمهور وطن پرست، از گذشته فرانسه الهام میگرفت و از تاثیرات تاریخ فرانسه برکنار نبود، از وجود انگلستان در با زار

مشترک اروپا در اندیشه بود و این اندیشه بیشتر از ناحیه موقعیست آینده فرانسه از نظر سیاسی و اقتصادی در اروپا آینده بود که بازار مشترک اروپا آنرا بنیان گذاری میکرد.

بنابران مخالفت شدید دوگول نسبت به ورود انگلستان به بازار مشترک اروپا، تمام مساعی انگلستان را برای بدست آوردن عضویت این بازار بنا کاهی میکشاند و از اینجهت انگلستان برای هفت سال بانتظار شمول در بازار مشترک اروپا ماند تا آنکه شکست بسراغ جنرال دوگول شتافت، دوگول از مقام ریاست جمهوری کنار رفت و جارج پمپیدو زمام امور فرانسه را بدست گرفت.

حکومت هیت

در این وقت ادوارد هیت زعیم محافظه کار زمام امور انگلستان را بعهده داشت و حکومت محافظه کار انگلستان بشدت آرزو مند شمول ببا زار مشترک اروپا بود، این آرزو در ۱۹۶۹ برآورده شد و انگلستان عضو بازار مشترک اروپا گردید، اما حزب کارگر، باین اقدام روی خوش نشان نداد و موقعی که ویلسن زمام امور انگلستان را بدست گرفت، سوال تجدید نظر در عضویت انگلستان ببا زار مشترک اروپا را بحیث یک سوال عمده کشور شش تعقیب کرد، تا آنگاه که بالاخره بضرو رت حیاتی این امر متقا عند گردید و به ریفرندم مراجعه کرد.

۶۸ فیصد آراء

طرفداری ملت انگلیس بایک اکثریت عظیم ۶۸ فیصد آراء برای دوام عضویت در بازار مشترک اروپا یک سلسله نا را حتی ها را در انگلستان پایان بخشید ویلسن بحیث یک پشتیبان دوام عضویت انگلستان فیروزی بزرگی کما هی کرد، ملت انگلیس توانست با این اکثریت راه خود را بسوی اروپا باز کند، و اندیشه اینکه انگلستان درواز بازار مشترک بحیث یک جزیره از خطه اصلی اروپا خواهد ماند، (بقیه در صفحه ۶۰)

آخرین بخش از موزیم کابل

آرت

قدیم
اسلامی

به سلسله گزارش های تاریخی
ری به موزیم زده و مختصر
معلوماتی، پیرامون بقایای آثار
عتیقه و نمونه های هنر قدیم
اسلامی در کشور ما، نشر نمودیم.
در پهلوی آثار باستانی که
متعلق به سبک های هنری اوایل
دوره اسلامی در افغانستان بود و
از غزنی کشف شده است، آثار
دیگری نیز در خلال حفريات هینا
های باستانشناسی قرانسوی
در سال های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۲ از
لشکری بازار بدست آمده است.
در الماری های اتاق آثار اسلامی
موزیم کابل، نمونه های از ظروف
سفالین قدیم، به نمایش گذاشته
شده است، که در میان آنها، قدح
بسیار زیبایی دیده میشود.

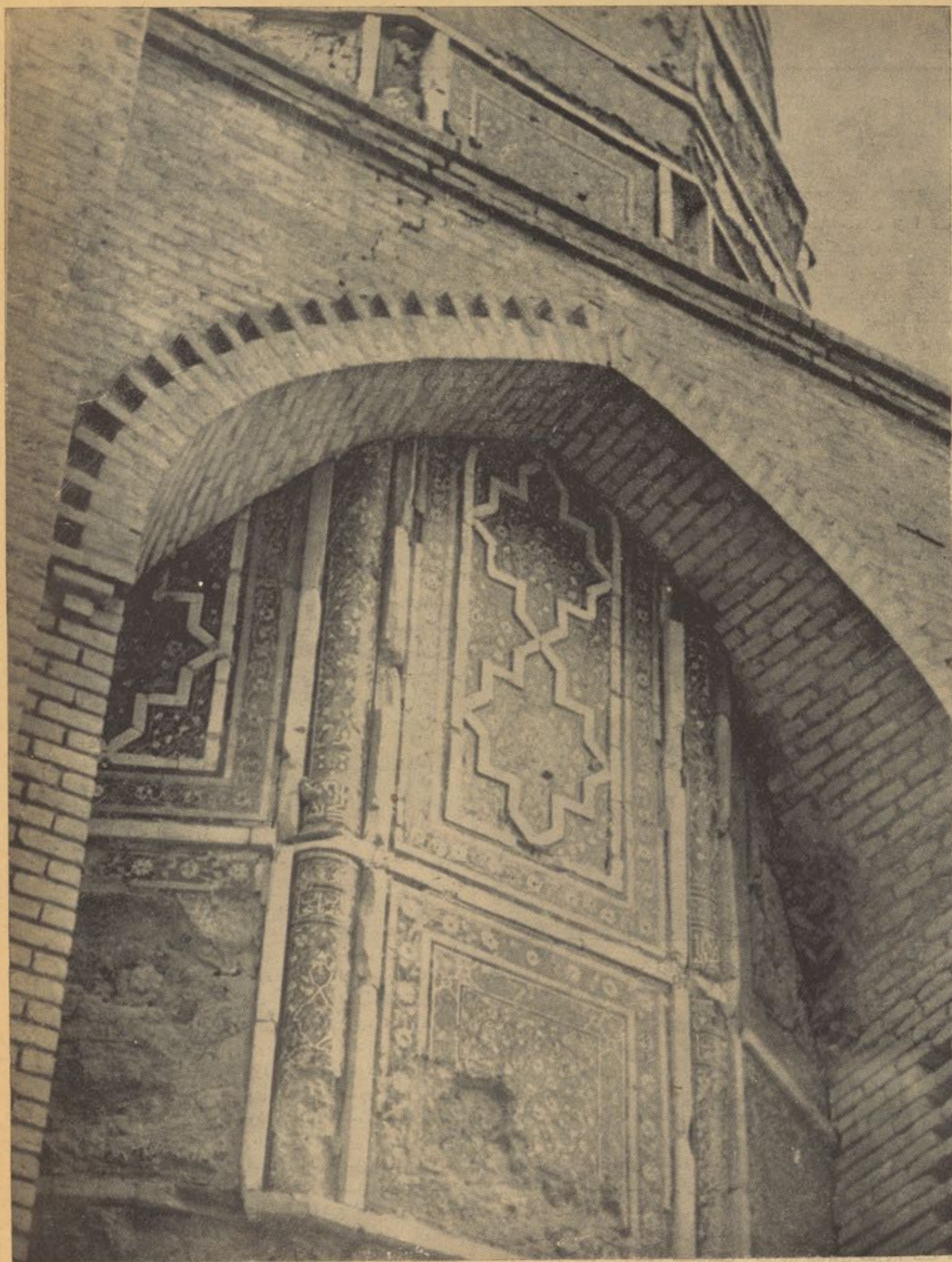
نقوش مبهم و بیج در بیج این قدح
رنگ سوسنی دارد و از سبک
خاصی نمایندگی می کند.
از جمله کشفیات مهم هینا
باستان شناسی در غزنی، طوریکه
در کتاب راهنمای موزیم درج است،
یکی هم نقاشی های دیواری است
که از دیوار های يك اتاق در قصر
بزرگ لشکری بازار دیده شده
است.

تزیینات دیوار به قول متخصصین
این رشته به عصر غوری ها یا
خوارزمیان متعلق میگردد. (حوالی
آغاز قرن سیزده) این نقاشی های
دیوار که به موزیم کابل انتقال داده
شده است، از غنای فرهنگی و هنری
به شمار میرود.

در سال های ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ -
میلادی وقایع ناگواری در سرزمین
هنر خیز ما رخ داد و افغانستان
که دارای شهر های
زیبا و مهد يك تمدن طریقی
گردیده بود، با حملات جادر نشینان
مغول به سرکردگی چنگیز ویران
گردید.....

ظروف از زشمندی که از شهر غزنی کشف شده است

غزنوی ها و غوری ها، آبدات در موزیم موجود است. از قرن پانزدهم بار دیگر نهضت هنری
زیادی اعمار نموده بودند، که سیزده هیچ اثری از آبدات تاریخی افغانستان آغاز گردید.....
قسمتی از این آبدات کشف و فعلا مشاهده نمی شود و در قرن



درین عکس‌نمایی از نقاشی‌های هنر اسلامی را در یکی از آبدات تاریخی هرات مشا هده می‌کنید .

صحبتی از زمین‌های آفتاب‌زده

آنجا که زمزمه‌های فراهرود

در سینه‌دشت‌های آن می‌خواهد

اصل چخان‌سور

نسیم ملایمی همواره از آغوش
آبها بر خاسته روی سنا حل نرم
تنش را می‌ساید و به مسا قرین
و مهمانان، مهر بانانه خوش آمد
می‌گوید، مهمان نوازانه کسالت راه
را دور می‌سازد و گرد و غبار را
از چهره‌ها می‌روبد.

در جنوب مسرکز و لسوالی،
سرزمین حاصل خیز امیران و شمال
آن پوست گاو قرار دارد. پوست
گاو بنابر تداستن، سیستم آبیاری
درست خشک و بی لمر مانده است.
پوست گاو در مورد زمین از زمانهای
باستان واحد قیاسی بود طوری که
به حساب یک پوست گاو و یا دو

بافر یاد موجهای آب که در ظلمت
ناراحت روی هم می‌باشند تابلوهای
ترسیم ناپذیری است که مسا فر
را هفت، هشت ساعت با یاد ها
و خاطره هایش سرگرم می‌سازد.

اجازه بفرمایید سفر خود را از
فراه آغاز کنیم از شمال به طرف
جنوب می‌رویم، در کنار راست
سرك، فراه رود خروشان و مست
ناآرام است و موج‌های بی‌لکا مش
همواره به پیش می‌تازد. دوطرفه
فراه رود سرسبز و شاداب است.
در کنار چپ سرك، نخست توله‌سك
و سپس کوره گزی می‌آید. توله‌سك
باغهای سبز و خر می‌دارد. اما
در کوره گزی بیشتر کوره گز که
نوعی گز همیشه بهار است بنظر
می‌خورد.

سفر ما ادامه می‌یابد و پیش
می‌رویم.
بعد از گذشتن از يك دشت
پهن‌آور و خشک می‌رسیم به جوبین
اما انجام دشت را میل جوبین می‌-
گویند. در میل جوبین سرك تقریباً
بیست متر پایین می‌رود. میل
جوبین دهنه شهر است و نخست
بازاری بایک ردیف دکان به نظر
می‌خورد. در مرکز جوبین يك قلعه
بزرگ باستانی است که دو، سه
آسیای بادی آن دیده می‌شود.
جوبین توسط فراه رود آبیاری
میشود. به سفر خود ادامه می‌دهیم
پسوی اصل چخان‌سور، از پوزك که
هامون هلمند نامیده می‌شود می‌-
گذریم و بعد از این هفت، هشت
ساعت در کنار جبهیل راه می‌پیماییم.
سفر در کنار جبهیل در شب‌هایی که
ماهتابی و روشن باشد را سستی
رویا انگیز است و در غیر آن هم
خروش مرغان آبی، آواز دسته
جمعی خیل‌های پرندگان و حشی

خوانندگان عزیز و گرامی درین
شماره باز همراه با شما یکی از
گوشه‌های سرزمین زیبای خود
سفر میکنیم و از لابلای یادداشت
ها و نوشته‌ها به زندگی مردم،
عنعنات جاری در آن سامان آشنا
می‌شویم و پیوندی را که از طریق
شناسایی و معرفت بازندگی مردم
نقاط مختلف و گوشه‌های دور و
نزدیک کشور در تحکیم مراودات
مورد نیاز ماست باین وسیله گره
دیگری می‌زنیم و محکمتر می‌سازیم.
در صحبت امروز و لسوالی اصل
چخان‌سور مورد نظر ماست جای که
در شمال آن تخت رستم بر بسوط
ولسوالی لاش و جوبین، در جنوب
دنباله کویر لوط که امروز
«مارگو» نامیده میشود، در غرب
آن جبهیل سیستان و در شرق آن
ولایت هلمند افتاده است.

در باره وجه تسمیه «مارگو»
گفته اند که نام زن یکی از بزرگان
قبیلوی بلوچهای آن سامان «مارگو»
بوده که امروز سرزمینی در همین
گوشه کشور بنام او مسمی شده و
یادگار آنروزگار باقیمانده است.
در جنوب غربی و لسوالی اصل
چخان‌سور مرکز جدید و لایت
نیمروز (چخان‌سور) است که بنام
«چگینی» یاد میشود. این کلمه
بلوچی است که نقش و نگار معنی
میدهد شکل دیگر این لفظ «چگینی»
نیز امروز برای نام مرکز جدید
و لایت (چخان‌سور) نیمروز معمول
است و این کلمه معنی سره و بهتر
را میرساند.



دور نمایی از فابریکه سپین زرد در کندز

نقش سپین زرد

در تو لید پخته

نسبی بیاتنس تادیات، مساعد ساختن
زمینه اشتغال در مزارع و دستگاه
های صنعتی و ایجاد دستگاه‌های
فرعی سکتور پخته چون روغن
سازی، صابون سازی، تهیه مواد
مورد ضرورت مویشی چون کنجاره،

پخته که آنرا «طلای سفید» گویند
زرع آن از سالیان درازی در
افغانستان رواج داشته است.
امروز نقش سکتور پخته در اقتصاد
ملی کشور خیلی ارزنده و عمده است
خلق ارزش در داخل کشور، بهبود

باستانی آن نواحی سروکار دار
بر رسی کنیم. اصطلاح «دکارگردی»
یا «دغال گردی» برای گردش های
بعد از یک باران بکار می رود.
مردم، بعد از باران به دشت ها
بالای اجساد در هم ریخته بر جها
وباره های کهن می روند و از دامن
دشت های نمناک مسکوکات ضرب
نیمروز ودانه های قیمتی هنوز هم
جمع می کنند. و این گردش در آن
سامان شکل عنعنه را گرفته است.
نای، رباب، سر تده، دهل و
سرنا از آلات موسیقی آن سامان
است. از میان چپری های دهقانان،
کنار ریه های گو سفند وجویه های
باغها هر جا آوازها و خواندنهای
محلی آمیخته باموزیک ملل همجوار
شنیده میشود.

اصل قصر و مرقد امیرمعین امیر
نیمروز است زیارتگاه خاص و عام
می باشد.
امیرمعین در ۱۵۰ هجری ۱ میر
نیمروز بود. گویند شخص سخی
و با داد و دهن بود. تا اینکه
چهل تن پی قتلش بر آمدند و او را
کشتند و امروزه در همان قلعه دفن
است و مردم آن قلعه را به نام
امیران یاد میکنند.
دو نهر بزرگ زرکن و زور کن
و قلعه زرین از آثار تاریخی سزاوار
یادآوری آنجاست که افسانه های
بیش از هزار سال آن سامان را
هنوز زبانی گو یا و بیان فصیح
است.
بیاید یکی از گوشه های عنعنات
مردم را که با لاشه های مد نیت

ارتفاع بیست متر نباشده است که
برجی به ارتفاع ۳۰ متر در وسط
آن ایستاده است. عرض دیوار
های قلعه به پنج متر می رسد.
میگویند این قلعه یکصد و بیست
سال پیش توسط ابراهیم خان
ساخته شده است. وی برای
ساختن هر دیوار قلعه قبیله ای را
مامور ساخته بود که مردم قبیله ها
زن و مرد در ساختمان آن حصه
داشته اند و بقسم «حشر» دیوار
های عریض و بارو و برج بلند آن
را مستحکم افراشته اند.
قلعه «نشک» که «درکده» واقع
است به عقیده سیستانیان محل
آتشکده زال است. چهل برج که
در حقیقت قشله عسکری مردم
نیمروز باستان بود ۱۲۸ برج
مخروطی شکل دارد که همه برجها
هنوز هم به پا ایستاده اند. به
فاصله یک کیلو متری چهل برج
قلعه چخانسور که در سه منزل
بناشده است هنوز هم در برابر
سیلی تند بادها و بارانها و حوادث
طبیعی شکست ناپذیر می جنگد.
قلعه معروف تاریخی امیران که در

پوست گاو، زمین هارا می خریدند
یا می فروختند که امروز روی هم رفته
این معامله با جریب صورت می
گیرد و در بعضی نقاط، پیکال و در
قسمت های دیگر «تخم ریز» و
«ساعت آب» هم محک و ملاک
پیمایش و مساحت زمین است.
مرکز و لسوالی اصل چخانسور
از دریای خاشرود آب می خورد که
سر انجام به جبهیل سیستان می
ریزد. جبهیل با اصل چخانسور
کمتر از دو کیلو متر فاصله دارد
و تقریباً نفوس آنجا را هشتاد هزار
نفر گفته اند. مردمان آنجا زراعت
پیشه و مالدار اند و کشت (زرت)
به تلفظ خود مردم آن سامان،
در آن ناحیه معمول است. از زرت
نان می پزند و بیش از گندم بمصرف
می رسانند.

خرپوزه و تربوز و لسوالی اصل
چخانسور مشهور است، که لذت
وشیرینی خاص خود را دارد
مخصوصاً تربوز «خاشخاش» و
خرپوزه «برگ نی» معروف در
کابل.

به فاصله قریب ۵۰۰ متر در شمال
مرکز و لسوالی، قلعه بزرگی به
پوستک در بلند بودن پایه و شد
اقتصاد ملی می افزاید.

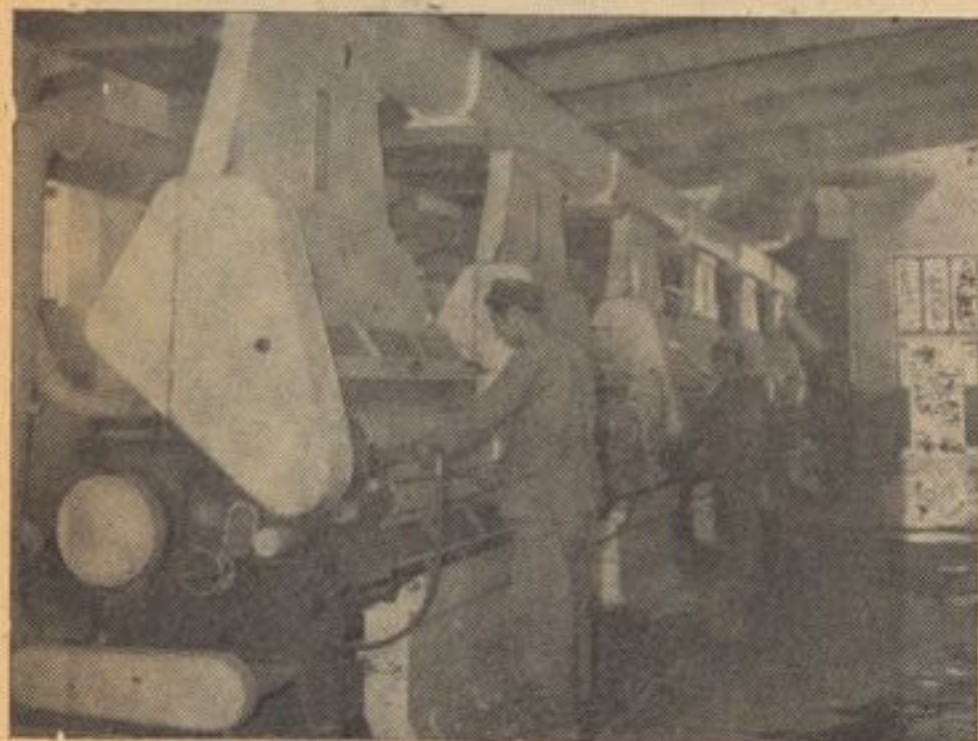
یکی از مؤسسات بزرگ صنعت
پخته در کشور، سپین زر شرکت
است که با سابقه سی و نه سال
فعالیت های عمده صنعتی، تجاری
و خدماتی را در حیات اقتصادی
افغانستان انجام داده است.

بنیادین انجیر عبدالملک رئیس
سپین زر شرکت ضمن ارائه معلومات
پیرامون فعالیت های تولیدی
و تجارتی دستگاه های سپین زر
و تزئینات پخته چنین ابراز
نظر نمود:

شرکت در ولایات کندز، تخار
و بغلان سیزده نمایندگی دارد که
منجمه هفت نمایندگی دارای دستگاه
های جن و پرس بوده که چهار
دستگاه آن کارگاه های پرس تیل
پنبه دانه نیز می باشد. جهت بهبود
امور گدام گذاری پخته در سال
۱۳۵۳ در قدم اول گدام های سابقه
اصلاح و ترمیم گردید و بتعداد نه
باب گدام های عصری و جدید که
هر گدام بظرفیت یک هزار تن پخته
دانه دار میباشد، اعمار گردیده است.
در سال گذشته سه باب اسکلات
عصری دیگری جهت نگهداری عدل
های پخته محلول نیز تکمیل گردیده
است، این گدام ها و اسکلات ها



عدلهای پنبه از اینجا به هنگرها و اسکلات ها انتقال داده میشود



دستگاه پنبه لنتر در کندز

پخته را از رطوبت و برف و باران
محفوظ نگه داشته و از ضایعات
اقتصادی جلوگیری بعمل آورد.
بمنظور تسهیلات بیشتر زارعان
پخته کار در مورد تحویلدهای
نماینده گی ها در مراکز پخته کاری
تأسیس گردید تا زارعان بتوانند در
نزدیک ترین مرکز پخته شنا ترا
تحویل بدهند.

شرکت سپین زر در جریان کمپاین
سال ۱۳۵۳ با استفاده از مبلغ ۱۱۵۰
میلیون افغانی خریدت مالی دولت به
اندازه ۷۳۰۰۰ تن پخته خریداری
نموده است که این مقدار با مقایسه
سال ۱۳۵۲ در حدود ۱۹۸۵۱ تن
پخته بیشتر می باشد. پخته خریداری
شده سال ۱۳۵۳ بمقایسه سال
۱۳۵۱ به پیمانه ۴۷۴۴۰ تن اضافه
می باشد.

از آغاز سال ۱۳۵۳ تا اخیر دلو
مقدار ۵۳۱۵ تن روغن جامد و مایع
در دستگاه های روغن سازی سپین زر
تولید گردیده است که این مقدار
بمقایسه سال ۱۳۵۲ مقدار ۲۴۷۳ تن
روغن بیشتر تولید شده است.
همچنان در یازده ماه سال ۱۳۵۳
تولیدات صابون از ۲۳۴ میلیون کلوچه
به ۳۱۲ میلیون، محصولات کنجاره از
۱۲۰۸۲ تن به ۱۴۳۵۴ تن و تولیدات

بقیه در صفحه ۶۰



دكتور محمدحرم ضيائي متخصص
امراض جلدي

واکسن جذام

در آستانه ظهور

ترکیب وپا هایش بدتر از آن.

دیدن این یکی خیلی درد آوراست
دوکتور شایر ضمن اینکه اشک هایش
را از زیر عینک ذره بینی اش می
سترد گفت:

«چادری بهترین پوشش برای این
معیوبها است.»

به تعقیب وی پسریکه گریه میکرد
و مینالید جلبم کرد باریدن او بخاطر
گشت آیا اواز درد مینالد، جذام
درد نیز دارد و اگر چنین باشد پس
چرا آن دیگریکه حتی گوشت پایش را
در پا نسمان قیچی میکرد آه نمیگفت
و دردی احساس نمیکرد؟ این را از
داکتر ضیایی میپرسم او چنین توضیح
میدهد:

چون مرض جذام ابتدا اعصاب
محیطی (رشته های باریک عصبی زیر
جلد) را مصاب مینماید، در نتیجه نزد
مریضان درد های عصبی شدیدی را
بار می آورد که خیلی درد ناک است
و علت گریه این پسر نیز از
باعث همین دردهای عصبی است
ورنه جذام اکثرا بدون درد میباشد.
میپرسم! جذام چگونه يك مرض
است، بیشتر کدام اعضا را مصاب
علايم بروز آن کدام است؟

داکتر ضیایی: جذام يك مرض
انتانی مزمن است که ابتداء اعصاب
محیطی و بعد از آن جلد، غشای مخاطی
دهن، جهاز تنفس و احشای داخلی
چشم ها را مصاب میسازد. علايم
ابتدایی مرض عبارت از پوچود آمدن
دردهای عصبی، ضخیم شدن اعصاب
محیطی، گریختن بعضی قسمت های
بدن، پیدا شدن لکه های سفید در
جلد و سپس از بین رفتن و ریختن
ابروها، مژه ها و بالاخره تظا هرات
جلدی که در فوق تذکار یافت به
مشاهده میرسد. اعراض مخبره

آنها که در سالون انتظار نشسته اند
و بایک جهان آرزو به بهبودی خویش
به آنجا، به دکتوران و به همنو عان
بآورد و بآورد خویش مراجعه کرده اند
میگزیم. در گوشه ای از اطاق
معاینه میزیست که عقب آن مستر
رودلف المانی نشسته و مریضان را
معاینه و تداوی مینماید. بالای میز
قطی های پراز ادویه جا دارد که به
مریضان به قسم مجانی داده میشود.
آن گوشه دیگر میزبانان قرار دارد
که مریضان در آنجا پا نسمان میگردند.
بیشتر از همه توجهم را دربان این
اتاق جلب میکند.

به دقت اورامی پایم او مردی است
معیوب، باقیافه تغییر یافته، تن
نحیف، رستان و پنجه های کج وپا
های بنداز شده. بینی اش گوئی
هموار گردیده و مژه ها بکلی ریخته
است.

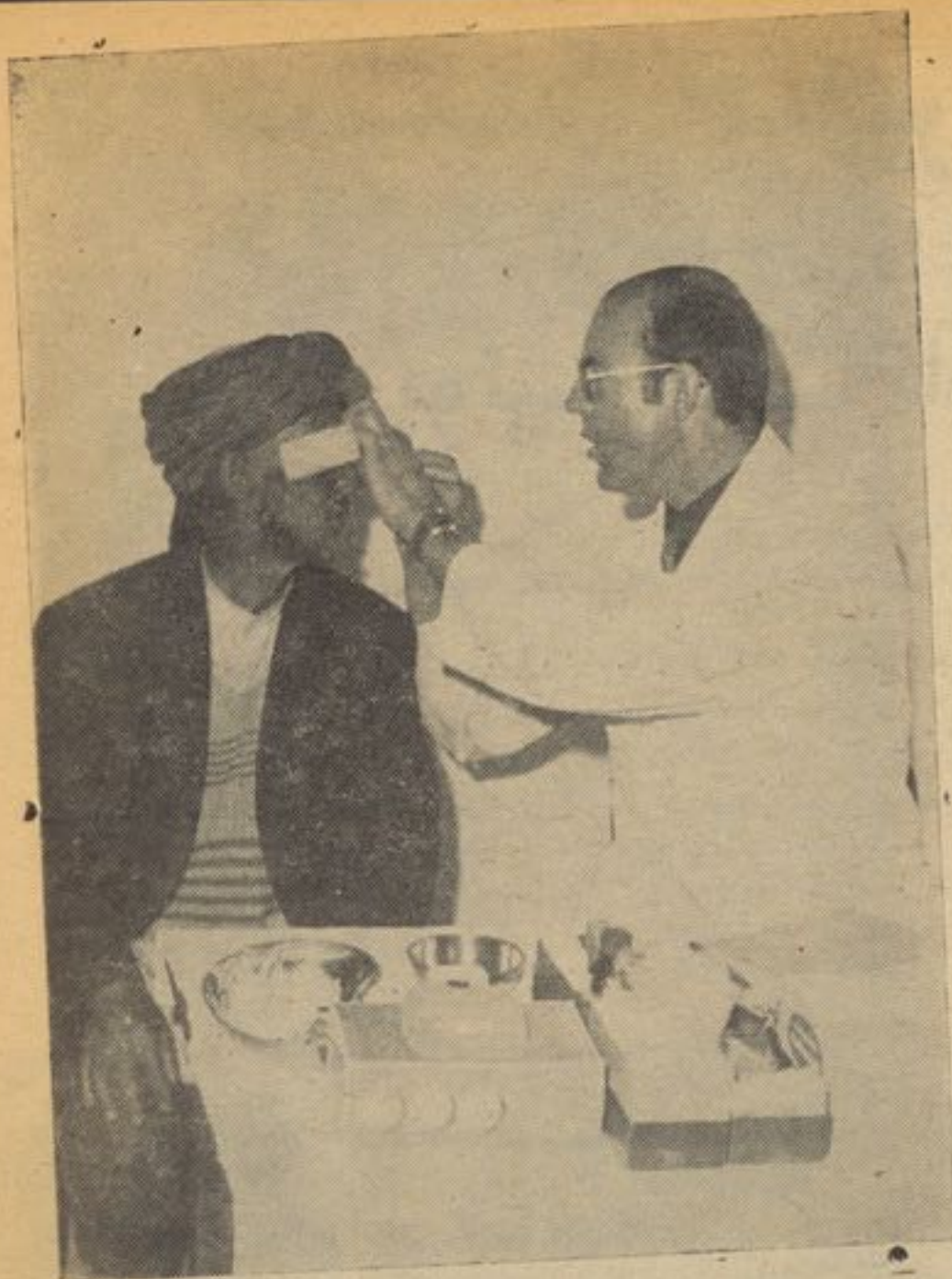
اما باآنها در قیافه اش رضایت
میخوانم. رضایت از اینکه او دیگر
مورد نفرت نیست و درك کرده که
اطرافیان برای بهبودش تلاش دارند.
و این خود میتواند تا اندازه یسی
از شدت دردش و از اندوه درونی
اش بکاهد.

بیماران یکی پی دیگری میاینند.
هریک به مرحله ای از مرض قرار
دارند، آنها تیکه به مراحل اولیه
و ابتدایی قرار دارند قابل تشویش
نبوده و نیز تداوی شان سهل است.
متأسفانه اکثر مریضان به مرحله
پیشرفته و وخیم رو برو اند در میان
آنها، خانمی است که چادری بسر
دارد. قیافه اش بکلی تغییر یافته،
چشمانش دید ندارد، دستا نشن بد

روز دیگر طبق قرار قبلی با
دکتور شایر متخصص امراض جلدی
به کلینیک جذامی وزیر اکبر خان که
در چمن موقعیت دارد میروم این بار
داکتر محمد حرم ضیایی متخصص
امراض جلدی ما را همراهی مینماید.
باورود به آنجا آن صحنه ای که در



مریضی جذام قیافه مریض را تغییر میدهد.



مستر رو دلف المانی حین معاینه یکی از مریضان



درین بخش مریضان با نسمان می گردند

اندازه بی تخفیف و نامحسوس است که قبل از نشانه های آفات و اندفاعات جلدی شخص هرگز نمی تواند موجودیت مرض را در وجودش احساس نماید نود فیصد علایم ابتدایی مرض کرختی است یعنی قبل از همه حس لامسه مریض ضعیف و معدوم میگردد. داکتر ضیایی راجع به چگونگی سرایت مرض جذام و فکتور هایی که در انتشار مرض رول مهم دارد اظهار داشت:

طرز سرایت و انتقال مرض که جدیداً شناخته شده عبارت از افرازات بینی مریض لپرو متوز و بوردر لاین بوده که تعداد زیاد با سیل های مرض را احتوا و در انتقال مرض رول عمده را بازی مینماید. اینکه از کدام طریق تماس جلد، جهاز تنفس جهاز هاضمه و یا توسط حشرات با سیل حساس یا میکروب جذام داخل عضویت انسان میگردد تاکنون معلوم نگردیده و مورد بحث لپرو لوجست ها میباشد. وقتی میکروب جذام داخل عضویت گردید بعد از سپری شدن يك دوره طولانی تقریباً دو تا هفت سال علایم مرض نزد شخص ظاهر میگردد که البته مربوط و منوط به مقاومت عضویت شخص میباشد.

البته باید گفت که خانمها نسبت به مرد ها و جوانان نسبت به اطفال کمتر به جذام مصاب میگردند و مقاومت بیشتر دارند. چنانچه پنجاه فیصد اطفالیکه والدین جذامی دارند و یا عضوی از اعضای فامیل شان مبتلا است قبل از پنج سالگی به جذام مصاب میگردند. فقر و فاقه، عدم بیسواری فقدان مواد غذایی، عدم مراعات حفظ الصحه در انتشار و شیوع مرض رول فوق العاده دارند. داکتر ضیایی تعداد جذامیان جهانی را و اینکه در کدام کشور ها بیشتر موجودیت دارند و به چه تعداد شان تحت تدای قرار گرفته اند چنین بررسی کرد:

وقایع مرض در سراسر جهان عموماً در مناطق حاره و تحت الحاره مانند آسیا و آفریقا خصوصاً دیده شده است. احصائیه آیکه اخیراً از طرف سازمان صحتی جهان گرفته شده وقایع جذام را هشت تا ده میلیون تخمین نموده که از جمله هجده فیصد آنها تحت تدای قرار دارند.

نظر داکتر ضیایی در مورد اشکال مرض و عمومیت بیشترین نوع آن در

افغانستان چنین است : سه شکل عمده مرض جذام اینها اند :

- ۱- تبر کلونید
- ۲- بوردر لاین
- ۳- لپرو متوز

شکل تبر کلونید آن هیچگاه ساری نبوده، مقاومت وجود اینگونه مریضان زیاد است و در عضویت شان میکروب یا باسیل مرض موجود نمی باشد.

در شکل بوردر لاین که نظر به احتوا نمودن باسیل های مرضی ساری میباشد مقاومت عضویت مریضان کمتر است.

لپرو متوز که شکل شدید ساری مرض بوده افرازات انفی و تمام عضویت مریض، باسیل های زیاد مرض را دارا و مقاومت عضویت فوق العاده پائین است.

وی نظریه داکتر شایر را که گفته بود اکثر جذامیان در افغانستان بشکل لپرو متوز مرحله پیشرفته قرار دارند رد نموده و میگوید:

خوشبختانه بیشتر جذامیان کشور ما به مرحله تبر کلونید قرار داشته و شکل ساری و وخیم آن لپرو متوز خیلی کم دیده میشود. در مان این مریضان نظر به پیشرفت مرض در آنها صورت میگیرد چنانچه در مرحله تبر کلونید حتی بعد از اینکه آفات جلدی و غیره علایم مرض با تدای شفا یابد برای دو سال دیگر نیز باید به مریض ادویه ضد مرض تطبیق گردد.

در شکل بوردر لاین بعد از شفا یافتن از مرض برای پنج تا ده سال بیشتر نیز مریضان مجبور اند تدای خویش را به صورت منظم دوام دهند. اما در شکل لپرو متوز مریض باید در طول حیات خویش تحت تدای قرار گیرد.

طوریکه در فوق تذکار یافت در مراحل خیلی پیشرفته مرض اختلالات عمده یعنی سوء تشکلات و معیوبیت های دست، پا، چشم و امثال آن باید تدای جراحی گردند.

وی علاوه کرد :

بخاطر باید داشت که مرض جذام فوق العاده قابل تدای بوده خطرات و سرایت مرض مذکور نسبت به سایر امراض ساری از قبیل توبرکلوز (سل) کولرا، چیچک و غیره به مراتب کمتر است.

بقیه در صفحه ۵۸

نیو ننگ قاچاقبری

زنان خارجی را

پولیس اناث کابل کشف کرد

از آنروزیکه رژیم فرخنده جمهوریت در کشور ما بنیان گذاری شد مبارزه علیه قاچاق و قاچاق بری موثرانه پیش برده می شود ولی باز هم بعضی اوقات کسانی دیده می شوند که زیر طلسم این جنایت عظیم به نفع خود شان و ضرر جامعه مبادرت

خارنوال، سلطان محمد مدیر عمومی امنیه میدان بین المللی کابل مصاحبه بعمل آورده است که ذیلا تقدیم می گردد.

موصوف بجواب پرسشی گفت: اگر راپور واقعات سالهای گذشته مدیریت امنیه میدان هوایی کابل مطالعه گردد بوضاحت ملاحظه میشود که در دو سال اخیر گرفتاری قاچاق بران میدان بین المللی کابل بکلی ناچیز است زیرا در این راه در همین مدت تلاش وافر و سعی بلیغ بکار برده شده است و روی همین اجراءات است که اکنون کسی جرئت کرده نمیتواند از طریق میدان طیاره و یا دیگر

سرحدات کشور به قاچاق بری اقدام نماید صرف بعضی خارجی های که یک مدت خیلی کوتاه در کابل میمانند و میخواهند بعضی آثار تاریخی و یا مقداری از مواد مخدره را با خود

نقل بدهند، همان است که دستگیر و به مرجع مربوط جهت تحقیق سپرده می شوند.

مدیر عمومی امنیه میدان هوایی بین المللی کابل در جواب این سوال که در طول سال ۵۷ دریاچه فرار اسعار از طریق فضا چند واقعه کشف و گرفتار شده است می گوید: بر طبق فیصله مقامات صلاحیت دار طی دو سال اخیر به هیچ کسی اجازه داده نمی شود اسعار بیشتر خارجی و افغانی را از کشور خارج سازند مثلاً افغانی ها حق دارند در سفر خود شان به خارج از کشور پنجاه دالر را ببرند البته در صورتیکه اسناد بانکی و اجازه نامه بانک های کشور را داشته باشند می توانند بر طبق مقررات هر اندازه ای که خواسته باشند نقل بدهند که البته این امر برای مریضان، تاجران و امثال آن در نظر گرفته شده است و این راهم باید علاوه

نمود که هیچ خارجی و داخلی نمی تواند از پنجاه افغانی پول



هیچ تصور نمیشد که در زیر جاکتش معادل ملیون ها افغانی را تعبیه کرده باشد

مروجه کشور ما بیشتر به خسار نقل بد هند و لو اسناد خروج آنرا داشته باشند.

از جمله اشخاصیکه سال گذشته می خواستند يك مقدار زیاد اسعار را بطور قاچاق نقل بدهند گل زار لعل تبعه افغانی را می توان نام برد که این شخص می خواست از طریق فضا به خارج از کشور سفر کند او شیک ترین لباس در برو عینک های تیره در چشم داشت، طیاره داریان افغان هوایی شرکت آماده پرواز شد و مسافرین جهت تلاش بدنی آماد

گردیدند همه مسافرین خیلی عادی بودند ولی اضطراب و تشویش گل زار لعل افراد اسناد قاچاق مدیریت عمومی امنیه میدان بین المللی کابل را مشتبه ساخت که در اثر جستجوی پولیس احساس شد که اشیای سخت در زیر پیراهن او - صوف نهفته است، بنا بر آن بالا پوشش بیرون شد جاکت پشمی اش بیرون شد پیراهن بیرون شد و یکی دیگر پیراهنی دیگر نیز بیرون شد تا آنکه ۶۰ هزار مارك المانی - پنج هزار فرانک فرانسوی که خیلی محتاطانه و با هنر خاصی در کمرش تعبیه شده بود پیدا شد نامبرده توأم با پول جهت تحقیق مزید به وزارت داخله معرفی شد. واقعه دیگر قاچاق اسعار توسط خانم عبدالله یونس تبعه سوئیس مقیم افغانستان بود که جهت بازدید اقارب خویش می خواست به سوئیس مسافرت کند وقتی خانم مذکور از طرف پولیس اناث دقیقانه مورد بررسی قرار گرفت و سر آجیه سه هزار و پنجاه مارك فرانسوی ۳۵ پوند انگلیسی - پنج هزار فرانک فرانسوی و ۲۵۰ دالر امریکایی از بدن او کشف گردید از این رو نامبرده از سفر بازماند و توأم با اسعار به وزارت داخله جهت تحقیق مزید معرفی گردید.

مدیر عمومی امنیه علاوه می کند که:

همچنان مبلغ دو هزار پوند انگلیسی زمانی بدست موظفین اسناد قاچاق مدیریت عمومی امنیه میدان هوایی قرار گرفت که يك نفر تبعه تیور - لیند بنام «همیس ادمان تامس» حین پرواز مورد اشتباه قرار گرفت در تلاش بدنی مقدار پول متذکره دست آمد که طبق مقررات ضبط گردید.

باید تذکر داد که سال گذشته در حدود بیست واقعه فرار اسعار را اشخاص مختلف و ملیت های مختلف



وقتی پیراهنش را بالا زد ندبسته های دالر وپو ند نمایان شد

که يك نفر المانی «گوت نيك گادس» میخواست از کشور خارج سازد دستگیر شد. سال گذشته يك نفر افغان که میخواست مقدار زیادی های تاریخی را با خود نقل بد هد نیز باز داشت گردید.

از مدیر عمومی امنیت میدان درباره ویزه سیاحت پرسیدم گفت در میدان هوایی سه نوع ویزه است که عبارت از ویزه سیاحت، ویزه (بقیه در صفحه ۵۸)



میگل اتریشی

به استثنای آن کسانیکه قبلاً اجازه نامه موزیم کابل را اخذ کرده باشند از جمله حاملین قاجاق آثار تاریخی يك نفر فرا نسوی بنام «گوبدک» در میدان هوایی کابل گرفتار شد که میخواست يك مجسمه را با خود به خارج انتقال بدهد از این رو چون قبلاً اجازه نامه در مورد از موزیم کابل نداشت برای خودش اجازه خروج از کشور داده شد و لی مجسمه به موزیم کابل سپرده شد. همچنان يك عدد قاب عکس که قدمت تاریخی داشت با ۱۵ عدد سکه قدیمی از يك نفر تبعه سیر یلانکا بنام «تانا رات تام» گرفتار شد که اشیای فوق نیز به موزیم مسترد گردید. ناگفته نماند که در طول سال گذشته يك عدد مجسمه را که «برت» انگلیسی و سر يك مجسمه را به وزن ۱۲۶ گرام که يك نفر المانی بنام «روگی ویکعدد سکه کلان نقره بی راکه باز هم يك نفر جر منی میخواست بخارج از کشور انتقال بد هد گرفتار شد.

همچنان يك يك عدد سر بودا را

۲۳ گرام چرس رادر جدار دا خلی بکس قرار داده بود وقتی اشتباه پولیس زیاد شد جدار بکس باره گردید و این مقدار چرس که در لا بلاز بکس های نازک پوشانده شده بود بدست آمد.

همینطور ۴ کیلو و ۶۰۰ گرام چرس توسط خالد تبعه پاکستان ۴ کیلو و ۵۰۰ گرام توسط نذیر احمد پاکستانی و ۲ کیلو چرس توسط بشارت حسین پاکستانی در بکس های جداگانه جهت انتقال به خارج از افغانستان گذاشته شده بود گرچه مقدار چرس در بکس های شان در پاکستان تعبیه شده بود ولی در افغانستان راز ایشان کشف و به وزارت داخله معرفی شدند.

این بار از مدیر عمومی امنیت خواستم که راجع به قاجاق آثار تاریخی و نقل آن به خارج از کشور معلومات بدهد که میگوید:

به آثار تاریخی از قبیل مسکوکات مجسمه ها، آثار قلمی و غیره اجازه خروج به خارج از کشور داده نمیشود



گلزار لعل



چیت دیدت اتریشی

واقعه دلچسپ قاجاق اسعار که پولیس امنیت میدان هوایی بین المللی کابل بر آن توفیق حاصل کرد عبارت از گرفتاری دو نفری بنامهای نیک محمد و دایزنگی میباشد که از دایزنگی نام پنج قطعه چک سفری حاوی مبلغ ۲۸ هزار دالر امریکایی طوری بدست آمد که آنرا ماهرانه در عقب يك کتا بچه یادداشت قرار داده بود و از نیک محمد نام که دایزنگی همسفر بود سه قطعه چک حاوی مبلغ ۳۵ هزار دالر امریکایی به همین ترتیب بدست آمد که آنها چک هارا از يك نفر مکند لعل، خر - یاری و میخواستند جهت مفاد شخصی به خارج انتقال بدهند چون درین جرم مکند لعل نیز با دو نفر متذکره هم دست بوده لذا بعد از اعتراف که چک هارا به نیک محمد و دایزنگی داده است. هر سه نفر شان به مراجع قانونی رسماً معرفی گردیدند از سر خارمن سلطان محمد مدیر عمومی امنیت میدان بین المللی کابل پرسیدم معلومات بدهد در طول سال گذشته چه تعداد قاجاقبران مواد مخدره گرفتار گردیده است میگوید:

شانزده واقعه کشف مواد مخدره در سال گذشته از اشخاص متخلف که میخواستند از طریق فضا از کشور خارج شوند دستگیر گردیده است که از این واقعات يك واقعه آن رایك خانم وشوهر المانی خیلی ماهرانه طرح کرده بودند به این معنی که خانمش «چیمت یدت» مقدار يك صد و هفتاد و پنج گرام چرس را در سینه بند و بعضی حصص دیگر بدن خود مخفی کرده بود که توسط موظفین انسداد قاجاق مدیر است امنیت میدان کشف و گرفتار شد که در پهلوی آن از نزد شوهرش «میکل» نیز دوصد گرام چرس بدست آمد که هر دو نفر مذکور از طرف محکمه به مبلغ چهل و يك هزار افغانی جریمه محکوم شدند که بعد از پرداخت پول از کشور خارج گردیدند و کذا شش کیلو و پنجصد گرام چرس که توسط محمد اسمعیل پسر محمدیوسف تبعه افغان در يك قسمت بکسش طور پنهان شده تعبیه شده بود کشف و ظاهر گردید که حامل چرس مذکور جهت تحقیق مزید بوزارت داخله معرفی شد.

مدیر امنیت میدان علاوه نمود که: سال گذشته يك تعداد پاکستانی هانیز بجرم انتقال مقدار زیاد چرس در میدان هوایی کابل گرفتار و بازداشت شدند که محمد طارق ۴ کیلو و

قالین

محصول کلکهای هنر آفرین مردما

شاعلی جلال وزیر تجارت در بیانیه اش، موقع افتتاح این نمایشگاه مقدار صادرات قالین را نه فیصد مجموع صادرات و یازده فیصد صادرات عنعنوی کشور و انمود کرده افزود:

— در چند سال اخیر قیمت وسطی فروش دو اعشاریه بیست و پنج چند افزایش یافته، اگر چه

ما شینی و یا ساخت کشور های دیگر، کمتر این امتیاز را دارند، از همین رو، امروز افغانستان از نگاه صنعت قالین شهرت خوبی در جهان کسب کرده است.

منبع اتحادیه صادر کنندگان قالین راجع به کمک های آن اتحادیه به قالین با فان کشور، گفت:

— اتحادیه در نظر دارد، تا مواد

در جهان امروز تدویر نمایشگاه ها، بهترین وسیله معرفی امتعه و پیداوار یک مملکت بشمار می رود، از همین سبب است، که نمایشگاه قالین در کابل دایر گردید.

— درین نمایشگاه علاوه از قالین های ولایات مختلف افغانستان، نمونه های قالین تولیدی بعضی

صدای تک تک کارد قالین باف بلند است، او با چنان سرعتی تار های رنگین را یکی پی دیگری بر کار گاهش گره می زند، که شمارش انگشتان او به مشکل امکان پذیر است.

... و روزی چند میگذرد، آنگاه در مقابل خود، قالینی زیبا، رنگین و پر از نقش و نگار می بیند. این



شبهکار دست و پنجه های قالین بافان

درین افزایش انفلاسیون و وضع غیر ثابت پولی جهانی، بی تاثیر نبودن با آن هم، قالین افغانی توانسته است، که قیمت مناسب را بدست آورد.

خام قالین را تهیه و به قیمت مناسب، به دسترس قالین بافان بگذارد، تا ازین طریق بتوانند پیمانه تولیدات خود را بهتر و اقتصادی تر بکنند ببرند.



از نمونه های قیمت بها و بی نظیر قالین افغانی



فرش زیبا، راحت چشم و آرا مش عصاب را فراهم میکند

مؤسسات و دواير دولتی را نیز شامل گردانیده اند که مرغوبیت و جنسیت آن ها، قابل توجه است. یکتا از اعضای اتحادیه قالین در مورد جنسیت قالین افغانی، در مارکیت های خارجی، گفت:

— اگر چه قالین های بعضی ممالک همجوار و کشور های آسیایی، در پهلوی قالین های افغانی، به مارکیت های بین المللی عرضه میگردند، اما در طی سالهای اخیر، علاقمندان قالین های افغانستان، نسبت به سایر قالین های جهان بیشتر بوده است علت آن هم مرغوبیت و زیبایی شکل و دوام آن است.

وی علاوه میکند: قالین افغانی که توسط دست بافته می شود و همچنان در مورد تار و رنگ آن توجه می شود، استحکام و دوام زیادی دارد، که قالین های

قالین افغانی است، محصول انگشتان هنر آفرین زنان و مردان سر زمین ما اندخوی، مزار شریف، آقچه، میمنه و تا ساحه غرب کشور مانند بادغیس و هرات، همه سر زمین قالین است. در شمال کشور، بیشتر دختران به قالین بافی مهارت دارند و در غرب افغانستان، قالین باف ها، به خانه ها می روند و این حرفه را به اطفال می آموزانند.

چند روز قبل نمایشگاه قالین های افغانی، در ساحه نندار تون چمن دایر شد.

در این نمایشگاه، نمونه های از قالین نقاط مختلف افغانستان گردآوری شده و به نمایش گزارده شده بود قالین های اندخوی و آقچه با رنگ های تند و آتشین... قالین های بادغیس و هرات با نقش ها و نگار ها ...



در
سن
را
ده
مورد

ست
ست
له

غير
بو ده
تا
ست

لکه‌های خونین و ننگین

در دامان عصر کیهان

جانیا نیکه در فضا و زمین خون میریزند
و خانوادہ ہار ا بہ مصیبت و ماتم می نشانند

ترجمہ عطا (رادمرد)

از مجلہ (باری ماچ)



داهزنان بعد از ارتکاب جرم فرار می نمایند.



این ہم نوع دیگری از جنایت و خشونت انسان، مقابل انسان

در حالیکه تفنگچه های دستی
و تفنگهای باخود داشتند، بدون آنکه توجه
عابرین و پولیس منطقه را جلب نمایند تا خل
بانک گردیده، دروازه بانک را بسته و روی آن
نوشته ذیل را نصب کردند: (بانک نظر به
مشکلات اداری مسدود است لطفا مراجعه
نکنید) بعد از زمانی که کاملاً متیقن گردیدند که در
بانک هیچکس نیست و اگر کدام کارکنی از
کارکنان بانک وجود دارد مشغول صرف نان
چاشت است، بصورت فوری دست و پا و دهن
کار کتان را بسته و در یک چشم بهم زدن یک
قسمت اعظمی سرمایه بانک را به سرقت بردند
و خودشان چنان ماهرانه فرار کردند که هیچ
انری از خود بجا نگذاشته اند.

در هفته ای که گذشت روزنامه های معتبر
اروپا اخبار گوناگونی در مورد این گروه
به نشر سپردند، از جمله یکی از این روزنامه ها
خبر مربوط را چنین به نشر سپرد:
(تاریخ اروپا تا حال چنین غارت و جنین
راهزنی را بخود ندیده) میرویم به حادثه دیگری
از این قبیل:

موتور گادیلاک سفید رنگی مقابل بانک مرکزی
شهر کالیفرنای امریکا توقف کرده و در یک چشم
بهم زدن چهار مرد مسلح در حالیکه پیراهن های
سفید و پتلونهای سیاه رنگی بتن داشتند
داخل بانک گردیدند و بعد از آنکه تمام
سرمایه بانک را بغارت بردند و حینیکه چهار
سارق با پول سرقت شده داخل موتور خویش
شده و از آنجا به جهت نامعلومی حرکت
کردند، صدای مهیب و دهشتناکی همه ساکنین
شهر و عابرین را وحشت زده نمود و تمامی بنای
بانک با عظمتی که داشت فرو ریختن گرفت و به
خرابه میل گردید اما سارقین رفتند که رفتند
و تا حال هیچکس از آنها سراغی ندارد، پولیس
مخفی، پولیس مرکزی شهر، و سایر موقفین
امنی در تکان و اندام اچاهه سود!

این گروه که به گروههای بزرگ سارقین
ارتباط دارند در چندین ساحه و زمینه های
مختلفی به سرقت و دستبرد پرداخته اند، چندی
قبل هواپیمایی را با سر نشینان آن به تمام و کمال
به سرقت بردند، آنها کارکنان هواپیما را
در دشنی پیاده کرده و کسا نیرا که میخواستند
باخود به صوب نامعلومی با هواپیما به سرقت



لشنة هواپیمای مسافربری بعد از سقوط.



بعد از آنکه زنان را دزدیده و با خود به جایی نامعلوم بردند .

سده حمله و گردیده و با ضربات پیهی که به سر و روی او وارد آورد وی را بگشت، بعد از اینکه کاملاً متعین گردیدند که دیگر نمیتوانند از مسافری و کارکنان هوا پیمایان از تهدید آنها به مرگ، نتیجه ای بدست بیاورند، شروع نمودند به اینکه هوا پیمایان را با تمام سر نشینان و مسافرین آن منفجر نمایند و همانطور هم شد، در اثر عملیات آنها هوا پیمایان دوبارجه شده و با شدت هرچه تهاجمی تر بین

خورد و سه صندوقچه و شش تن میا فران آن همه به یکبارگی به هلاکت رسیدند.

چندی قبل افراد امنیتی امریکا اطلاع داد که در ظرف بیست و چهار ساعت یک هوا پیمای سقوط داده شد، به یک بانک دستبرد زدند، در یک زودخورد و حشیانه چندین تن کشته و چندین تن دیگر شدیداً زخمی گردیدند و مردمی که بصورت کاملاً عادی ناوقت شب میخواستند به منازل خویش برگردند از طرف عدد چند مورد حمله قرار گرفتند و بصورت

تهیه شده خویش نمودند اما بیلو تسان هوا پیمای ذکر شده به این امر تن در ندادند و از آن بالا یکی از جمله بیلوتان هوا پیمای ذکر

در بین مسافرین قرار گرفت و یکی دیگر ازین سه مرد مسلح داخل جایگاه بیلوتان شده و آنها را با تهدید و مجبور به تعقیب خط السیر ازیش



کارکنان هوا پیمایان دست و پا بسته در دشتی رها کردند.

بردند، آنها کارکنان این هوا پیمایان را دست و پا بسته در دشتی رها کرده و چند روز بعد راهزنان اعلان نمودند که مقصد و منظور از سرقت هوا پیمایان مقاصد مختلف دیگری است که باید در ظرف بیست و چهار ساعت بر او رده شود و در صورت عکس آن هوا پیمایان را منفجر خواهند ساخت و همان بود که در طول مدت یک شبانه روز و حتی اضافه تر از آن مقصد شان برآورده نشد، مسافرین رابه گروگان گرفته هوا پیمایان را منفجر نمودند، اما پراپلم مهم و اساسی که تا حال حل نگردیده و آن عبارت از این است که جان بیش از پنجاه و پنج تن از مسافرین هوا پیمایان مذکور در خطر مرگ قرار دارد و زندگی آنها به یک مسو بستگی دارد، در صورت عملی نگردیدن پروگرام سارقین و کوجترین بهانه ای همه آنها به یکبارگی از تیغ خواهند برآمد و روانه دیار فنا خواهند گردید که اصلاً راه بازگشت شان میسر نیست.

هفته قبل سرویسی که حامل چندین تن بشمار مسافرین از زن و مرد و اطفال بود به سرقت برده شد طوریکه زنان را دزدیدند، سرمایه و اموالی را که در سرویس وجود داشت به سرقت بردند و موثر سرویس را بدون تیل و سایر وسایل در بیابانی گذاشتند و دست و پای مسافرین را چنان بستند که آنها توان حرکت و جنبش را نداشتند.

هوا پیمایان با هفتاد و پنج سر نشین از میدان هوایی (اورلی) فرانسه بغرض مسافرت به امریکا جانب یکی از کشور های اروپایی به پرواز درآمد تا بعد از اقامت و توقف چند ساعته جانب امریکا به مسافرت خود بشادامه دهد، اما پیری نگذاشته بود که از بین هوا پیمایان در حالیکه مسافرین با آرامش خاطر در چوکی های خویش آرامیده بودند سه مرد مسلح، در حالیکه صورت شان با تکه پارچه پوشیده شده بود، همه مسافرین را مجبور به تسلیم نمودند از جمله این سه مرد مسلح دوتن آنها



اثر: م. ت. آی بیک

ترجمه: ج. ش.

امیر علیشیر نوایی

خلاصه داستان

خبر بازگشت علیشیر نوایی به هرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و یاری نوایی قدرت از کف رفته، دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

دوستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتخاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

مظفر میرزا با تکان دست و انمود ساخت که برای قضیه کدام اهمیتی قایل نیست و برای آموختن املا و انشاء از نزد معلم عازم یکی از خانه های متصل گردید. توغان بیک جوان را از پی کار فرستاد و خودش در فکر فرو رفت.

هر گاه در جریان تحقیق، مسئله اختطاف دختر توسط توغان بیک در شرایط پراز هرج و مرج زمان یادگار بیک مورد استنطاق قرار گیرد ممکن است کار بر سوایی بکشد. دلش سیاه شد.

بدتر از همه اینکه مجدداً لدین در هرات نبود. تصمیم گرفت تا هر چه زودتر نقش پای دختر را از میان بردارد و خود را از یمن رهگذر آسوده سازد. کلاه پوست سنجاب خود را تا گوشها کش کرده بعجله بیرون شد.

بالای اسپ نشست و در حالیکه سه نوکر سوار از عقبش حرکت میکردند، بسرعت راه قلعه «اختیار الدین» را در پیش گرفت. چون نزد نظام قراول رسید، از اسپ فرود آمد.

سرو کله زین الدین در برابرش پیدا شد. سوال را از وی پیر محمد کله - پسر میرعلی توغان بیک با وضعی غرور آمیز و بی اعتنا پرسید:

- مولانا، در اینجا چه میکنید؟

زین الدین با تواضعی ساختگی جواب داد:

- امروز یکی از اقارب ما به جهنم داخل شده است. تصور میکنم جناب بیک نیز چنین تصمیمی در دل دارند.

توغان بیک به مطلب کنایه آمیز این سخن پی برد اما خود را بهانه فیهی زد.

- میرزای جوان، پشت اینطور گپ سازی ها نگریدید و اسپ خود را بدست نوکرها داده، بسرعت داخل قراول خانه گردید.

زین الدین این واقعه را بعد از آنکه از یک شب نشینی طولانی در تاریکی صبح بیرون شد، از یک سپاهی آشنا شنید به گمان اینکه «مبادا او، زیبای ارسلا نکول باشد». بلا توقف سوی قلعه دوید. تصور او درست از آن بود.

آمد. از اطلاعات حاصله معلوم شد که اولین سوال را از وی پیر محمد کله - پسر میرعلی

افتاد.

نفس سلطا نمراد وار سلاتکول فید شده و چشمان شان از حلقه بیرون بر آمد ... زین الدین تمام ماجرا را برای آنها بیان کرد. سکوتی عمیق فضای حجره را فراگرفت. قطرات اشک از چشمان ارسلا نکول جاری شد. سلطا نمراد دلفرازا از جا چنبد:

- واقعا این دختر، نادره دوران بوده است. او در حالیکه تمام بدن خود را حرکت میداد، با هیجان سخن گفت. برادران، باید هر کدام ما برای انجام وظیفه ای کمر بندیم. زندگی دلدار را چون جان خود حفظ کنیم. زین الدین، تو بکوش تا از فعالیت های

توغان بیک اطلاعات دقیق بدست آوری، ارسلا نکول، تو نباید از اطراف قلعه دور بروی، در عین حال نباید لحظه ای هم هوشیاری خود را از دست بدهی. من... من چه باید بکنم؟ افسوس که جناب وزیر خواجه افضل دیروز رهسپار مرو گردیدند، پسر حال، من از یک های منصف و از شخصیت های معتبر هرات کمک میطلبم...

در برابر سلطا نمراد هیچگونه اعتراض صورت نگرفت. بعد از آنکه تصمیم گرفتند در صورت عادی بودن وضع، از طرف شام در خانه زین الدین باهم ببنند، حجره را ترک گفتند.

ارسلا نکول با گامهای فراخ به قلعه، اختیار الدین آمد. حصار شکوهند، شبیه ستیغ های بلند کوه که یکی بر فراز دیگری قد افراشته باشد، سنگین و قهر آلود جا بجا استاده بود و با کنگره های مرتفع، دیوارهای ضخیم و مستحکم، بر جهای با عظمت و تپه های خاکی خود، در دل آسمان میدوید... زندان در همینجا بود. ارسلا نکول در وسط میدان قلعه و بازار اسپ که در شمال آن موقعیت داشت، مغرور ران کام زد. پیشا نیش مثل



- در کدام مسئله؟

سلطا نمراد پاسخ داد:

- آخر باید دلدار را نجات داد:

- درست است، باید او را خیلی زود نجات بخشید، اما آیا میدانید از کجا؟

- نگو که از کجا، بلکه بگو چطور؟

ارسلا نکول کلاه خود را بر داشت و با

چشمان امید وار سوی زین الدین نگاه کرد.

- چه میگوی؟ غالباً شما در غفلت ماندم

اید. دختر از یک زندان به زندان دیگر

خویش گذاشته چشمانش را فرو بست و با وضعی خسته و اندو هگین در اندیشه فرو رفت. اینها را هم از کار کشیدم و از کتاب جدا ساختم. اگر یکی چون دانشمند ی ورزیده، عالم بزرگی را که بنام «چلی» از دیار روم آمده بود، مغلوب ساخت، دیگرش خطاط بزرگ است... با آنها در برابر انسان بیگانه و بی سوادى مانند من، اینهمه لطف و مهربانى ابراز میدارند. هر گاه آدمیای چنین پاکدل و حق پرست وجود نمیداشتند، دنیا برای همیشه در تاریکی میزیست. حالا که آنها سر گردانند و بغاظر من هر سسو میدوند، آیا درست است که من اینجا آرام بنشینم... ارسال نکول خواست بطرف زندان برود. اما در همین لحظه صدای از خانه بگوشش رسید، ارسال نکول بسر عست از جابر خاسته، هردو دوست خویش را استقبال کرد.

(ادامه دارد)



دیادروم (آسیای صغیر) و بسا اقلیم های دیگر آشنا ست. اگر منبم در زمان تیمور صاحبقران میزیستیم، آیا ممکن بود اینطور عمرم به گلالتی بگذرد؟ دریغا... حالا حا کم یکی از ولایات ختای بودم!

شمشیر خوبی ست - ارسال نکول شمشیر را با احتیاط در غلاف کرد و از زیر چین دراز آنها بر خود آویخت بعد از آن گاردی پیچیده در یک تکه را از طاق بلند گرفته بر ساق موزه خود خلانید.

بیرمرد در جلو ارسال نکول ایستاده شد: - هان، مگر میخواهی برای مقابله با یاجوج و ماجوج بروی؟ شمشیر بر کمر و گارد بر ساق موزه؟ اما فرزندان شمشیر را فقط در راه حق بکار ببر، هرگز خون ناحق مریزان!

شوهر خاله، در زمان حسین با یقرا، آدمهای بدجنس زیاد شده اند. شاید این اولین باری باشد که این شمشیر در طول مدت موجودیت خود، بر ضد بیداد بکار برده



اینکه جنبی آهین پوشیده باشد، سنگین و داغ بود. در چشمانش مناظری خوف انگیزی مجسم گردید او در اینجا بسیار دیده بود آدمیای را که شمشیر جلاد سر از بدنشان جدا کرده و یا دستان شانرا بریده بود و یا بر چوبه دار با لارفته، پس از لحظای تپش بسان «الف» در هوا معلق مانده بودند قلبش را دهشت فرا گرفت. با خود اندیشید: «فرضا اگر دلدار را بیرون آورده به دار آویزند و یا بغاظر کشیدن تیغ بر حلقش نزد گودال بر زمین بخوابانند، در آنصورت او چه باید بکند؟ آیا مثل زنان کف بزند و بگرید؟ حمله با دست تپی بر جلاد آن چه سودی در بر خواهد داشت؟ سپس بدون آنکه متسرد بماند، بطرف خانه دوید.

خاله اش به بازار رفته بود. از عقب پیر مرد که در صحن حویلی تردد داشت نزدیک آمده، آهسته شانه اش را تکان داد:

شوهر خاله، روزی دو باره یک شمشیر حرف زده بودید، آنها بمن نشان دهید.

هه... شمشیر؟ مگر دشمن بر هرات حمله میکند؟ پیر مرد چشمان فرو رفته در زیر ابروان دراز خود را گشود و پرسید:

نخیر، آرامی است... اما ضرور بود، ارسال نکول عجله کرد.

پیر مرد بخانه در آمده صندوق بزرگی را شان داد. چون کلید پیدا نشد، جوان حلقه زنجیر را بزور کشیده، صندوق را باز کرد. شمشیر را از لابلای انواع لباسها بیرون آورد و از غلاف کشیده بدقت از نظر گذرانید.

پیر مرد گفت:

فرزیدم، چه چیز آنها نگاه میکند، فولاد صفتان است... پدر مرحوم از بهادران امیر تیمور بود. چه بسا کشورهایی که این شمشیر دیده و چه بسا مردمانی که بالای سرشان رقصیده است... این تیغ، بسا هندوستان دشت قباچاق، عرب، ایران، قفقاز

چنداول

از گل احمد زهاب نوری

... ازدحام عجیب است، طوافان، باتینگ است و این سرای باره های باریک و پریج های شان، لیلای فروشان باتکه های رنگ و رنگ و تنگ و خم خود بسیار تماشایی است، که هفته شان، میوه فروشان با بساط های کوچک و بزرگ آینه گزاری علیحدہ از آن تپہ خواهم شان ... همه در یک فاصله محدود گردآمده گرد ...

سرای چوب فروشی که چندسال قبل طعمه اینطرف دکان قصابی است، در پهلویش سبزی فروشی دکانی جلد و کمی آنطرفتر عطار و بقال ... است

و اینجا چنداول است و سه دکان چنداول . مایه سلسه گزاری از کوچه ها، این هفته به چنداول رفتیم، به محله یی مشهور در کابل و منطقه یی پراز افسانه ها و پراز دیدنی ها ... سه دکان چنداول در حقیقت بازار کوتاهی است که در آغاز آن عطار و بقال و قصاب دکان هایی دارند و صحن جاده پر از فروشندگان مختلف با متاع های گونه گون است ...

زغال فروشی، نخود پزان و بالاخره زرگران و بوریا بافان، این کوچک بازار شهر کتبه کابل را تشکیل میدهند ... دوسه دکان چنداول یکی دوسرای قدیمی هم وجود دارد که مهم ترین آن هاسرای لیلای



سرای لیلای چنداول در بین خانواده ها شهرت زیادی دارد ...

مثلا شال بافان کابل، که تاسالهای آخر هم بودند، در همین چنداول و در یک کوچه، خانه و جای داشتند و این کوچه، هنوز هم بنام آن ها یاد می گردد ... ساختمان خانه های چنداول، همانند دیگر

دسته یی از دختران را، در آغاز جاده چنداول می بینم، نظر شان را، درباره این منطقه می پرسم ... یکی از آن ها میگوید:

- ماهر هفته یکی دوبار سری به اینجا می زنیم، چون سرای لیلای فروشی چنداول، بسیار مشهور است ... پیرمردی، در وسط این بازار دکان زرگری دارد، از او می پرسم: - چند سال است که در این منطقه بودی باشی داری؟

عندک ذره بینی اش را بر میدارد، کمی به چهره ام خیره می شود، آنگاه میگوید: - سالهای بسیاری است، آن وقت ها که مادر چنداول آمدیم، شهر کابل به این شکل نبود و همین منطقه از نقاط معمر شهر بشمار می رفت ...

ولی امروز چنداول مغروبه یی بیش نیست و روزی هم خواهد رسید که بجای این خانه های گلی، عمارات عصری بی آباد شود.



گوشه یی از چنداول کوچه یی قدیمی در شهر ما .



های
های
جه‌ها
اول
می
می
اول
مگری
بود
ی‌به
های
شکل
شمار
بیش
این
شود
ون



- چه نوع میتوانیم ادبیات مرقی را نشو و نما دهیم؟
- نخست باید بدانیم که ادبیات مرقی چه گونه ادبیات است؟ باید به صراحت عرض کنم که در جوامع طبقاتی، هنر جنبه طبقاتی دارد، در چنین جوامعی واز برای جا معه ما، ادبیات مرقی همان است که انگیزه های اکثریت مردم را منتقل سازد. در افغانستان بعد از تا سیس و استقرار جمهوریت، ادبیات شکل دیگری گرفت. رسالت اجتماعی شعر در نزد اکثریت شاعران کشور تثبیت و مفهوم گردید. اکنون شعر در خدمت اکثریت مردم اجرای خدمت میکند.

یعنی بیانگر انگیزه های اجتماعی الهام شاعر معاصر افغانستان مردمی، آرمانهای ملی و ناهنجاری های اجتماعی است که خود از بقایای دوره های گذشته و نظام فئودالی و قبیلوی میباشد. این قسم ادبیات اکنون در حال رشد است. فن چاپ سواد آموزی عمومی در کشورها، و تشویق شاعران به صورت «قانونی» و مطابق به با لایسی ملی کلتوری میتواند در پرورش و نشو و نما ادبیات مرقی مؤثر باشد. بعد از گفتن این مطلب الهام به ساعت خود نگاهی کرد. فهمیدم که میخواهد مصاحبه ام را خاتمه دهد.
اینهم يك قطعه شعر از پوهانده الهام که «وصیت» نام دارد.

مرا روزی که جان ز تن بدر شد
ز بر گل کفن دوزید بر من!
به اشک عا شقا نم تن بشوید
بیا ی گلبنم سا زید مدفن!
که تا بر سر قبر من بلبل بخواند

به با لای سرم سروی نشانی
که قمری بر فرازش لانه سازد
به پای قبر من مطرب گمارید
که ساز غم به خرسندی نواز
شود کز دل غم دیرین براند

به جز دیوا نکان را کسی نباید
که به طرف مزار من بیاید
اگر گیرم که آید هو شیار
بگوئید ش که دیر آنجا نباید
که رمز عشق را عا قل نداند

گر از باران و با دافتد مزارم
به تر میمش کسی همت نیارید!
وگر بیرون شود ذراتم از گور
به هر رنگی که باشد واگذارید!
که ذراتم هوا بیرون فشانند

به خاک دشت یا بر صخره کوه:
غبار قلب پر خونم نشیند،
بگاہ نو بهار آن از غبارم
بر آید لاله و دلبر بچینند،
بر وی سینه زان برگی خلاقند.

شعر

حله ی تنیده ز دل و بافته ز جان

فرزند بلخ، حکیم غزنه

و بیدل همه دل

عکس العملها و واکنشهای مطلوب خود در دیگران انتقال میدهد.

- به نظر شما فرق بین شاعر و نویسنده چیست؟

- پوهانده الهام بعد از آنکه سگرتی برای خود روشن نمود دود آنرا در هوا رها کرده، گفت: شاعر چنانکه پیشتر گفتم کسیست که آفریده های هنری لسانش موزون باشد، اما نویسنده کسیست که آفریده های هنری لسانش ناموزون یعنی منثور باشد. ممکن است شاعری نویسنده هم باشد و برعکس یعنی شاید کسی هم غزل و قصیده یا نوعی از کلام موزون بی قافیه «نثر عصری» بگوید و هم نمایشنامه یا داستان منثور بنویسد و یا عکس آن اما بین آفریده شاعر و آفریده نویسنده يك فرق فاحش وجود دارد و آن اینکه شاعر میتواند شعر خود را «بگوید» یا «بنویسد» ولی نویسنده آفریده خود را غالباً «مینویسد» و آنرا به ندرت مانند شاعر میگوید:

بهر حال اکنون شعر آزاد و جود دارد و گفته میشود و ما شاعران خوبی هم داریم که از اینگونه اشعار مینویسند، اما در کشور ما این پدیده امری تقلیدی است و بعضی شاعران پیرو این طرز هم کسانی هستند که «وزن و ایقاع» زبانی را احساس و درک و آفریده نمیتوانند، بر زبان خود تسلط ندارند، يك غزل خوب یا يك قصیده معیاری و مورد قبول گفته نمیتواند. بهر صورت من شعر بی قافیه را رد نمیکنم، اما اصطلاح شعر بی وزن را بنام «شعر» قبول ندارم و اگر نام دیگری بر آن بگذاریم، تفاوتی ندارد. باز هم با دیگر عرض کنم که شعر هنرموزون لسانیست که انگیزه های معینی اندیشه ها و احساسها و آرمانها و خواستها و عواطف بشری را به نحوی مخیل صمیمانه و انگیزنده به منظور تأثیر وارد کردن بر دیگران، یعنی تغییر دادن و دگرگون ساختن ذهنیت و کردار آنان، یعنی ایجاد

پیروزی زنان افغانستان

در پرتو

اقدامات دولت جمهوری

بمناسبت سال بین المللی زن

نوشته: راحله راسخ

دولت جمهوری افغانستان از بدو تاسیس تاکنون در راه ترقی و تعالی کشور گام های را بر داشته که در چهره بیانیه خطاب بمردم و کارهای عملی بعدی، آینده ای را مبنی بر جامعه رفاه همگانی و کار نوید میدهد.

در همان آغاز کار، مؤسس جمهوریت افغانستان برای فر دای وطن طی بیانیه تاریخی (۲۶) سرطان ۱۳۵۲ مزده دا دند که:

« بنده در طول مدت مسئولیت های مختلف در خدمت و ظم همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما، یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران و طن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند. »

با این آغاز نیک در صبحگاه ۲۶ سرطان و با آواز آشنایی از امواج رادیو، همه باسرور و شادمانی به پیشواز جمهوری شتافتند و بر

تأنگ های ظفر آفرین جمهوریت گل های احساس و طن را نثار نمودند زیرا گام های او لین و خشت های کاخ سر بلند آ با دانی فر دای ما بدون امتیاز و تبعیض گذاشته شده و از خم و پیچ های زمانه پیروزمندانه در گذر است و در را می که انتخاب نموده بدون ذره ای ترلزل با نا موس طبیعت یعنی تکامل به پیش میرود. در گذشته ها، تیشها و فعالیت های در جریان بود که همه، ریشه از امتیاز و تبعیض داشتند و همراه با همه تفاوت ها، جا هلا نه میکوشیدند حتی زن را نیمی از جا معه بحساب نیا ورنند و اگر به حساب هم می آور دند آنها را در چار دیوارخانه ویا در کنج تنور خانه ها و مطبخ های بخت ویز محصور میکردند.

زن افغان در بهلوی بی عدالتی های اجتماعی که دا منکیر محیط زیست مردمان این سر زمین شده، سالها رنج کشیدند، در عالم هجران و دور

از اجتماع سا ختند و سو ختند تا اینکه، فروغ تابناک جمهوریت، مطابق به شرایط و قانون تکامل جا معه به حکم زمان سر نوشت مردم را از تباهی نجات داده و بایرو گرام ها یی در زمینه تغییرات بنیادی جا معه، بیانیه خطاب بمردم را به حیث وثیقه ملی و رهنمای راه های پر خم و پیچ آینده به ار مغان آورده و در بساره زنان کشور با توجه به رفاه همگانی رسالتی را بدوش گرفته که در بیانیه «خطاب بمردم» اینچنین آمده:

« دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم جهت تأمین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان در کلیه شئون حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، اقدام خواهد نمود. »

از آنجای که اجتماع وسیعترین دستگاه اجتماعی انسان ها بوده و جمیع ار تباطات را در بر دارد، زنان و مردان عرد و اعضا ی متساوی الحقوق دستگاه اجتماعی اند که هستی اجتماعی را می آفرینند.

هستی اجتماعی که شیوه تولید نعمات مادی بوده و عبارت از آن

مناسباتی است که افراد، چه زن و چه مرد در جریان تولید و ارد آن میشوند و مطابق شرایط و قانون تکامل، جا معه را می سازند. آن ها، یعنی زن ها و مرد ها، لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند، یکی را بدون دیگری، نمی توان فکر کرد.

پس راه پیشرفت و ترقی ضمن اینکه پلان های جداگانه ای را نمی خواهد در چوکات یک پلان ویک مشی مرفقی میتوان امیدوار بود که زنان و مردان افغانستان با تعقیب و عملی ساختن بیانیه خطاب بمردم آینده آباد، آرام و مسعود را خوا هند داشت.

به اساس همین واقعیت و درک درست است که در بیانیه «خطاب بمردم» رهبر ملی ما فرمودند که: « ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علما و عملا بر حسب پلان و بیاری خداوند بسز رگ و همکاری مردم خویش، قدم بقدیم، برای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام خوا عیم نمود. »

بقیه در صفحه ۶۳

صفحه ۲۳

سیمای يك دختر ساعی و زحمت کش

تلاش پیگیر

در راه روشن و

بسوی پیروزی ها

در ردیف آشنایی با جوانان ممتاز، زحمت کش، فعال و دانشجو که با امید واری میتوان آینده درخشانی را برای آنان پیش بینی کرد درین شماره بایک چهره ای که آواز وی در سراسر کشور هر جایکه موجهای تندیس و گبرای رادیو افغانستان منزل کند هموطنان ما بیگانه نیستند، معرفی می شویم.

اوایل تابستان ۱۳۲۹ بود، در آن سالها هوای گرم کابل خوبتر از طبع گرم کابل نشینان ترجمانی میکرد در یکی از کوچه های کابل قدیم نقاش چهره دستی بنام عبدالصمد زندگی هنر مندانه ای داشت، تابلو های پر نقش و نگار او در یکی از اتاقها که بیشتر اوقات نقاشی پر کار و استاد باریک خیال در آن با قلم و مو یک رنگها و کاغذها مصرف می بود، از انعکاس غروب کمرنگ آفتاب برق و جلای خاصی گرفته بود.

هنر مند با نشاند همیشه یکایک تابلوها را از نظر میگذاشتند تا خطایی در کارش نباشد هنوز نگاه او باریک منظره ناتکمیل گرم بود که در اتاق مجاور گرمی طفلی بلند شد و مهمانی از جهان دیگر بدنیای عادی او وارد گردید، اسمش را نفیسه گذاشتند...

نفیسه دوره ابتدایی را بهر چه اعلی در سال ۱۳۴۰ پایان رسانید و شش سال بعد دوره ثانوی را پشت سر گذاشت و از لیسه عایشه درانی چشمش بر حریم پوهنتون افتاد.

دختری جوان و آرام که پر توی از یک اندوه مبهم همواره بر چهره اش سایه می افکند در یکی از چوکی های صنف اول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی با زندگی نو، درس نو و استاد و محیط نو آشنا شد، بدون درنگ و توفیق، آرام و جدی پیش رفت، سالها

یکی دیگر رفت در پایان ۱۳۵۱ از رشته اداری فراغت یافت. و راه روشنی در اجتماع او را بسوی پیروزی دعوت کرد در آغاز دو میر منو تولنه وارد خدمت گردید و بعد ذوق دانش او را به کتابخانه پوهنتون رهبری کرد.

نفیسه علاوه بر ارژ یابی مو فغانه وظایف خود بحیث معلم و محصل قبل از فراغت تحصیل زندگی پر تلاشی را آغاز کرده بود زیرا روزگار سایه مهر و لطف پدر و اسالها قبل از وی گرفته بود و او بخاطر کمک به خانواده به مادر رنجیده خود در دوران مکتب و در جریان تحصیل در پوهنتون مسوولیت نان آوری را نیز فرا میوش نکرد، شبها پیش به مطالعه کتب و وظایف خانگی، روز هایش تا ظهر در حلقه درس میگذشت و از آن لحظات بعد در طلب معاش جبه میگرد، در مس میداد در فعالیت های خاندانی شرکت میکرد، مدتها بحیث اجیر در تخنیک جنگل و کتابخانه پوهنتون کار می کرد، سعی یکنواخت او از صبح آغاز و تا ۷ شام دوام داشت سال ۱۳۴۸ بود که هنر نظامی او را جلب کرد و بحیث

نطاق دری در خدمت رادیو در آمواین وظیفه را تاکنون دنبال می نماید، باین معرفی سیمای آرام (نفیسه محمود) در برابر ما روشن میشود سیمای یک جوان ساعی و زحمت کش که اراده کرده است زندگی را برای خود بسازد و تا

عواملی که باعث تکامل معنوی و روحی مرد بوده و استعداد های ذاتی او را به منصه ظهور آورده به قدری متنوع و زیاد بوده که برای تکامل شخصیت وجود یک فرد بشری کفایت می کرد، و لی عوامل موثر در تکامل زن همه یکطرفه نیست و یکنواخت بوده است.

هر قدر حیات عمو می نژاد بشری در خط ترقی پیش میرود دایره زندگی زن نیز به همان اندازه وسعت می یابد و هر گام و هر قدمیکه در راه ترقی و تعالی نسل بشر توسط زنان برداشته میشود ثابت می سازد که استعداد مربوط به توانایی جسمی، ملت، نژاد و جنس نبوده بلکه روح ترقی و تعالی زینت بخش و جود تمام افراد بشری می باشد.

با در نظر داشت این اصل که زن موفق گردیده با مبارزات پیگیر و دامنه داری - زنجیر های اسارت را شجاعانه بگسلد و خود را آزاد سازد، به شدت محتاج تربیت عالی تری می باشد که بتواند در پرتو آن بهتر از پیش بگردد و کمال برود. باید خصایص عالی او، روح ابداع و ابتکار او، استعداد و توانایی او، اراده و نیروی فکری او متناسب با دنیای کنونی تربیت شود و نشود ناکند. این تحول و نهضت خواهی نخواهی تبدیل بیشتری را در زندگی اجتماعی می نماید که تربیت متناسب زن در سر لوجه آنها قرار دارد، برای اینکه زن در محور محیط زندگی خود پرورش یابد، باید اصول تربیت کاملاً جدیدی در مورد او پیش گرفته شود و پیش از گذشته نظریات او در مورد زندگی زن و سعادت داده شود.

تعلیم و تربیت زن در عصر جدید محسوس خوب است برای اثبات این امر که اجتماع جدید مولود آمیزش کامل و توافق افکار و آیدیل های زن و مرد است و زن و مرد هر یک بدون دیگری نامکمل اند.

کنون درین راه مو فغانه پیش میرود... ازین لحاظ و بخاطر ارژو مندیکه امثال چنین جوانان غرق در تحصیل و کمال در جامعه روز افزون باشد خواستیم بایفله نفیسه - محمود صحبتی داشته باشیم جهت بر آوردن این امر روانه پوهنتون شدیم و در ستدر دقایق اول کار و وقت حاضر ی صبح او را پشت میزش در کتابخانه پیدا کردیم... سخن از تعارفات عادی آغاز و بعد با اجازه وی مصاحبه مابین سوال شروع شد.

سوال : لطفاً در باره موقف اجتماعی زن در گذشته و حال نظر خود را ارائه نمایید. جواب: انسان از آغاز تولد تا زمانیکه رخت از جهان هستی می بندد مجبور است با عوامل و سد هایی که احیاناً سر راه توفیق و گامیابی او قرار میگیرد مبارزه نموده و هیچگاهی مایوس و ناامید نشود زیرا هیچ مشکلی وجود ندارد که راه حلی نداشته باشد.

تاکنون زن برای تربیت و پیشرفت خود فرصت های مختصر و محدودی داشته است زیرا، قسمت زیاد قرون و اعصار گذشته نه تنها اصول تربیت و تعلیم زن بلکه مبادی تمام مسائل مربوط زنان به روی اساس نظرات و مصالح مخصوص مرد استوار بوده است.

محیط پرورش زن تنها قلمرو خانواده بوده و تنها آن قسمت از سجا یا اخلاق خود را - توانسته است تکمیل کند که باین محیط محدود ارتباط داشته، در صورتیکه محیط زندگی و پرورش مرد عبارت بوده است از قلمرو خانوادگی و دنیای وسیع خارج.



زن باید به تکامل شخصیت خود مگلفیت احساس کند

عصر جدید اقتضا میکند که زن با یسد خوشتن را بر حسب مقتضیات شخصیت خود بطرف تکامل برود، پس از همین حالا باید برای احراز مقام خود فدا کار پیا نماییم و با حس مسوولیتی که در مقابل خدا، خانواده و اجتماع داریم کمر همت و مجاهدت بسته و عملاً ثابت نماییم که ما زنان فاقد توانایی و لیاقت نیستیم و از عهده هر کار مفیدی برآمده می توانیم.

سوال: نظریات خود را پیرامون سال بین المللی زن بنویسید:

جواب: چنانکه میدانید سال ۱۹۷۵ بنام سال بین المللی زن بمنظور تحقق بخشیدن اعلامیه حقوق بشر که زن و مرد را در حقوق مساوی میداند. در تمام کشور های جهان، تحت شعار صلح، مساوات و انکشاف تجلیل می گردد، زیرا در اکثر جوامع بشری مخصوصاً در کشور های رو به انکشاف هنوز هم زنان تحت استثمار و تسلط مردان قرار دارند و حقوق اجتماعی و سیاسی شان طوری که شاید و باید برای شان داده نشده است که تجلیل سال بین المللی زن از طرف موسسه ملل متحد در کشور های عضو -

منجمله افغانستان يك قدم مثبتی است در راه احقاق حقوق زنان.

در کشور عزیز ما افغانستان تجلیل از سال بین المللی زن با پیام رهبر انقلاب و حامی حقوق زن در افغانستان بشا غلی محمد داود التاج گردید که این خود نمایانگر توجه خاص دولت جمهور ی در تشویق مبارزات زنان افغان علیه هر نوع امتیاز و بی عدالتی به سویه ملی و بین المللی است.

بمنظور استفاده اعظمی ازین فرصت مناسب، لازمست تا در فعالیت های موسسات و انجمن های امور زنان توجه عمیقتری صورت گیرد تا ساحت فعالیت آنها در بیدار ساختن زنان در امور اجتماعی و سیاسی و مخصوصاً تطبیق يك قانون صحیح و درست ازدواج بادرک شرایط و ایجابات امروزی در ساحت عمل گسترش یابد.

سوال: هرگاه افتخار و مکافات متلاذمال و غیره را در دوران مصروفیت های اجتماعی مخصوصاً نطفی بدست آورد، با شیب تحریر دارید.

جواب: تاکنون در نطفی مدالو تحسین نامه نگرفته ام اما در وظایف و مسوولیت هاییکه تا حال بمن سپرده شده است بگرفتن تحسین نامه ها، تشکر نامه ها و جوایزی در زمینه های مختلف از قبیل زحمت کشی در درس، مسابقه قهرمانی دانش سال ۱۳۴۶ این تمام لیسه های ذکور و انات مرکز و اشتراک در فعالیت های احصایه گیری زیاست احصایه ویلان وزارت پلان موفق گردیده ام.

سوال: غیر از وظایف اجتماعی و ظایف را که در منزل انجام میدید شرح دهید.

جواب: چون حد اکثر او قائم در فعالیت های بیرون منزل سیری میکرد در کارهای خانه، کمتر حصه می گیرم و البته در روزهای رخصتی بیشتر از روزهای عادی سهم من در امور منزل بیشتر است.



خدمت کتابداری رابه سیستم عصری باید ایفاء کرد.

سوال: لطفاً نظر به خویش را پیرامون تلفظ لغاتی بنویسید که از زبان نطقان به اشکال مختلف شنیده میشود، آیا اوزیابی را محکی و جود دارد که همه نطقان يك شکل آنرا بپذیرند و يكسان تلفظ بفرمایند.

جواب: از نگاه زبان شناسی، در یک زبان خاص متلاً زبان دری لهجه های گوناگونی موجود است که البته این لهجه ها اکثراً منطوقی و حوزوی می باشد، نظریه تحقیق زبان شناسان در زبان دری گوناگونی سه نوع لهجه عمده موجود است: لهجه افغانی، لهجه ایرانی و لهجه تاجیکی.

که هر یک دارای خصوصیات صوتی و لغوی مختص بخود می باشند بنا بر آن - وظیفه نطق اینست تا حتی الوسع خصوصیات زبان ملی خود را حفظ کند و کلمات و لغات را به اساس ستندرد های زبان معیاری تلفظ و اداء نماید. چون در اثر پیشرفت وسایل نشراتی و ساینس و تکنیک، تماس مستقیم و

حفظ کلچر ملی ما دارد لغت نامه مورد ضرورت و نیاز رابه کمک و تشویق اهل خبره و متخصصین زبان تهیه نموده و به دسترس نیازمندان آن خواهد گذشت.

همیشه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم با استادان و متخصصین زبان دری بو هتتون کابل در تماس بوده ام و از آثار و رهنمای های ایشان تا حد امکان استفاده کرده ام. بنابر آن به وضاحت گفته می توانم که در مورد تلفظ و استعمال لغات و کلمات، معیار هاو معک های موجود است که نطق مجبور و مکلف است از آنها پیروی کند.

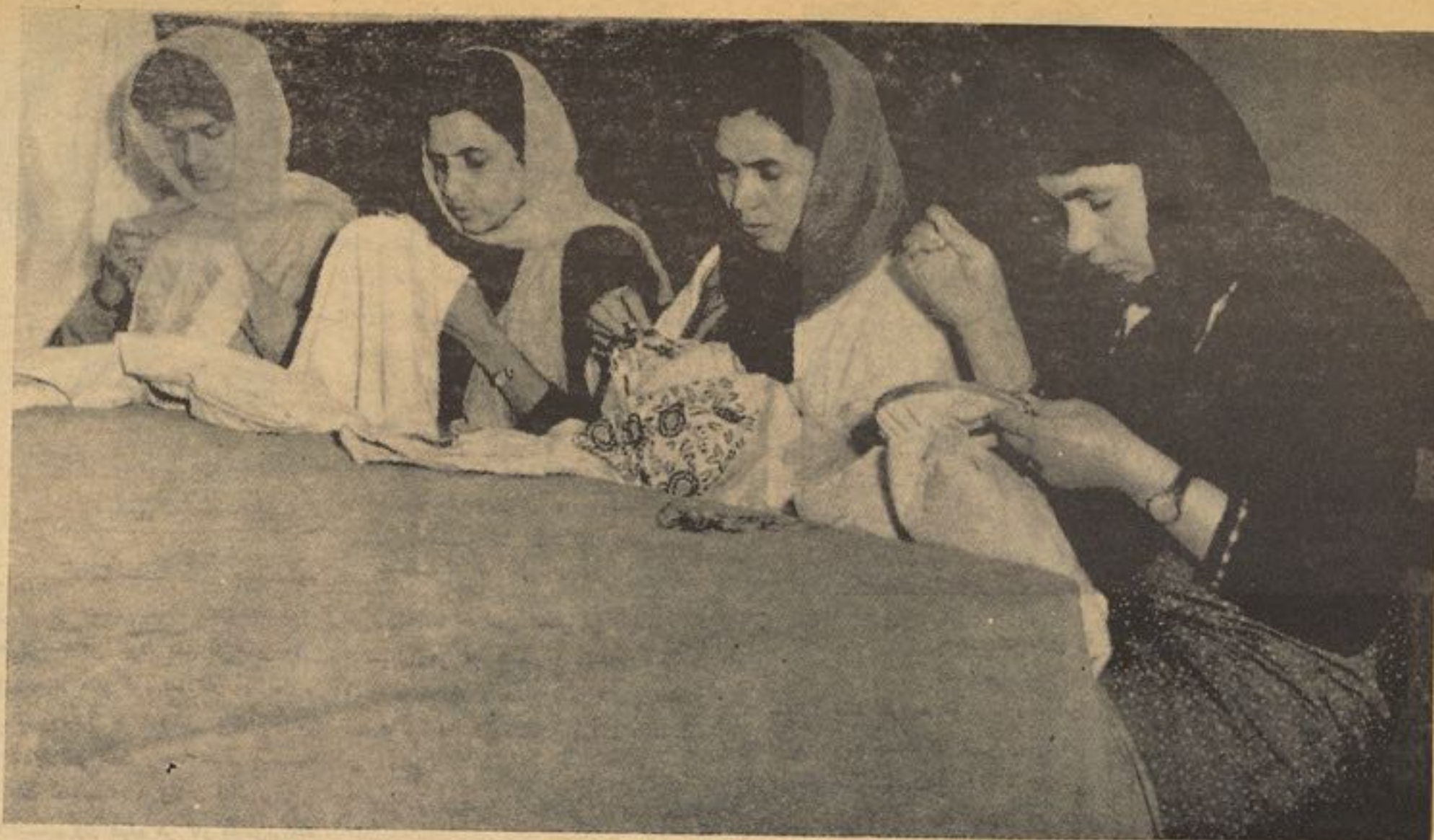
سوال: راز موفقیت يك نطقی را در چه میدانید؟

جواب: به نظر من راز موفقیت يك نطقی به درجه اول مربوط به دانستن و تسلط داشتن به زبانست و به درجه دوم مربوط به حنجره و کنترل هیجانات و حرکات جسمی است.

ناگفته نباید گذشت که نطقی يك هنر است و هنر و هنر نما وقتی پسندیده و موفق بقیه در صفحه ۵۵



بارو نویسی از بعضی متون برای افادۀ موضوع عمومی کتاب، تا حد زیادی مطالعه کنندۀ را در انتخاب کتاب میتوان کمک کرد.



برای کاردیایی به زنان بی بضاعت شعبه دواخت و خامک احیا شد .

* تعمیم نهضت نسوان در جهت
سپیم ساختن زنان در نو سازی
جامعه افغان هدف میر منو تو لته
است ...
* مطابق دهه انکشا فی دوم ملل
متحد پرو گرام هایی برای رفیع
پسمانی های عمیق زن طرح میگردد...
* روز دوم سنبله بحیث ر وز
نهضت زن تجلیل می شود.

زنان در جهت نو سازی جامعه



گوشه بی از نمایشات لباس خامک دوزی های میرمنو تولته .

درست شانزده سال از آنر و
میگذرد، از آنروز یکه نهضت زن
در افغانستان بنیان گذاری شد و
این قشر جامعه ساز، در جامعه
افغانی برای رشد سطح حیاتی
و پیشبرد امور اجتماعی حصه
گرفتند و آغازگر راه نوینی،
در جهت دریدن پرده های جهل،
پیدا نشی، رسوم و عتعات پوسیده،
که آنها را، از همه چیز و هر حقی
باز میداشت، شدند .

رهبر ملی ما، در آن زمان با نی
این نهضت بودند و امروز در تحت
حمایه و رهنمایی های شان زنان
افغان، گام به گام بسوی نیل به همه
حقوق اجتماعی و فردی خود، پیش
می روند.

در همین تازگی ها، اسما سننامه
دمیرمنو تولته بداخل سی هفت ما ده
و شش فصل تنظیم و پس از طی مراحل
قانونی آن تصویب و نافذ گردید...



يك عده مير من ها و پیغله ها در شعبات سوزن دوزی و دوخت لباس دمیر منو ٲولنه این لباسهارا تو لید میثما یند

از جانب دیگر افغانستان که از جمله اعضای وفادار سازمان جهانی ملل متحد است، به اساس فیصله این مؤسسه سال ۱۹۷۵ را بحیث سال بین المللی زن قبول و برای تجلیل ازین سال و بلند بردن سطح حیاتی علمی و فرهنگی زنان افغان، دست به اقداماتی زده و پروگرام هایی را روی دست گرفته است.

با چنین مفکوره یی، سری به دمیر منو ٲولنه که یگانه کانون فعالیت های زنان در کشور است می زنم و طی گزارش هایی، معلوماتی را که پیرامون اسانسانامه این مؤسسه، سال بین المللی زن، تجلیل روز ما در و شعب صناعتی و فرهنگی این مؤسسه گرد آورده و به نشر می سپارم.

محترمه کبری نورزی رئیس دمیر منو ٲولنه در برابر پرسشی راجع به هدف سال بین المللی زن میگوید:

— هدف از تعیین و تجلیل سالی، بنام سال بین المللی زن، روی هم رفته

بیداری زن، در جهت انکشاف سویی حیاتی و تساوی حقوق زن و مرد در تمام کشور های جهان، بالخاصه ممالک رو به انکشاف میباشند.

از رئیس این مؤسسه پیرامون دمیر منو ٲولنه می پرسم، وی که هر لحظه مجبور است، به تیلفون پاسخ بدهد، میگوید:

— این مؤسسه در سی سال اخیر برای نهضت زن در کشور خد ماتی را انجام داده و با وجود شرایط نامساعد فعالیت های خویش را، درین راه ادامه داد، تا در سال ۱۳۳۸، رهبر ملی ما، نهضت زن را، در افغانستان بنیان گذاری کردند و مؤسسه نسوان به فعالیت های مؤثری آغاز کرد که ریفورمی مطابق شرایط همان زمان در این اداره بمیان آمد... شعب سوزن دوزی افغانی احیا شد، برای کار یابی به زنان مستمند شعبه دوخت البسه بمیان آمد، مجله میر منو هوار به نشرات خود پرداخت، کورس های تایپ و انگلیسی به فعالیت پرداخت،

سالون سینما زینب ترمیم و ساخته شده و ماشین های جدید آن نصب گردید، پروگرام های تنویری برای بیداری فکری زنان دایر شد.

وی می افزاید: — به همین ترتیب مکتب مسلکی مؤسسه تا صنف نهم و بعداً تا دوازده ارتقا یافت و بالاخره نمایندگی های مؤسسه در سه ولایت کندهار، هرات و مزار شریف تاسیس و بکار آغاز کردند.

محترمه کبری میگوید: — به این ترتیب بود، که زن به حقوق اجتماعی خود نایل شود و به هنر، مخصصاً به هنر ادبیات طب و حقوق، دختران فارغ التحصیل را پذیرفتند و دو شییزگان افغان بعد ها، بحیث جوانان تحصیل یافته شامل کار های اجتماعی شدند.

میگویم: — قبل ازینکه در باره سایر فعالیت ها و پروگرام های این مؤسسه صحبت شود، لطفاً در مورد اسانسانامه دمیر منو ٲولنه اگر کمی

روشنی اندازید!

وی میگوید:

— همانطور یکه در خود این اسانسانامه تو ضیح گردیده، این مؤسسه بمنظور تعمیم بیشتر نهضت نسوان، در جهت سهیم ساختن زنان افغان، به پیمانه وسیعی، در راه ترقی و نو سازی جامعه افغانی فعالیت می کند.

در تدوین این اسانسانامه تو صل به اهداف عالی دولت جمهوری و رهبری حکومت در توسعه مؤسسات آموزشی و تربیتی برای زنان و فراهم آوری يك انکشاف سریع در حیات اجتماعی فامیل و بالاخره آماده ساختن زنان، برای اشتراک در خدمات انکشافی کشور و ارتقای مقام و موقعیت زن در سطح ملی و بین المللی مدنظر بوده است.

رئیس دمیر منو ٲولنه در باره نحوه خدمات این مؤسسه، که در اسانسانامه آن تو ضیح شده میگوید: — بخشی در اسانسانامه مذکور، برای وظایف مؤسسه اختصاص یافته بقیه در صفحه ۵۴

باملل جهان آشناسويد !

ترجمه و تپيه: عزيزالله كهگذا

گلزار سيا حين دنيا

جاينگاه بزرگترين حيوانات وحشى

فياقه اصلى خود را پنهان کرده بود.

کشوری که تقريباً نيمه کشور ماست اولين اکسپورت چوب در نيم قاره افريقا بشمار ميرود .

جنگلهای غلو که در آن درختان بلند و هميشه بهار پيدا ميشود و چوب آنها سخت و از هر حيث مفيد است از قبيل رابر ، آبنوس وغيره بيش از ۷۸ فيصد ساحه کشور را پوشانيده است که از فضا ساحه مذکور بارچه مخملی سبز در انتظار جلوه ميکند که به امتداد دريا ها بزرگترين جنگلهای گابون با بيشترين وفوقترين نباتات جهان قرار دارد از اينرو چوب يکی از بزرگترين منابع طبيعى جمهوريت جوان گابون محسوب ميشود که بزرگترين عايدات ملی را در (قاره سياه) داراست . ترانسپورت اين چوب ها توسط آبدريا تا بندر صورت ميگيرد که نيگرو ها اين شغل مشکل و قوی را بعهده دارند آنها روز ها تا شام درميان امواج آبهای خروشان و در آفتاب سوزان و فضای مرطوب گابون مشغول تپيه و ترانسپورت چوب ميشوند . چون گابون دارنده بيشترين چوب است از اينرو اکثر منازل ، اثاث البيت ، ظروف منزل و حتی بوت را از چوب ميسازند .

پورت گالپا که در ۱۴۷۰ پايين سرزمين وارد شدند و اولتر از همه چشم بچواتان قوی هیکل سياهيستان دوخته و آنرا منبع خوب تجارتی يافتند و از همین جاست که آنها درين سرزمين شروع به تجارت غلامان نمودند بالاخره در ۱۸۳۹ اين شغل را فرانسويها اختيار کردند و بزور وقوه خویش اين امر را بالای شاه آفرمان گابون قبولانند تا اينکه در اثر معاهده کانگرس برلين (۱۸۸۵) گابون تحت اداره (اتحاديه فرانسوي افريقاي استوایی) درآمد و فرانسه کوشش داشت تا مستعمره مذکور از دستش نرود بالاخره در ۱۷ آگست ۱۹۶۰ اين کشور باستقلال خود رسیده و در قطار کشور های جمهوري درآمد .

چون در گابون درياها زياد و در اقليم تروپيکل حيات مساعدی برای حيوانات و حشى و بزرگ ميا ميشاند منجمله گرو کوديکانه

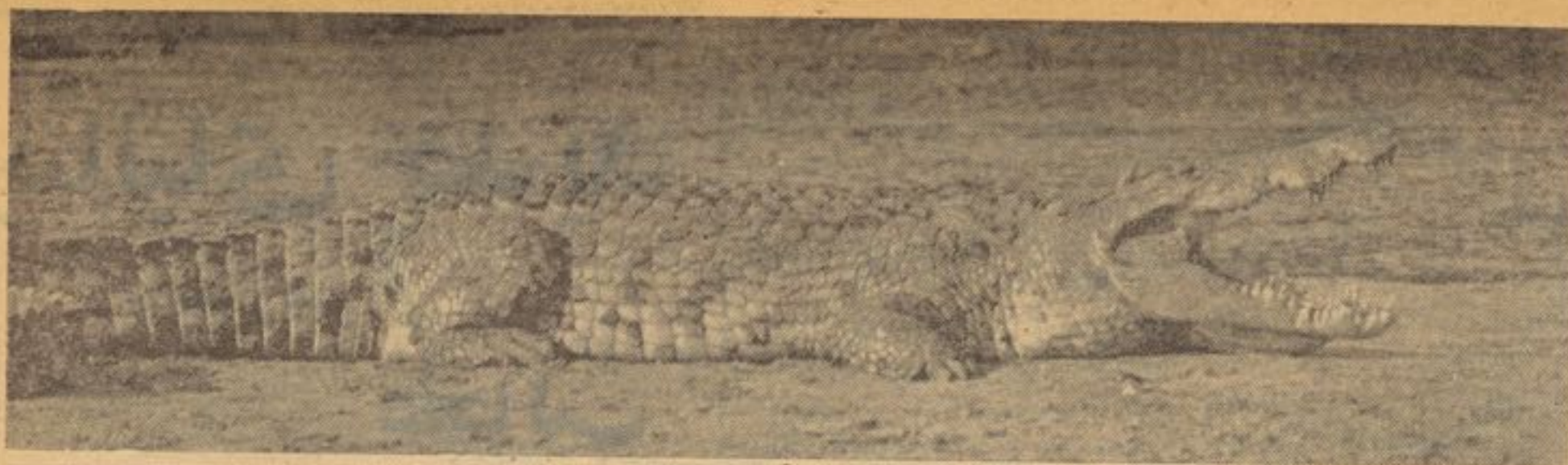
مشاهدات اخير سياحين نشان ميدهد مخصوصاً در سالهای اخير سياحيوستان گابون جز در نقاط جنگلی تروپيکل و دور افتاده متبافى از مزايای و نعمت های دنياي متمدن برخوردارند .

اقليم استوایی گرم و مرطوب يکی از خصوصيات خاص اين کشور است و خط استوا اين جمهوريت را بدو حصه قسمت کرده از اينرو گابون را گيل گيرند زمين ميتامند . از جمله ۴ فصل سال در گابون گرمترين و طوليتري فصل سال موسم باراني است که از جنوري الي ماه می ادامه دارد در آن سر بارندگی زياد درياهای گابون طغيانی و مقدار آب بيشتر ميشود و تقريباً تمام ساحه کشور را حوضه دريای او گودى که ۱۲۰۰ كيلو متر طول دارد در بر گرفته است از همه مهمتر دريای کومو است که اسم جمهوريت گابون از آن گرفته شده است .

سياهيستان گابون هنوز هم معتقدند که جادو گران اگر بخواهند ميتوانند بصورت حيوانات درنده درآيند يعنى پوست اين جانوران را در بروجيت انتقام بيرون ميشوند در برخى از نواحى تاريخ و غير متمدن اين کشور گروهی بنام مردان پلنگ مانند ياد ميشوند افراد اين گروه شبها پوست پلنگ را در بر و بر دشمنان خود حمله ور ميشوند و با برای مقاصد دينی دست بکشتار ميزند . يکی از سياحين چنين حکايه ميکند که شبی اهالی دهکده کوچکی برای نجات از شربلنگی ازوی کمک خواستند سياح در حوالی دهکده کمين کرد و اندکی بعد متوجه شد جانوری شبیه پلنگ نزديک ميشود و از چشمانش شراره ميجهد وی جانور را هدف قرار داده نقش زمين کرد چون براو دست يافتند معلوم شد مردی بود که با پوست پلنگ و با مهارت شگفت انگيزی

با اينکه زنان اين کشور دور از مدنيت زندگی ميکنند ولی باز هم زيبا و بيشترين لباس ميپوشند در اين عکس چهره ای از زنان سياهيوست را با لباس ملی آن مشاهده ميکنيم .





تمساح از حیوانا نیست که در دریا های گابون خیلی زیادشکار میشود و خوردن گوشت آن خیلی عمو میت دارد .

طبیعی و آبشار های خروشان باغی است برای
توریت ها و شکارچیان .

اهالی گابون بصورت عموم شکار حیوان
ماهیگیران لاغی میباشد که از آبا و اجداد شغل
مذکور را میراث گرفته اند این ها در قسمت
های مرکزی کشور مقیم اند یعنی جاییکه
خط استوا کشور مذکور را بدو قسمت نموده
و جنگلهای استوایی وافر است آنها نه تنها
از گوشت شادیا برای تغذیه بلکه از عاج
فیل در صنایع دستی بکار میبرند . یک
قسمت مردم بکشت قهوه ، کبله ، منساکه ،
جارمغز زمینی و حصه دیگر در فابریکات کوچک
آلات زراعتی که از طرف فرانسو بهیا اداره
میشود مصروف فعالیت اند و درسا لهای
آخر حجم اختصاصی که جهت کار درشیر ها
عجوم آورده اند زیاد شده است که بیشتر
در بنادر ، تجارت ، باغبانی و آلبیزی مشغول
اند . بدین منوال در شیر ها مخصوصا

سرزمین تمساح و مردان بلندگمانند

گل کمر بند جهان

گابون

آن در وجود حیوانات مذکور (ب خواب) را
بارمی آورد در جنگلهای این سرزمین و افر
است از اینرو تربیه مواسی اکتشاف تکسره
و محدود میباشد لذا گابون باین جنگلهای
غلو و درختان قوی ، انواع حیوانات درنده
وحشی ، جهان پرندگان خوش رنگ ، مناظر

حیوانیست که در آبهای گابون فوق العاده
زیاد و دسته جمعی در حرکت اند . عمو
از دریا های مذکور از خطر ناگهانی و فایمی
میباشد که برای اهالی این محل بارمی آورد .
شکار گرو کودیل از جمله سیورت و شکارهای
دلچسپ گابون بشمار میرود برای اینکه این
حیوان بزرگ و خطرناک را شکار کنند
شکارچیان بزی رادر کنار دریا بسته و خود
شان در اطراف پنهان میشوند بعد از مدتی
سروع بدناله و فریاد میکند گرو کودیل های
حریص از آب بیرون برآمده بسوی بز جمله
ور میشوند در همین لحظه شکارچیان از چار
جانب گرو کودیل هارا هدف قرار داده بز را
سالم بمنزل بر میگردانند و گوشت گرو کودیل
را تقسیم میکنند میدارند اما این شکار گاهسی
بضرر شکارچیان حمله ور شده موجب مرگ
و تباهی آنها میگردد .

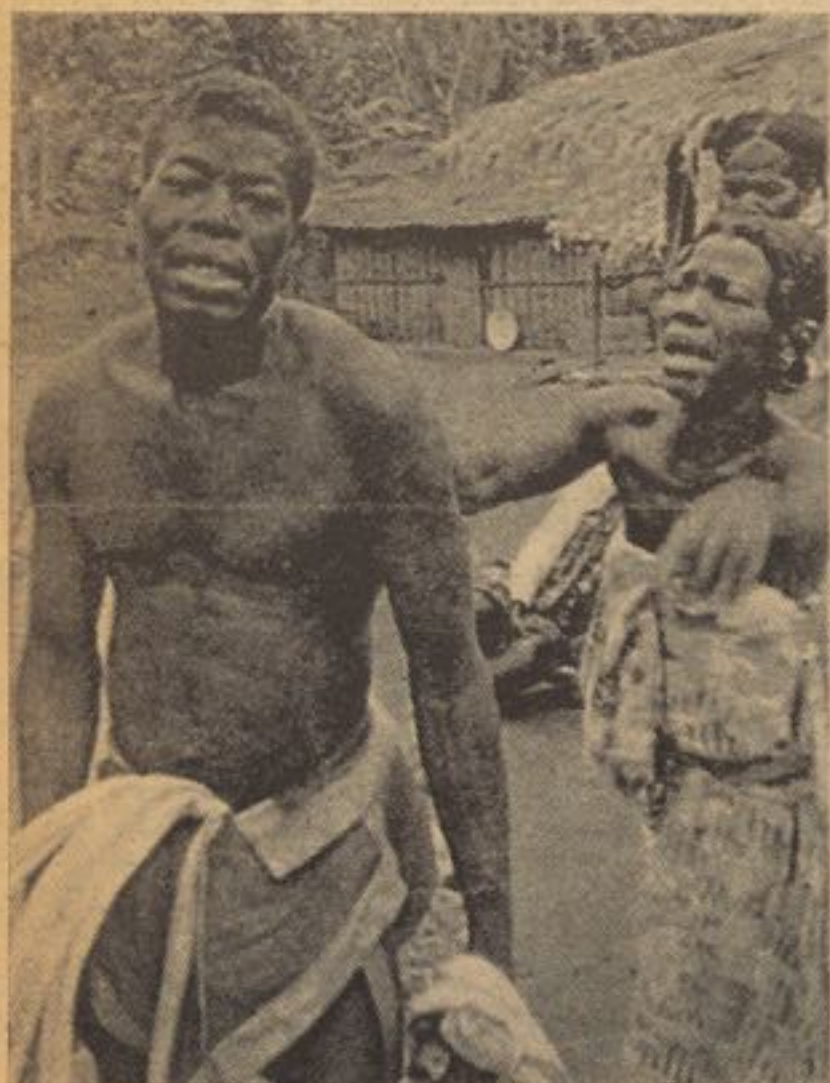
در جنگلات سرسبز و غلوی گابون در اطراف
دریاها حیوانات بزرگ و قوی هیکل از قبیل
فیل ، اسب دریایی ، تمساح و در درختها انواع
مختلف بوزینه ، میمون (گوریل و جمپانزی)
زیست میکنند هزاران نوع پرندگان خوش
خوان و ملون با آواز های دلپذیر بر خود دار
شاخی بشاخ در پرواز اند . اسب ، گورده خر
زرافه ، آهو و غیره که دایما حیوانات درنده
از قبیل شیر ، پلنگ و غیره بر آنها حمله میکند
و طعمه آنها میشوند در جنگلات این کشور
خیلی زیاد است بر علاوه مگس مد هشی و
خطرناک تسی تسی که بزرگ نوع پته ژند می
میکند و مخصوصا برای مواسی مهلك و نیش

شماره ۱۲

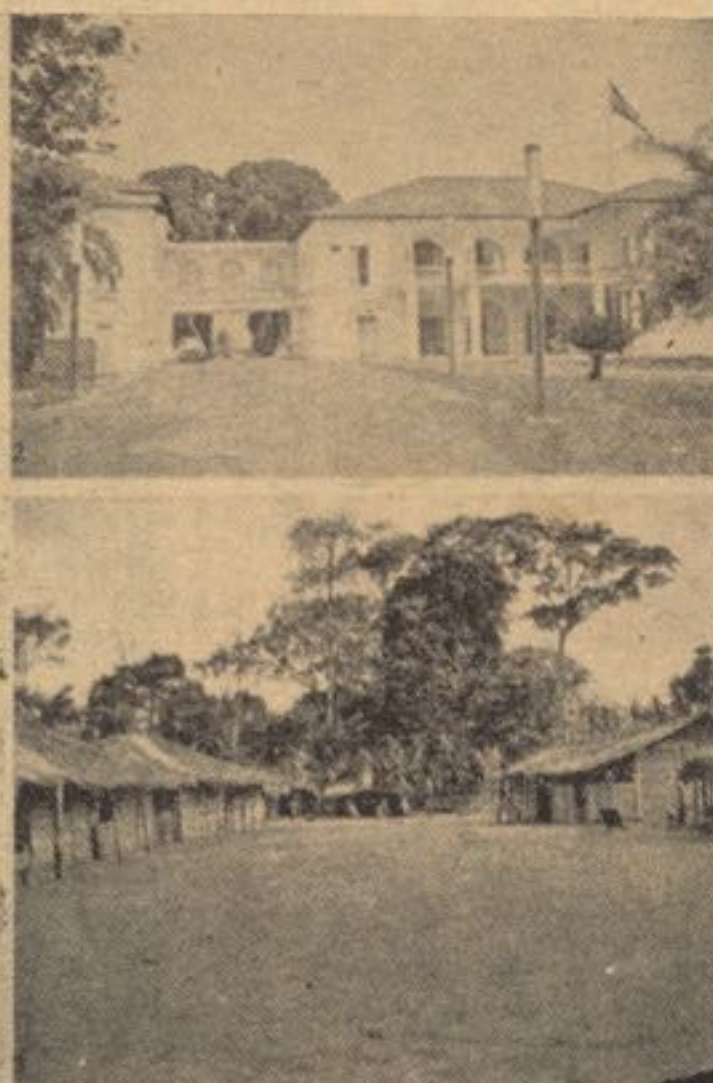
پایتخت تعداد نفوس ازدیاد و دردهات نفوس
روز بروز کم شده و خالی میشوند تنها زنان
اطفال و کهن سالان دردهات باقی مانده دایما
تحت خطرات حیوانات درنده و وحشی
میباشند .

در حیات اجتماعی گابون رول مهم و برجسته
را (فامیل) بازی میکند از اینرو در همه امور
اجتماعی تصمیم اول و باید تنها با اعضا ی
فامیل بگیرد و بدون موافقه فامیل هیچکار
صورت نمیگیرد . تعداد زن مربوط بحیات
اقتصادی و اجتماعی شوهر است . زنان این
سرزمین هنوز هم از حیات امر و زی نسوان خیلی
بعید مانده اند و حیات شان بیشتر وابسته
به اجتماعست نه به سکسولو جی . همین که
مسئله ای در فامیل حل گردد ولو که بضرر زنان
هم تمام شود آنها از فیصله ی مذکور
خیلی سرور و استقبال نک میکنند .

بقیه در صفحه ۵۲



از رقصهای معروف و متداول گابون که در آن مهر
مادر نسبت به پسر نشان داده میشود .



دو نمونه از منازل عصری و خانه های
جوبی گابون که فرق با حشی از هم دارند .

بریتانیای جدید

سرزمین

عجائب

اگر رئیس قبیله برای یک شب پسرودختری را در اطافی اسیر نماید، بعد از آن آنها زن و شوهر محسوب می گردند.

گوش ماهی در بین سنگ سنگ ها و کائو لونگ ها رول پول را بازی میکند. کباب مار در دولاگو از جمله غذا های لذیذی بشمار می آید.

مجموع تصورات و نظریات بشر زائیده محیط وی می باشد. معیلا باید گفت که جهان بینی انسان در تحولات محیط رول عمده ایرا بازی میکند. یعنی محیط و فکر بشر در تکامل یکدیگر دست دارند. جوامع بشری تابع قوانین عینی تکامل می باشند. بنا بران طریق معین تکامل را باید طی نمایند. اما به اساس عوامل گوناگونی تکامل جوامع یکسان صورت نپذیرفته. سریع و یا بطی بوده و پیچ و خم های اختصاصی ایرا دارای می باشد. ازین رهگذر ما در جهان امروزی جوامع مختلف بشری را مشاهده می کنیم که در مراحل مختلف تاریخی خویش قرار دارند. مطالعه و تحقیق روی زندگی انسانها می که در مراحل نسبتا ابتدائی تکامل قرار دارند از نگاه تصریح خصوصیات یک مرحله تاریخی، از لحاظ انسانی با تصورات و نظریات انسانها و به غرض تطبیق نمودن نظریات و تصورات مذکور با شرائط محیط و یا به تشریک اجتماع شان لازمی می باشد.

دو خانم امریکائی بنام های دوکتور جین گودیل و دو کتوران جونینگ که اولی استاد کالج برین مور پنسلوانیا بوده و دومی در کالج برنارد نیویارک تدریس می نماید به جزیره بریتانیای جدید سیاحت نموده اند. اینک ترجمه خلص مضمونی که دوکتور گودیل راجع به زندگی برخی بومیان این منطقه نوشته است تقدیم میشود. امید است که خالی از لطف و فائده نباشد. مترجم.



(درین چند روز از غذاهای لذیذ یکه همه اش از گوشت تازه تهیه گردیده بود استفاده می کردم. یکشنبه گوشت پخته شبیر ک، دوشنبه و چهارشنبه کباب مار ماهی و در روز پنجشنبه کباب مار. اما امروز باز هم نوبت به کنسرو رسید چه باید گفت روزهای بسیار خوشی بود)

من نامه آن جونینگ را می خوانسدم و تصادفا در همین موقع قطعی کنسرو گوشت نمک زده شده ای رو برویم قرار داشت که آن را برای صرف نهار می خواستم باز کنم. نمک زده شده ای به این جسد می خوردم، می توان تصور کرد که درین لحظه تا چه اندازه ای به آن جسد می خوردم. من هم با کمال میل میخواستم که از گوشت پخته شبیرک و یا کباب مار ماهی استفاده کنم. یک وقتی از غذا های مذکور خورده بودم که آنقدر ها هم تحمل ناپذیر نبودند. لیکن بنابه گفته آن هیچ چیزی بهتر از یک تکه گوشت پیتون «مار بزرگ» که در آتش کباب شده باشد. نیست. گوشت پیتون گوشت سو شمار را بخاطر می آورد که به توبه خود مرط گوشت چوبه مرغ را دارد.

اما برای آن بومیان بریتانیای جدید که در بین شان من سیزده ماه را بسر بردم گوشت مار متاسفانه (تابو) بود یعنی از جمله غذا های متنوعه محسوب می گردید. آشپز من با پا فشاری زیادی از پختن پیتون اباد می ورزید که بنابر آن از مرز ولدت آن بی نصیب ماندم. در قبیله ای که آن بسر می بردم دره میلی محلی بود و یا ش من قرار داشتست. گوشت مار از جمله غذا های عادی بشمار میرفت و بومیان آنجا لست غذا های متنوعه خود شان را داشتند.

..... فکر میکنم که در ابتدا باید شرح دهم که چگونه مادرین گوشه دور افتاده دنیا قدم نهادیم. این منطقه جهان تقریبا بکلی مطالعه نگردیده است.

من و (ان) به اتنو گرافی علاقه مند بودیم از جمله نژاد شناسان می باشیم. ما می خواستیم که راجع به زندگی کائو لونگ ها و سنگ سنگ ها مطالعه و تحقیقات دقیقی نماییم. بومیان نامبرده در جنوب شرقی بریتانیای جدید که بنام یامیس مانوا مسمی بوده بودو باش دارند.

راه ما از دهکده کاندریان که در ساحل بحر قرار داشت به داخل جزیره کشیده میشد. مجبور بودیم که به اندازه سی میل از راه های صعب العبوری به عمق جزیره پیش برویم در کاند بریان سی و پنج حمال را به منظور حمل و نقل لوازم استخدام نمودیم. زمانیکه از نزدیکی قصبات مختلف می گذشتیم حمال ها بنا به میل خود شان عوض میشدند. معیلا هنگامیکه به محل مقصود رسیدیم همه لوازم

ما بجز از یک چتری بدون کم و کاست سر بجایش بود. چتری که سهوا به قریه دیگری برده شده بود نیز به زودی پیدا شد. اکنون من و آن مجبور بودیم که از هم- دیگر جدا شویم. لازم بود که او به دولاگو سفر نماید و من روانه او می گردم. پیشتر تذکر دادم که هدف ما مطالعه زندگی و رسوم سنگ سنگ ها و کائو لونگ ها بود. سنگ سنگ ها در دولاگو و کائو لونگ هادر اومبی زندگی مینمایند. آنها ترجیح میدهند که بیشتر وقت خویش را در جنگلهای دور و نزدیک صرف نمایند. آنها در آنجا به شکار می پردازند، در کلبه های کوچکی می خوابند، تنباکو، نیشکر، بعضی نباتات دیگری را زرع مینمایند. تنها در اوقات خاصی، رویهمرفته هنگامیکه نمایندگان حکومت به آنجا می آیند، طبق امریه رسمی بومیان این منطقه در قصبات شان تجمع می ورزند. هر فامیل در خانه جداگانه ای بسر می برد. علاوه از آن برای مجرد ها (خانه های مردانه) مخصوص تعیین گردیده است. مطابق تازم- ترین احصائیه که در دست است در اومبی که بزرگترین قصبه این منطقه می باشد در هر دوازده خانه هفتاد و شش نفر بود و باش دارد. در دولاگو که از جمله کوچکترین قصبات محسوب گردیده در هفت هشت خانه چهل نفر سکونت می کند.

اکثر سنگ سنگ ها و کائو لونگ ها پول استرا لیائی و سایر پولها را در بدل کارشان قبول مینمایند. اما در تجارت بین خود شان تبادل گوش ماهی صدف مانند را که کناران طلائی باشد ترجیح میدهند. گوشهای ما می اکثر از جزیره مانوس که در شمال غرب بریتانیای جدید واقع بوده وارد می گردد. سال یکبار مقامه کاران، کارگران سنگ سنگ ها و کائو لونگ ها را در بندر استرا- لیائی در مانوس استخدام مینمایند. بدین ترتیب بومیان بر علاوه دریافت مزد بقیمت نازلی می توانند که گوش ماهی خریداری نمایند و یا خود شان مستقیما بدست آرند. توسط گوش ماهی نه تنها می توان اشیا مورد نیاز را خریداری نمود بلکه از طریق ذخیره آن به اعتبار اشیا ص نیز افزوده می گردد. جوانان مجرد ثروت خود را به یکی از خویشا وندان ذی اعتبار خویش بمقتصد محافظت تسلیم می نمایند.

من وان اکثرا توسط نامه بر ها تبادل نامه مینمودیم. هر ماه یکبار یکی از ما به ملاقات دیگری می شتافت. این سفر ها که هر بار چهار هشت ساعت را در بر می گرفت توام با حوادث و ماجرا های میبود که از لحاظ خرابی راه دامنگیر ما میشد. مجبور بودیم که از جبه زار ها، جنگل تاریک و دریاچه های متلاطم عبور نماییم. هنگام عبور از جنگل تاریکی که میان راه دولاگو و اومبی موقعیت

بقیه در صفحه ۳۸

افغانستان و مدرسه

هیکل تراشی گریکو بودیک

کسا نیکه محتویات مو زیم کابل رادیده اند میدانند که قسمت اعظم مجسمه هاو هیکل های این موزه از نظرسبک هنر بنام مدرسه هیکل تراشی گریکو بودیک یاد می شود و این نام یک اسم ترکیبی است که از دو عنصر جداگانه (گریک) و «بودیک» یا (یونان) و «بودایی» به میان آمده. صنعت (گریکوبودیک) طور یکه از نام آن برمی آید مدرسه هنری است که در اثر تماس دوروح آمیزش دو فرهنگ، ترکیب دو تهذیب و اختلاط دو عقیده و جریان دو سلسله افکار دریک نقطه معین بهمین آمده است. روش مدرسه گریکو بودیک از صنعتی نمایندگی می کند که در نتیجه آمیزش افکار مذهبی بودایی و روح هنری یونانی در سرزمین افغانستان، در دو طرف هندوکش تولد شده و نشو و نما یافته و در اثر استعداد باشندگان این سرزمین گسترش یافته است.

چنانچه در قرن سوم و چهارم ق.م در اثر فتوحات اسکندر مقدونی به طرف شرق و عکس العمل ها یکه از برخی کشورها منجمله عند ظهور کرد، جریاناتی در خاک افغانستان به میان آمد که از نظر پیدا شدن مفکوره های جدید هنری و مذهبی تأثیرات عمیق و دوامداری تولید کرد که از نظر انکشاف مدرسه هنری مورد بحث دو عامل آن مهم و قابل تذکر است.

۱- انتشار روح یونانی.

۲- انتشار آئین یونانی.

اوراق زرین تاریخ گواهی میدهد که این دو جریان فکری از شرق و غرب از کرانه های مدیترانه و از قلب جزیره نمای هند، چون دو موج خروشان دریک موقع به سرزمین

افغانستان رسیدند و بهمین مواجه گردیدند چنانچه بعد از فتوحات اسکندر دولت مستقل یونانی بنام دولت یونانو باختری در صفحات شمال هندو کش در (۲۵۰ ق.م) تاسیس شد و مقارن همین زمان دولت موریای هندی در جنوب کوه مذکور فتوحاتی به عمل آوردند و آیین بودایی از گندهارا گرفته تا حوزه ارغنداب بخش ویرا گندها شد.

این دو جریان فکری، تهذیبی و مذهبی در دوسا حه مشخص فوق الذکر محدود نمانده بلکه همه جا بخش گردید به نحویکه آیین بودایی سرا سر بکریان رافرا گرفت و زبان و رسم الخط و روح هنر بودایی در کندهار او حوزه رود خانه کابل منتشر شد.

با اینکه باشندگان افغانستان از خود فرهنگ و آیین و هنر داشتند مگر تحت تأثیر جریانات فوق قرار گرفته و در نتیجه چنان شد که باشندگان این سرزمین از یکجا روح و ازیک جا قالب گرفته و مدرسه هنری مشخص خود را به میان آوردند که نه هندی بود و نه یونانی ولی وجه مشترک هر دو را داشت و همین وجه مشترک است که در صنایع مستظرفه افغانستان در طی قرون قبل و در قرن بعد از عهد مسیح بنام

مدرسه (گریکو بودیک) یاد می شود و دامنه آن دو سه قرن دیگر هم با تحولاتی چشمگیر دوام کرده است. معمولا افغانستان را (چهار راه آسیا) و محل تلاقی و تماس مدنیت و فرهنگ ها می خوانند این صفت یکبار دیگر در مورد پیدایش مدرسه هنری (یونانو بودایی) صدق می کند و اما باید گفت که این دو جریان فکری و آیین دو تمدن یونانی و هندی محض به اثر تماس بایکدیگر باعث ظهور یک تمدن جدید هنر و فرهنگ نوین نشده بلکه موقعیت خاک و استعداد هنر مندان این سرزمین پرشور واسطه اصلی پیدایش این مدرسه جدید گردیده است.

تاریخ هنر در افغانستان گذشته خیلی مشغشع و درخشانی دارد همچنان موقعیت جغرافیایی کشور ما ایجاب می کند که مدنیت ها در آنجا بهم در تماس آیند و همین سر پنجه های ماهر و هنر آفرین این مردمان با استعداد است که نیرو آوری و چیزهای جدیدی را خلق و ابداع می کنند. و آنچه را که اقتباس کرده اند

تتبع و نگارش از اشعه

با صبغه و مایه فرهنگ خود میخته و از آن مدرسه هاو مکتب های جدید هنری و فکری بهمین آورده اند چنانچه هزاران مجسمه که از گوشه و کنار این سرزمین باستانی بدست آمده شاهد آنست که مفکوره صدها و هزارها هنرمند چیره دست و ماهر در ساختن و تراشیدن آنها دخیل بوده تا چنین شپکارهای را بوجود آورده اند.

بهر حال مدرسه (گریکو بودیک) یا مکتب «یونانو بودایی» یکی از مدرسه های هنری هیکل سازی و هیکل تراشی افغانستان قدیم است که طی دو قرن در دو طرف هندوکش مروج بوده بازاری گرم داشت و اکنون شواهدی بیشتری ازین دوره از نظر کمیت و کیفیت از تپه کلان هده بدست آمده که در مو زیم موجود است.

زیر نظر: محمود فارانی

تهیه و طرح: ظاهره نالان

شعر

بیای که قصر اهل سخت سست بنیاد است
بیار باده که ایام عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ گسود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
«حافظ»

این هفته نامه ای از گوستا و فلوبر داریم. این نامه رابی مقدمه مطالعه فرمایید
زیرا مشک آنست که خود ببوید

از نامه های دلدادگان نامور تاریخ

نامه گوستا و فلوبر

به معشوقه اش

آسمان صاف است و ماه هیدر خشد. سرو دملای حانیکه چراغ کشتی را برافروخته
اند، گوشم را مینوازد. آنها آهنگ سفر میکنند زیرا امواج سرکش بحر به آراش
گراییده و سطح ملو جلد دیده آب، بپایین آمدن شروع کرده است.
اگرنا بود گردید مویا د از کار افتاده است سینه دریا در پرتو درخشش ماه، سیسلی
و جلوه خاصی دارد، اما آن قسمت های بحر که ازین روشنائی آسمانی بی نصیب است،
تاریک مینماید. نسیم ملایم شبانگاهی از پنجره اتاقم میگذرد و من هم برای گرامی
داشتن مقدمش همه درها را باز گذاشته ام:
اما تو، آیا خوابیده ای؟ آیا تودر گذار پنجره اتاقت نشسته ای؟
آیا تو به آن کسی میاندیشی که تمام اندیشه ها و تخیلاتش وقف تست؟
آیا تو در عالم رؤیا، خواب میبینی؟
رنگ رؤیای تو چگونه است!

(فلویر)

ترجمه: حسین هدی

از: ندیم

آه گلزار

بانقد روان میخرم این جنس گران را
کی از کف خود مفت دهم داغ بتان را
آهی شد و از سینه گلزار برآمد
گفتم چو حدیث قد او سرو روان را
پیراهن جان پاره کنم همچو گل از شوق
مگرتنگ بگیرم ببر آن غنچه دهان را
از جانب این خاک نشینان سیه روز
ای سرمه سلامی برسان چشم بتان را
از حسرت یک بوسه باتش نشانده است
خالیبت ای شوخ من سوخته جان را
زاهد بگیر سنگ ترا دادعجب نیست
دیوانه چه داند روش سود و زیان را
دلدار روان است و جهانی بقلا یش
دریاب دلاعیش جهان گزوان را
با هیچمدانی عجب از طبع ندیمم
کاورده بغریاد کلیم همدان را

بد نامه مینه

هم بنما یست دی هم نغمی دی هم نشی دی
خومره زر چه تیاری زیاتیشی نوبشی دی
میکنو پلوی بوخی چه سیل و کری
دا خوا نی مو دغو ورنخو میلمنی دی
دیر خوازه خوازه مینمی پری ناراض شول
دا ربینیا خبری چا ویل چه بنی دی
با که مینه یی زما کپ له بد نامه
لاس د چا په خوله زه کیزمدم دیری خولی دی
کوم انصاف دی چه گمراه وایی ته ماته
زه اخو سم یم خو دژوند لاری کزی دی
یو اتوبه ده چه بس تل را نه هیر پری
کئی یا دی زما تو لی میکلدی

سلیم

دوشنی دژو ند تفسیر

دکچیر له هسکی خالی
دسیند ونو تر بپیړه
دشنیلو له ریښی نه
په روستو رو تر چمبره
په چپو کښی دسیند ونو

دگلانو په وږ مو کښی
په تاو نو درود ونو
دپسر لی په پلوشو کښی
دژونو په تو پو نو
دمینو په خو بو نو

دما شو مو په مستی کښی
دزلمیو په نغرو کښی
په جامو کښی دشرا بو
په مستی کښی دمستا نو
په ښکلا او په ښا یست کښی
په نغو کښی دمطر بو
په در نښت دلورو څوکو
دغا ټولو په خندا کښی
دهستی په ترا نو کښی
دانسان په تمنا کښی
دژو ندون په سر اغاز کښی

یو مفهوم دی یو تعبیر دی
خپلواکی دی آزادی ده
داد ژوند پوره تفسیر ده
که دا نه وی هستی نشته
نه ماره شته نه معنی ده
دا ریڅ دسر شمله ده
آزادی ده آزادی ده

دعقابو په خالو کښی
دا زمو ښ افغانستان کښی
څو چه یو بچی ژوندی وی
دژوندون یی دا ایمان دی

نه به ژه یم نه به ته یی
خو ودان به دا وطن وی
وبه یی سا تی خپلوا که
تل گلشن به دا چمن وی

آتش خو

ای پیش چهره تو عرفناک روی گل
خوی توخوی آتش و بوی تو بوی گل
در پای گلبن از سر حسرت نشسته ام
چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل
«طالب آملی»

فروغی بسطامی

دود دل پروانه

با آنکه می از شیشه به پیمانه نکردی

دربزم کسی نیست که دیوانه نکردی

ای خانه شهری نگهت برده به یغما

دوشهر دلی گو که دراو خانه نکردی

تاکنج غمت را سرو یرانی دلها ست

یک خانه دل نیست که ویرانه نکردی

تنها نه من از عشق رخت شهره شهرم

صاحب نظر ی نیست که افسانه نکردی

نازم سرت ای شمع که شیری زدی آتش

واندیشه ز دود دل پروانه نکردی

با چشم تو محرم نشدم تابه تکه می

بیگانه ام از محرم و بیگانه نکردی

از: سیوزی زریاب

سنگانه

بزانسون شهر کو چکیست در شرق فرانسه. شهر است تقریباً بین سویس و فرانسه. مردم این شهر عادات بخصوصی خود شانرا دارند. مردم بسته‌بی هستند. یعنی اینکه در بین خود حلقه‌های کوچکی ساخته‌اند و این حلقه‌ها سخت بسته‌اند. هیچ تازه واردی نمیتواند به این حلقه‌ها به‌سادگی داخل شود.

همه زندگی اینان در چار دیوار خانه‌هایشان خلاصه میشود. همه افکارشان دور چوگی‌هایشان، برده‌هایشان و میزهایشان دور میزند. مثل اینکه خارج از دروازه‌هایشان دنیایی وجود ندارد. دگرانی وجود ندارند. در چشمان رنگه و شیشه‌مانندشان هیچ چیز خواننده نمیشود. آدم خیال میکند که این چشمان تنها قادر اند گاهی حالت خصمانه بغود بگیرند و بس.

انجا که من زندگی میکردم، محله دهقان نشین بود. دهقان نشین هم نبود، اما بیشتر شان دهقانانی بودند که زمین‌هایشان را ترک کرده بودند و شهر نشین شده بودند. و با این شهر نشینی شان کارهای کوچکی بر سر ای خود دست و پا کرده بودند. اما با اینهم الفت شان با زمین قطع نشده بود. بغاطر همین هیچ گویی برای گفتن نداشتند. همیشه از هوا و تاثیر هوا روی (زمین) گپ می‌زدند. اگر قطره‌ی باران می‌بارید، نگاه عابیه تلافی میکردند. لبها لرزیدند و میگرفتند و زیر لبها زمزمه میشد:

برای زمین .. زمین‌ها.. حاصل .. یا اگر بادشدیدی شروع به وزیدن میکرد، باز نگاه‌ها بهم تلافی میکردند. لبها لرزیدند و میگرفتند و زیر لبها زمزمه میشد:

زمین .. زمین.. زمینها.. حاصل .. انجا که من زندگی میکردم، اپارتمانها روی هم انباشته شده بود و طبقات بلندی ساخته بود. از دور وقتی این اشکال هندسی و مربع شکل و مستطیل شکل را میدیدم، دلم تنگ میشد. دلم هیچ نمیخواست خانه ام پرورم اما میرفتم. وقتی زینه‌ها را می‌پیمودم، گاهی تصادفاً بعضی از درها باز میشد، گاهی کسی می‌برآمدند و می‌رفتند پس کارشان. نگاه‌هایشان همیشه فراری می‌بود. مثل اینکه از نگاه یکدیگر هراس داشتند و اگر تصادفاً نگاه آدم به نگاه شان تلافی می‌کرد زود یا پیش یا شانرا میدیدند یا دیوار سپید کنار زینه را. این هراس و گریز همیشه بنظم مضحك می‌آمد. ولی خو کردن به این هراس و گریز در آغاز برایم دشوار بود. با وجود اینهم علاقه‌ی به آشنایی شان در خود احساس نمیکردم. در چهره‌هایشان هیچ چیز خواننده نمیشد. نه اندوهی نه سروری هیچ.

یاد وقتی به این شکل زندگی وبی تفاوتی کنجکاوشدم. دلم میخواست آنرا در درون خانه‌هایشان ببینم. در پشت دیوارهایشان بنظم می‌آمد قدرتی آرامش آنرا بهم زده

نمیتواند. این آرامش جزو همان ساختمانهای مربع و مستطیل شکل شده بود. اما نمیدانم چرا گاهی این آرامش بنظم ساختگی می‌آمد و این بازیگران هم بسیار ناشی. وقتی در اتاقم می‌بودم و گوشه‌های را می‌نگرفتم، صدایی بگوش نمی‌رسید. تنها گاهی صدای قدم‌های کسانی که از زینه تاویلا میرفتند، شنیده میشد و شرتنگ آواز زنگ در، بعد آواز بسته شدن آن. این صداها صداهای همیشگی شب و روز بود و یک وقتی متوجه شدم که با این صداها با آن هراس و گریز و با آن آرامش ساختگی خو کرده‌ام.

یک روز از پنجره اتاق بیرون را میدیدم. ساختمانهای مستطیل و مربع شکل را. آدم‌ها را که چابک و با عجله در رفت و آمد بودند. موترهای رنگ رنگ مربع و مستطیل شکل را.

یکبار صدای فریادی را شنیدم. خوب حواسم را جمع کردم آواز فریاد زنی بود که بانها می‌توانایی اش فریاد می‌زد. چیزهایی میگفت. فحش میداد. از خود م‌پرسیدم:

صدای از کجاست؟ دانستم که از زینه است. دویده سوی در رفتم. آتراباز کردم. زن را شناختم. موهایش پریشان بود. رویش بسیار سرخ و مرطوب بود. چشمان بسیار گو چکش هم سرخ شده بود. همه گوشت‌های تنش تکان می‌خورد. رویش را با ناخنش می‌خراشید و می‌گریست. همچنانکه به دیوار سپید کنسار زینه تکیه داده بود خودش را پیچ و تاب میداد و فریاد می‌زد.

این زن در یکی از طبقات همان ساختمان زندگی می‌کرد و همیشه آرام آرام با سروروی مرتب و همان آرامش معمول از زینه‌های پایانی و بالا میرفت.

با تعجب در دلم گفتم: این زن گریستن میداند ... فریاد زدن میداند...

تا همان لحظه نمیتوانستم تصور نمایم که این زن فریاد زده بتواند و گریسته بتواند و موهایش را چنگ بزند. با آن آرامشی که من گاهی میدیدم. گیسج شده بودم. نزدیکی را یستادم و پرسیدم:

چه شده؟ فرار کرده؟ شانه اش را گرفتم. گوشت شانه‌اش زیر دستم بسیار نرم و بی حال آمد. دست را از روی شانه‌اش پس کردم و باز پرسیدم:

کی فرار کرده؟ رفت، اما برای همیشه‌نی. میدانی؟ و نمیتواند از چنگ من فرار کند. اصلاً ناممکن است. میدانی؟ شما ایتر امیدانی؟

من هیچ نمیدانستم او از چه کسی سخن می‌گوید. نمیدانستم کی فرار کرده و چه کسی از چنگش فرار کرده نمیتواند و چرا نمیتواند.

متوجه شدم که دلسوزی ام را فسران موش کرده‌ام زن را هم فراموش کرده‌ام. فقط بسیار

کنجکاوشده‌ام و نکرد می‌پرسم: - کی؟ چرا؟ چه وقت؟ وزن سخنش را تکرار میکرد. کلید‌ها در درهای ساختمان می‌چرخید. کسانی بالا و پایین میشدند. به‌زود با بی تفاوتی می‌نگر یستند. اپروهای شان تاویلا میرفت و با همان آرامش و نگاه‌های فرار از راهشان را می‌گرفتند و میرفتند. از همه آنرا بدم آمده بود. اصلاً نمی‌پرسیدند چرا. اما من کنجکاوشده بودم. نمیتوانستم نذر رها کنم. اندکی آرام گرفتم. فقط می‌کرد یک بار پرسید:

به نظر شما ... باز ... می‌گردد؟

- کی؟

بانگوت بمن دید. اپروهایش را بالا کرد و گفت:

-(واستکو).

-(واستکو) کیست؟

شما.. ما نمی‌شه.. ناسیدش؟..

-نی.

ساکت شد. بگوشه‌ی خیره‌مانند پرسیدم:

شوهر تان؟

حق حق کتان گفت:

شما.. نمیدانید.. من شوهر ندارم.

-نی، دختر تان است؟

شما.. نمیدانید.. من دختر ندارم.

من یک پسر دارم.

-پس پسر تان؟

زن یگریز می‌گریست. پاسخ مرا نداد بنظم خیلی بدبخت آمد. اما دلم هیچ برآید.

نسخت. شاید به خاطر چشمان شیشه‌مانندش که وقتی روزهای دیگر او را در راه میدیدم، بی حالت بودند. اما آن روز آن بزرگی در آنها خانه کرده بود. آرام گرفت بود. نمیدانم چرا دلم میخواست بیشتر بگر خیال کردم فراری اش را فراموش کرده و گرفته. زود پرسیدم:

-پسر تان فرار کرده؟

دوباره به گریه افتاد و گفت:

-نی.. نی اگر افراد می‌کردند غم نداشت.

حیران شده بودم. پرسیدم:

-(واستکو) کیست؟

-(واستکو)؟

شما..

شما او را نمیشناسید؟

-نی، کیست؟

تعجب است! (واستکو) با آن چشم‌های بی رنگش خیلی زیباست. متاسفم شما او را نمیشناسید.

با اصرار پرسیدم:

-(واستکو) کیست؟

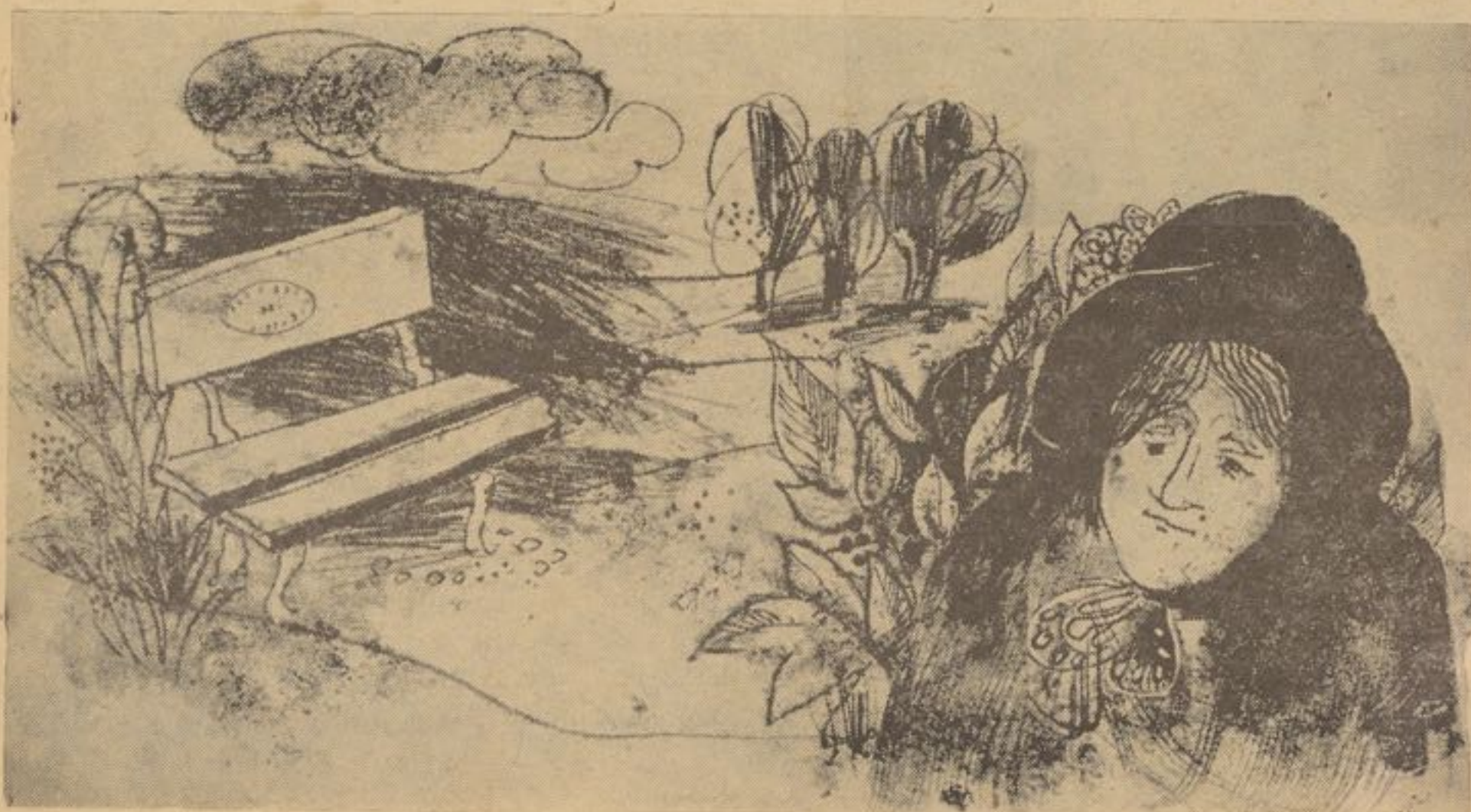
سنگ.

به جایم خشک شدم. چشمان زن ناراحت ساخت. در چشمانش اندوه بزرگی خواند.

زود

چشمان کوچکش سرختر شده بود. بنظم بسیار زشت و پیرآمد. یادم آمد که روزی دیگر اینطور نبود. لبانش را اشک ترساخته بود. بایست دستش چشمانش را پاک کرد. بینی اش را بالا کشید و گفت: شما فکر میکنید او بر میگردد؟ ممکن است. ممکن! با تمسخر خندید و ادامه داد: منی حتما باز می گردد. از چنگ من نمیتواند فرار کند. شما اینرا نهیدانید. پس چرا اندوهگین هستید؟ بخاطر یکه میدانم از دوریش بیمار میشوم. حتما بیمار میشوم. دستش را بادر ماند کسی دراز کرد و بالا کرد گفت: - ببینید حرارت وجودم همین حالا بلندترفته.. دستش در هوا مانده بود. دلم میخواست دستش را بگیرم. بنظم آمد که دست گویست آلودش بیحال و نرم است. پوست دستش چرکیده بود. ناخن هایش اندکی دراز بود. با دقت زیاد رنگ سرخ زننده زده شده بود. اما از زیر آن چرک سیاه رنگ معلوم میشد. دستش را زشت کرده بود. دستش هما نظور در هوا مانده بود. مثل آنکه بغوا هد چیزی را بگیرد. انگشتانش بنظم بسیار دراز آمد. گفت: دستم را بگیرد. بابی میلی دستش را گرفتم. از دستش بدم هیچ برآید. مرطوب بود. دیدید حرارت وجودم بلندترفته؟! راست میگفت دستش بسیار گرم بود. لبانش چرخید با بسی ن تا و با فرادنی ممکن! با تمسخر خندید و ادامه داد: منی حتما باز می گردد. از چنگ من نمیتواند فرار کند. شما اینرا نهیدانید. پس چرا اندوهگین هستید؟ بخاطر یکه میدانم از دوریش بیمار میشوم. حتما بیمار میشوم. دستش را بادر ماند کسی دراز کرد و بالا کرد گفت: - ببینید حرارت وجودم همین حالا بلندترفته.. دستش در هوا مانده بود. دلم میخواست دستش را بگیرم. بنظم آمد که دست گویست آلودش بیحال و نرم است. پوست دستش چرکیده بود. ناخن هایش اندکی دراز بود. با دقت زیاد رنگ سرخ زننده زده شده بود. اما از زیر آن چرک سیاه رنگ معلوم میشد. دستش را زشت کرده بود. دستش هما نظور در هوا مانده بود. مثل آنکه بغوا هد چیزی را بگیرد. انگشتانش بنظم بسیار دراز آمد. گفت: دستم را بگیرد. بابی میلی دستش را گرفتم. از دستش بدم هیچ برآید. مرطوب بود. دیدید حرارت وجودم بلندترفته؟! راست میگفت دستش بسیار گرم بود. لبانش خنده ام گرفته بود. نمیتوانستم بخندم. بیش دیدم. خیلی زشت شده بود. رویش بیش از حد سرخ شده بود. آدم دلش نمیشد به او ببیند. من به خط های پیرهن راهدارش میدیدم. خط ها عریض وافقی بودند. باخودم گفتم که اگر این خط ها باریکتر و عمیق تر می بودند. پیرهنش زیبا تر میشد و همچنان خودش لاغرتر می نمود. با تکلیف مانده بودم. دلم نمیخواست به انانم بازگردم. دلم نمیخواست مقابل این زن باشم. باز باخود گفتم: سگش فرار کرده زاندارها حتما می آورندش. تا آن زمان جای خالی سگ برای زن غیر قابل تحمل است... اما کجایش به من ارتباط دارد؟ او حق میزد.. من با تکلیف اطرافم را نگریدم. بستم را گشتاندم و خواستم تقلیدی از دیگران کنم. حالت خونسردی و بی تفاوت بخود گرفتم و گفتم: خوب روز بغیر خانم. زن ایستاد. از خانه عایم گرفت و به سختی فشرود و گفت: اگر از شما دعوت کنم، با من می آید؟.. از شما خوب پذیرایی خواهم کرد. من کار مخصوصی نداشتم: - بله، می آیم. با هم از زینه ها بالا رفتیم. دانستم که او دوطبقه بالاتر از من زندگی میکند. دراز باز کرد. داخل شدیم. خانه بوی مخصوصی میداد. دلم بهم خورد. مثل بعضی از قفسه های باخ وحش بوی زننده می بود. عضلات گلویم منقبض شد. به خیالم آمد که دران بسوی خفه میشوم. آرام آرام نفس کشیدم. بینام را لیسید. باخود گفتم: لبهایش حتما شور مزه میدهد. دستم را محکم در دستش گرفته بود. نمی خواست آنرا رها کند. من دستم را پس کشیدم. نفس زده و گریه آلود گفتم: شما هم از دستم بدتان آمد؟ مثل (واستگو)؟ خواستم با مهربانی لبخند بزنم. گفتم: - نی.. نی.. دستش را با مهربانی در دستم فشردم و این مهربانی بنظم خنده دار آمد. گفت: شما بسیار مهربان هستید. میخواستم خود را مهربانتر نشان بدهم. گفتم: - حتما سگ شما باز میگردد. این دل داری دادنم هم بنظم بسیار ناایمانه آمد. دستم را آرام از دستش بیرون کشیدم. زن باخوش باوری گفت: شما هم میدانید؟ گفتم که میدانید. اشک هایش را پاک کرد. رنگ کنار گردنش می ارزید. آوازش خفه شده بود. باز تکرار کرد: شما میدانید که باز می گردد. اینطور نیست؟ - حتما.. حتما.. اما من میدانم اگر او باز نگرود. او را می آورند.. بزور می آورند. زاندارها... اگر او را نیاورند. دگر زاندارها چکاره اند؟ من که ررق او را میدیدم. گفتم: - نی. خانه ها بش را با لا انداخت و گفت: - هیچکاره!

اندکی به بوی عادت کرد. به سالون دا خل شدیم. زودسوی پنجره دویدم. پنجره را باز کردم. نفس عمیقی کشیدم. حالم بهتر شد. زن خیره خیره بمن دید. بعد با قدم های تندسوی پنجره دوید: - نکنید.. نکنید. پنجره را باز نکنید. این بوی می رود. گفتم: - بوی چیست؟ - بوی (واستگو) .. این بویا من خوب میشناسم. بعد مثل اینکه عطر دل انگیزی استشمام کند. چشمان پندیده و سر خشی را بست. دهانش را هم بست. گردنش را بلند گرفت. فش فش نفس عمیق کشید و زیر لب گفت: - بوی (واستگو) ی من. من حیران او را میدیدم. بوی زننده دلم را بدر کرده بود. مثل اینکه تازه متوجه وجود من شده باشد. سوی چوکی اشاره کرد و گفت: - بنشینید. خواهش میکنم. نشستم. خیالم آمد که چوکی هم بوی میدهد. خودش رو برویم نشست. بعد بایک جست روی زمین نشست. به شکم خوابید. نیم تنه اش را زیر چوکی برد. باغای گوشت آلود و سپیدش در هوا کان میخورد زیر لبش غم غم میکرد. درست نمیدانستم چه میگوید. دو باره به رحمت از زیر چوکی برآمد. نفس نفس میزد. روی چوکی نشست بارچه دراز و سیاه رنگی در دستش بود. آنرا به من نشان داد و گفت: - اینرا می شناسید؟ - نی. (تا تمام)



دنخا پیدایښت

اودولونه

نخا څنگه منځ ته راغلی ده دلیری
خل دپاره کوم قوم دهغی په پیدایښت
کې لاس درلودلی دی. خوډوله نخاوی
موجودی دی. ایا ټولی نخاوی زده
وړونکی گڼل کیږی ؟

نخا د انساني ژوند هنري اړخ یوه
داسې ښکلی پدیده ده چه به ښکاره
او ژوره توگه یې د پیدایښت په باب
څه نشو ویلای. لاکن دومره وېل
کیږی چه نخا یوه داسې هنري اجتماعي
پدیده ده چه د ډیری بخوا حتی ډیرو
لیرو پیرو څخه یې د انسانانو په منځ
کښی رواج موندلی دی ځینی پدی
عقیده دی چه دنخا هنر د ډیری د عصر
انسانانو منځ ته راوړی دی او هغوی
هم نخا کوله. ځکه اود نخا تاریخ د
بشر د پیدایښت سره یو ځای اټکل
کیږی د ښکلو هنرونو پوهان پدی
نظریه دی. چه نخا د لمړیو انسانانو
د روحی او نفسی حالاتو هیچا ناو
ښکارندوی گڼل کیږی. کیدای شی.
چه د پخوانیو انسانانو او بیلو بیلو
قومونو او مختلفو قبیلو د عقیدو
ادب او عنعناتو د ژورې څیړنی په
نتیجه کښی دنخا د پیدایښت اساسی
رېښی پیدا کړو.

په لرغونی زمانه کی انسانانو پتان
جوړول اود هغوی پر شا وخوا د نخا
په حالت را څرخیدل اود بیلو بیلو
عقیدو پیروانو په خاصو او ټاکلو
نځو خپل لرغونی احساسات
څرگندول د مثال په ډول: هغو انسانانو
چه لمر ته عقیده درلوده، نود لمر ختلو
او لمر پریوتو په وخت به یې د خپلی
ټاکلی او مشخصی عقیدې په پیروي
نخا کوله او یو ډول ټاکلی حرکات به
یې سر ته رسول چه وکولی شی ددی
لاری څخه دلیر د پدیدومخنیوی وکړی
په هر حال، د یو ژوندی واقعیت دی
چه پخوانیو انسانانو د تاریخ په هره
مرحله کی نخا د خپلو احساساتو او
هیجاناتو د څرگندولو په مقصد کوله
اوددی لاری څخه یې خپلو سپیڅلو
احساساتو ته تسکین ورکاوه.

صلحه ۳۶

د پوهانو وروستیو علمی څیړنو دا
څیره په پوره قوت سره څرگنده
کړیده.

نخا مخکی تر دی چه د انسانانو
ساعت نیروی او تفریح ته ځواب
وړایی دهغوی روحی حالت بیانوی
ځینی زیاتوی چه د انسانانو فزیکسی
حرکات دنخا په وخت کی، ددی سبب
کیږی چه د بدن د غړیو تناسب په
وساتل شی. همدغه وجه ده چه نن
ورځ دنړی د ټولو نخا کوونکو د بدن
غړی ډیر ښکلی اود یادونی وړ گڼل
کیږی.

د افریقا د قاری د ځینو خلکو اوقیپلو
دنخا حالت چه دیوی ټاکلی عقیدې به
پراتدی اجرا کیږی په وروستیو
شیمو کی تر اندازی زیات احساساتی
او هیجانی وی. دنوموړو قبیلو نخا
په لمړی سر کښی ډیره ارامه او
ورو وی لاکن په پای کی د ایونټوب
په غوره کوی او یوی داسې هیجانی
مرحلی ته ځان رسوی چه متمدن
انسانان به تعجب کی اچوی اود
حیرانتیا په نظر ورته گوری.

دی چه دروانی پیری د متمدن پدی عقیده
دی چه دروژنی پیری د متمدنو انسانی
ټولنو د مودرن او کلاسیک نخا رېښی
د پخوانیو انسانانو په نخا کښی پرتی
دی یا په بل عبارت د لرغونو انسانانو
نخا دنن ورځی دنخا مور گڼل کیږی.
اساسی نخا پر دوی ډوله ویشل
کیږی.

۱- لرغونی فولکلوریکه نخا
د لرغونی زمانی څخه راپاتی شوی
نخا.

۲- د بالټ او سیرا خو سالتونو
نخا.

۳- اوسنی فولکلوریکه نخا.
تر هغه ځایه چه څرگنده پورتنی
دری ډوله دنخا د لسونو د اقلیمی شرایطو
عینی او ذهنی امکاناتو له پلوه یو ډبل
په وړاندی زیات توپیر لری.

د مثال په توگه د تودو اومعتدلو
سیمو نخا، ډیره چټکه او ژر ژر اجرا

کیږی. دغه ډول نخا عموما د خلکو د
مذهبی عقیدو اود ډول ډول عنعناتو او
روجونو، خوشحالو او غمونو بیل
بیل ځانگونه ترسیموی چه د پخوانیو
خلکو څخه یی په میراث اخستی
دی.

نخا یوه هنریه څیر او زده لرغونی
سابقه لری لاکن دنوموړی هنر ځانکی
دومره تاریخی قدمت نلری. د مثال په
ډول، د بالټ دنخا څخه تر اوسه
پنځه سوه کاله تیر کیږی. که څه هم
د بالټ دنخا رېښی ډیری پخوانی دی
ځکه چه دغه هنر په پیدایښت کی
د پخوانیو انسانانو د ژوندی، مریښی
عشق، طبیعت د ستاینی او دارنگه

نورو عواملو تاثیرات له ورايه لیدلای
شو او په جوړښت کی یی زیاتی اغیزی
ښندلی دی.

د عصر لرغونو فرعونانو دنخا د هنر
څخه زیات خوند وړی. په یونان
کښی یی دنخا د هنر څخه د راز راز
هنری نمایشونو د ښودلو په وخت
کښی زیانی مادی گټی تر لاسه کولی شول
پخوانیو رومیانو دنخا او نمایش په ۱۵
ترکیب څخه د بانټویم په نامه دگم ی بلکی
نخا څخه زیات لذت وړی او تل یی عظمت
توجه یزاته کوله او په هندوستان منځ
کښی مذهبی نځو زیات شهرت
درلود او ډیر رواج یی پیدا کړی وو.

ژوندون



تجلی هوما نیسم

در آثار جامی



تصویر خیالی از مولینا جامی

بدین سان ما ادامه طبیعی سنن ارجمند و عالی ادبیات کلاسیک فارسی-دری یعنی افاده لطیف عواطف و احساسات انسانهای عادی، دلسوزی و همدردی نسبت به آنها، عشق و علاقه به آزادی و کار و دیگر ایدها، های تابناک و زوال نا پذیر را در آثار عبدالرحمن جامی به وضاحت مشاهده میکنیم. بهترین آثار جامی آنها بی اندک که با ایده های انسانی و سنتی آبیاری شده اند اینست رمز جاودانی و فنا نا پذیری آنها. این شعله های فروزان شعله های هوما نیسم که از وزای ابر های تیره قر و نوسطی بیرون تابیده است، تا کنون نیز می درخشد و به دل های مردم راه می یابد.

هر پسر کو از پدر لافند، نه از فضل و هنر
فی المثل گر دیده را مردم بود، نامردم است.
مشو غره حسن و گفتار خویش نکوکن چو گفتار کر دار خویش
سخن بی تأمل کم افتد صواب زبان را عنان از خطا باز تا ب
یکی دیگر از مظاهر تا بناسک هوما نیسم جامی، دعوت او به
تحصیل دانش و کسب فضیلت است.
دانش، آدمی را توان و اراده می بخشد و استقلال روحش را تأمین
میکند، چنانچه فردوسی بزرگ گفته بود:
توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر بر ناپود
در آثار عبدالرحمن جامی نیز میتوان از اینگونه مصرعها فراوانی
یافت:

علمی که ناگزیر تو باشی بدان گرای
وان را گزین بود جستجو مکن
واندم که حاصل تو شود علم ناگزیر

غیر از عمل بمو جب آن آرزو مکن
جنبه دیگر هوما نیسم شاعر بزرگ اینست که او فقط به تشویق
و ترغیب در جهت کسب فضائل عالی اکتفا نمیکند، بلکه تمام عادات
ست و نکو هیله ای را که در تمام طبقات انسانها، از سلاطین تا گدا
وجود دارد و ما به ذلت و خواری آدمی میگردد، نظیر دل آزاری،
جهالت و نادانی، منافقت و دورنگی، تقلب و دروغگوئی، خیانت،
حسد، غیبت، طفیلی گری و معاویی ازین قبل را بشدت محکوم میکنند
و تنبیح مینمایند و هیچگاه با اینگونه عوامل فساد روحی و اخلاقی انسان
سر سازش ندارد و مردم را بمبارزه علیه آن فرا میخواند:
از سفله نیل مکرمت امیدداشتن کشتی بموج لجه حرمان فکندن است
پیش عدو زبون شدن از میل مال و جاه خود را بورطه خطر جان فکندن است
هر چه آمد بدست مر د کریم همه در پای دوستان افشانند
را نجه اند و خست سفله طبع لثیم بعد مرگ از برای دشمن مانند
پور مندی مکن ای خواه به زر کاخر کار زبون خواهی رفت
ببخت کرده بسی نعمت و ناز زان بیندیش که چون خواهی رفت

دانش پدا یش

وایی چه فرانسویانو بشکلا او ظرافت
ایتالیانو حرارت او شورویانو قدرت
دبالت نخاته ور به برخه کپی دی .
دنولسمی پیری به وروستوی وختونو
کبسی ماریوس پتیپا دبالت دنخا هنر
خپل ورر سستی پراو ته رسولی دی
وایی چه نومویری هنرمند دبالت دنخا
به نامه دبشکلی سیند غاړه، خوب وړی
بنانسته مشهوری پارچی جوړ کړی
اودشوروی مشهور آهنگ جوړونکی
چایکوفسکی نومویری دبالت دنخا
موسیقی پارچی منځ ته راوړی چه به
بشکاره کولو یی دنړی خلک به حیرت
کبسی واچول .

بنالونی نخاهم دنخا دپولونو
خخه شمیرل کبسی چه زیات وختونه
دعوتونو او سترو پارتیو به وخت

دبالت دنخا به حقیقت کبسی یوه
پیر بشکلی او خوندور داستان ته
دورنره چه دانسانانو دنرمو او زړه
پورونکو حرکاتو او موسیقی به مرسته
وخت وخت لیدونکی ته ځان څرگندوی .
دبالت دنخا امریکا ته د کریستف
کولی کمپ دنک سره جوخت پیدا شوه
ش د به ۱۸۱۵ میلادی کال کبسی دفرانسی
کبسی کارین دو قدسی له خوا دیوه
تل به عظمت واده مراسم و اجرا به مقصد
دوستان منځ ته راغله چه تقریبا دهغی به
شهرت و زینت کی یی دری ملیون فرانکه
ولی وو .
دنولسمی پیری به دوهمه نیمانی
پیاوړونه اودا پرا نخا منځ ته راغلل

هنری محک چه دنخا هنر ته یی دپولو
نړیوالو به زړونو کبسی ځای ورکړی
دی او ورځ به ورځ یی پر محبوبیت
نور هم زیاتوالی راوی، موسیقی
اود نخا کوونکو نرم او زړه وړونکی
حرکات دی، به هره اندازه چه دنخا
دیوی پارچی به ښودلو کبسی حرکات
نرم، بشکلی او زړه وړونکی وی اود
موسیقی دپارچو عظمت غښتلی وی،
به هم هغه پیمانه دنخا هنری بدیده
دانسانانو به زړونو کبسی ځای غوره
کوی اود خپل تکامل دپاره د ډاډ وړ
زمینه مساعده او خپل تاریخی،
اوسنی او راتلونکی هنری حالت د
زمانی د افتونو څخه خو ندی
ساتی .

فکر میشود که در سابق از اسلحه ساد
تری استفاده مینمودند. هنگام سیاحت سنگ
هائیرا بدست آوردیم که يك طرف آنان
مانند تیغ برنده بود. حالا دیگر معلوم نیست
که آلات مذکور مربوط به اجداد بومیان فعلی
بوده و یا متعلق به مردمان دگر می باشد.
يك تعداد از سنگ های گشفت شده را به
باستان شناسان استرا لیاپی تسلیم نمودیم
تا روی آن تحقیق و مطالعه نمایند. اما امید
است که در آینده نزدیک ما نیز به مطالعات
خویش درین زمینه آغاز نماییم.

بومیان اومبی فکر می کنند که روز دوشنبه
يك روز غیر معمولی می باشد. در روز دو
شنبه هرگونه حوادثی بوقوع می پیوندد
تصادفا به اساس هدایت دستگاه اداری
استرا لیاپی بومیان باید در همین روز به امور
قبیلوی خویش رسیدگی نمایند:

قصبات خود را تنظیم کنند، راه های جنگل
را صاف و پاک نمایند... بدینتر تیب روز
دو شنبه يك روز مخصوص گردیده است.
ملاقات های متقابل، تبادل کالا ها به جمع
آوری قرصه ها، حل و فصل مناقشات و غیره
در روز دو شنبه صورت می پذیرد. درین

اکثرا بشیرك ها را شکار می کنند. شکارچیان
هوا را در ششای شان قید نموده و بعد از
نشانه گیری، توسط خارج نمودن سریع هوا
در سلاح، تیر اندازی میشود.



سنگ، سنگ ها بدین شکل سالنورا تجلیل می نمایند و تازمانیکه پوست سوسمار
بالای طبل بکلی نصب نگردد، سنگ، سنگ ها سکوت مطلق را رعایت نمی نمایند.



نیزه را در بدن خوک وحشی شکار شده فرو می برند و این بدان معنی است که جشن سنگ، سنگ پایان می پذیرد.

شانرا طوری یاد میدادند که به اطفال شان
می آموختند. تنها تفاوت در آن بود که مایر
خلاف اطفال باید بسا چیز ها را تنها در
طرف سیزده ماه می آموختیم.

(سر بسر سنگ گلزار و رنه میمیری)
هنگامیکه بانوله سنگی بازی می کردم به من
چنین اخطار دادند.

«طفلك خواهد مرده باوحشت فراوانی جمله
مذکور را يك مادر زمانی اظهار داشت که من
بخود اجازه دادم تا يك دندان جدید طقلش را
ملاحظه نمایم.

(خاکستر را در آتش تکان مده!) بنا به
عقیده بومیان این منطقه جزیره بریتا نیای جدید
آتش مقدس پدیدهای بوده و می تواند بخشم
آید و انسانرا بسوزاند.

آن از دولاگو لست يك سلسله انتقادات
سنگ سنگ ها را برای فرستاده بود:
(اگر پوست کدورا برای خوکها بیندازید و
آنها بخورند، در نتیجه خواهند مرد.)

(اگر جوانی با دختر ها بجنگد سیاهی
دندانهایش محو خواهد شد و بشکل نفرت
انگیزی سفید خواهند گشت.)

(اگر چوبی را در لانه موش داخل نمایی،
زمین چاک شده و ترا خواهد بلعید.)

کائولونک ها به شکار حیوانات بزرگ
از قبیل خوک وحشی، کانگرو و غیره می پر-
دازند. برای بدام انداختن کانگرو از تلسك
های پیچیده ای استفاده می جویند. اما از
همه بیشتر سلاح به اصطلاح بادی بومیان
این منطقه قابل توجه می باشد. سلاح
مذکور از قطعات متعدد چوب بانگس ساخته
شده که طول آن به دوازده الی بیست فوت
بالغ می گردد. برای سلاح مذکور تیر های
مخصوصی از درخت خرما میسازند که طول آن
به سه فوت می رسد. توسط سلاح بادی

داشتند و آسمان صاف و شمع آفتاب را
مشاهده می نمودیم. اکثرا آسمان پوشیده از
ابر های بارانی می بود و یا توسط شاخه های
دوختان بسیار عظیمی که ریشه های شان از
خاک و گل بعضا بر آمده بود، از نظر پنهان
میشد. دریاچه ها همیشه طغیانی بوده و سرعت
جریان آن به خطرات موجود می افزود. درین
منطقه مقدار بارندگی سالانه به دو صد و پنجاه
انچ بالغ می گردد که مقدار قابل ملاحظه ای
را تشکیل میدهد.

ما درین دو قصبه بیشتر از يك سال بسر
بردیم. تقریبا همیشه شبانه تنها می ماندیم
و هر روز روانه جنگل میشدیم تا با انسان
ملاقات نماییم. يك بار برای من اتفاق افتاد
تا مسکن خود را ترك گویم و یکجا با کائو-
لونک ها در جنگل شب را بصبح رسانم
مسئله ازین قرار بود که بومیان بمن گوشزد
نمودند که در قصبه روح پلیدی عرش وجود
نموده و باید از آن درجنگل پنهان شد. اما در
حقیقت امیدیمی ای دامنگیر قصبه مذکور
گردیده بود. در آزمان ما مربوط دنیا ی
آنان و مجبور به تابعیت از قوانین شان
بودیم.

باید علاوه نمود که علی رغم مدالهای
زیاد مذمبی اینکه از طرف مبلغین به باشند
گان این منطقه داده شده است، دین عیسوی
در میان شان نفوذ زیادی ندارد. همه زندگی
آنها تحت تاثیر ترس و اوهام افسون سحر
آمیزی قرار دارد.

يك تعداد محدود بومیان این منطقه به
زبان شکسته انگلیس تکلم مینمایند که بنام
(پیچین انگلیش) مسمی می باشد. بدین
ملحوظ من وان مجبور به فرا گرفتن لهجه
محلی گردیده یم.

کائو لونک ها به ما زبان و آداب معاشرت

بریتانیای جدید

روز هنگامی که بزرگسالان به امور زندگی خود رسیدگی مینمایند، اطفال به بازیچه های مختلفی می پردازند. بازیچه دوست داشتنی اطفال بومی این منطقه عبارت از شکار خوک های وحشی میباشد.

در یکی از همین روز های دو شنبه واقعه جالبی روی داد. من در سایه خانه مسکونی خود نشسته و به جویو بحث عادی ای با باشندگان اومبی مشغول بودم. ناگهان شخصی ناشناخته در بین جنگل توجه من را بخود جلب نمود. صورت ظاهری ناشناس نشان میداد که بعد از کار در مزارع ساحلی دریا با اولاد اول پایتخت جزیره، تازه برگشته است. وی دامن کتانی سرخ رنگی به تن داشت که در حصه فوقانی آن کمر بند چرمی جدیدی بسته شده بود. در پای او کفش های راپری جلب توجه می کرد. در دست های ناشناس بسته بندی های دیده میشد. او بدون انجام مکالمه ای بدون سرو صدا از راه زینه داخل خانه من گردید «تینگ بی» آشیمن من او را تعقیب نمود در زیر لب آهسته گفت:

— او بملی می باشد.

بعد از آن من می شنیدم که تینگ بی و دیبلی آشیمن دومی من چگونه بملی را با خانه آشنا میسازند. نخست او سالون را مشاهده کرد که بعدا به ترتیب از اطاق خواب، آشپزخانه، تهریلخانه و اطاقهای شخصی من دیدن نمود. با تعجب زیاد هنگامی که راجع به بملی سوال نمودم پاسخ داد که از اهالی قریه (ایوم بون) بوده و اینک بعد از دو سال مسافرت باز گشته است.

بملی از خانه خارج نمیشدو هیچیک بومیان خواستار معاشرت باوی نبود. من احساس کردم که چیز غیر عادی ای در شرف وقوع می باشد.

— اینجا نزدیک ما بیایید — به بملی پیشنهاد کردم.

— من می ترسم — آهسته او پاسخ داد.

— چرا شما می ترسید؟

بملی تبسمی نموده و در جواب من شانه هایش را بالا انداخت. و در سکوت مطلق چهار ساعت دگر را نیز بالای چپر کت نشست.

هنگام عصر تینگ بی از من پرسید که آیا اجازه می دهم تا بملی در تهریلخانه مخفی گردد. من می خواستم که جواب رد بدهم که ناگهان سرو صدای گوشخراشی توجه ام را جلب نمود. ما زن با گارد های برافروخته در دست های شان تکان میخورد از زینه بالا میرفتند. تینگ بی، دیبلی و دو جوان دگر قبیله در کنار دروازه قرار گرفتند و عمدا خود شانرا در معرض ضربات قرار دادند اما



در زدو خورد وحشیانه ای که صورت گرفت چندین تن کشته و چندین تن شدیداً مجروح گردیدند.

لکه های خونین

بیرحمانه به قتل رسیدند.

عده دیگری به منزلی دستبرد زده دو تن از سر نشینان منزل را کشتند و باقی اعضای آنرا شدیداً زخمی نمودند و یک قسمت از اموال را دزدیدند و فرار نمودند. پس لیس تاحال موفق نگردیده تا این عده را دستگیر نماید.

در طول مدت یکماه در سر زمین امریکا بیش از هزار نفر بطرق مختلفه و بطرز وحشیانه به قتل رسیدند، و بیش از ده بانک و دهها مغازه دستبرد زده شد، بیش از چندین هواپیما یادزدیده شد و یانفجر گردید.

این گروه منحل و محکوم اجتماع انسان ها را کشتند، بانکها و مغازه ها را بگارت بردند، بناهای دولتی و غیر دولتی را ویران نمودند، طیارات را دزدیده و منفجر نمودند، کاروانهای مسافر بری را غارت کردند، که همه چنین اعمال قابل محکومیت است و بشریت جنايت را از هر نوعی که باشد تقبیح می نماید.



راهنزان برای انجام پروگرامهای خویش تدارک می گیرند.

بر نیامد. یکی از مستخدمین توانست که چاقو را از دست دختر بریاید. اما عملات پیاپی دوام داشت. زن با پشت های خود بملی بیچاره را می کوبیدند. خانه ازین همه جست و خیز می لرزید. قطعی های کنسرو و ظروف بهر طرف پرتاب میشد. سرو صدا های مذکور با فریاد های دلخراشی توأم گردید.

درین اثنا بملی با مهارت خاص از زیر ضربات بی در پی زنان قرار نمود و در حالی که پوندی را بسویم پرتاب می کرد فریاد زد تا آنرا شلنگ مبادله نما یسم. گر چه ازین عمل بی موقع وی دوچار شکست گردیدم. باز هم به سرعت بیست شلنگ شمردم و به وی تسلیم کردم. جنگ با همان بقیه در صفحه ۵۲



خوب، حالا ... نوبت این دندان است .. به عقیده من باید شما دندانها یتان را همیشه و مرتب برس بزنید....



ترسید ، چیزی نیست ... حالا فوراً میکشمش ، تکان نخورید

بیمتید : دندانها یتان باید مثل دندانهای من پاک و نظیف با شد،

به میمون اعتماد داشته باشید

هم باتکان دادن سر خود بد کتور فهماند که کارش قابل تشکر نیست حالا ژینیا میتواند غیر از هم جنسان خود به تداوی دیگر مریضان که به دندان دردی مبتلا باشند یا دندانشان چرک گرفته باشد یا امراضی که مربوط به دندان باشد نیز بپردازد.

«مدم ایلز گوند ینو» دکتور دندانی که از «ژینیا» نگهداری میکند خود را حق بجانب میداند که از داشتن چنین میمون به خود بیالذ و افتخار کند .

دانست مریضی نزدش آمده تا علاج او را بنماید ، حرکت مغزو را نه نموده نزد مریض خود آمد و او را تحت علاج گرفت در انای کار معایناتی را که دکتور قبلا در وقت دیدن مریض انجام میداد ، یک یک عمل کرد و مو فکانه از کار خود بدر شد. دکتور گوند ینو که ازین کار ژینیا خوشش آمده بود و هم متعجب بود او را در بغل گرفته و نوازشش نموده از وی تشکر نمود، ژینیا

چقدر از کار های او را تقلید نموده و تاجه حد موفق است؟ مدم گوندینو منتظر آن بود تا هم جنسش را پیدا نموده بدست کار او بسپارد تا کار او رادیده در باره آینده اش تصمیمی بگیرد ، بالاخره انتظار دکتور گوندینو پایان یافت و میمونی را که به درد دندان مبتلا و هم دندانهایش چرک گرفته بود پیدا نمود او را به صفت مریض به ژینیا معرفی کرد، وقتی که ژینیا

میمونها در هر کاری از انسانها تقلید میکنند ، امروز در جهان از میمونها استفاده های زیادی میشود اینان حیوانات ، زرننگ ، با هوش و خیلی مقلد اند.

ما درین شماره نمونه از آنها را برایتان معرفی میکنیم که «ژینیا» نام دارد . ژینیا همیشه متوجه کار های دکتور دندانی بنام «مدم ایلز گوندینو» میبود . روزی دکتور منتها در چه متوجه دقت میمون خود شد ، خواست آنرا وقتی امتحان کند که آیا

لوندون

تقدیم میکنند

ها از موضوعات معروف و رسم‌های او بودند.

این تصاویر آنقدر حیات واقعی را تجسم می‌نمودند و آنقدر جالب بودند که ماریا میریان از طرف حکومت هالند برای توقف چندساله در سو رینیام (گیانا) دعوت رسمی گردید و ماریا در آنجا حیات حشرات را مطالعه کرد. بیش از همه به تحقیق در باره حیات پروانه‌ها مشغول شد بعنوان نتیجه و حاصله این سفر اثر علمی بی‌وجود آمد که حتی امروز هم ارزش خواندن برگزیده شد.



او همیشه متکی بر نیروی شفا بخشی طبیعت بود و مراعات نظایات را در معالجه امراض خصوصاً در مورد جراحات توصیه می‌کرد. یازده ساله در سال ۱۵۲۸ بازیل را ترک گفت و ازین شهر به آن شهر مسافرت مینمود و خطا به‌هایی در موارد ذی‌علاقه ایراد میکرد و بمعالجه مریضان میپرداخت در طول همین سالها اکثر کتب اودر ساحه‌های علم الحیات، البیهات، فلسفه، طب و هیات نگاشته شد.

نوشته‌های او به رسم الخط باستانی آلمانی است اما اجرا آن دوره ماموریت و نسخه‌های طبیی او برسم الخط لاتینی تحریر شده‌اند.

اسم «بازاسلسوس دانشمند» را که درواقع ترجمه‌ای از نام هو هنیایم است وقتی کسب کرد که رساله دکترای خود را در طب در فریبرگ، نگاشت.

هنگامیکه آثار و نبشته‌های عمیق و اسرار آمیز اودر قرن ۱۷ و ۱۶ به میان آمد و در همه جا پراوازه شد.

(بقیه صفحه ۶)

برو فیسور شلوم برژه باستان‌شناس و محقق فرانسوی در مقاله بی‌یرامون این دوره نوشته است: این قرن عصر با شکوهی است که آن را رنسانس تیموری می‌گویند و عظمت این رنسانس در آثار هنری به وضوح دیده می‌شود و آبدات تاریخی هرات، از لحاظ آرت و معماری شاهد این مدعاست و نقاشی‌های به‌سزاد و مکتبش، پایه هنر را به معرا جشن

ناموران

تاریخ

ماریا سبیلای میریان

۱۶۴۷ - ۱۷۱۷

در قرون اخیر از زمره زنان فقط کمتر کسی موجود بود که در ساحه‌های علمی مشغول گردیده و فعالیت کرده باشد. عصر ما نخستین زمانی است که ذروازه‌های کارگاههای تحقیقاتی را بر روی زنان گشود و میدان تجسسهای علمی را ساحه کار آنها گردانید و از همین نگاه می‌توان قدرت فعالیت و کارماریا میریان را تقویم کرد. او تنها یکی از علمای بیولوژی (علم الحیات) نبود بلکه در عین حال یک صنعت گر و هنرمند عالی مرتبه نیز بود و او خوب میدانست که از این نبوغ و استعداد مضاعف خود چگونه استفاده کامل نماید. ماریا در سال (۱۶۴۷) بصفت دختر یک بنویسی با شنده فرانکفورت ام ماین، به اسم ما نهویس ماریان چشم بجهان گشود پدرش یکی از بر سرگزیدگان و سرآمد اقران خویش در فن ذوب مس بود که بعداً لوچه‌های مسی او در «رقص مردگان بازیل» معروف شده است و از همان پدر هنرمند استعداد و نبوغ هنری را به ارث برد.



پاراسلسوس

در حدود ۱۴۹۴ - ۲۴ - ۱۵۴۱
طیب «فیپوس اورو لیوس تسو فرا ستون فون هو هنیایم» را که بنام اختصاری «پارا سلسوس» خوانده میشود میتوان بحیث مؤسس علم الادویه و همچنان کیمیای طبیی دانست او یکی از مهمترین متبعان طبیعی در قرون جدید است. پارا سلسوس مبادی علوم متداوله طب و کیمیا را نزد پدر خویش فرا گرفت پدرش بحیث طیب و کیمیا دان در هو هنیایم و ویلاخ مشغول کار بود.

سپس پاراسلسوس در مکاتب عالی مختلفه شامل شد و در ساحه‌های مختلفی معلومات اندوخت و تقریباً در اکثر ممالک اروپای مرکزی بحیث محصل مسافر تنها بی‌عمل آورد و در بسا نبرد های عصری نارامی و هیجان بصفت طیب عرصه جنگ مشغول کار گردیده و بعداً بسمت طیب شهر و پرو فیسر طب در بازیل جهت ابرای لکچرها بی

ماریا در سن چهارده سالگی عزم سفر بصوب هالند نمود و درامستردام بحیث یک متعلمه فن رسامی نزد مینیون نقاش کار کرد. علاوه بر آن بصفت محصله علوم طبیعی جهت اكمال شخصیت علمی خویش بتحصیل پرداخت و لسان لاتینی را ازین جهت فراگرفت تا بکمک آن بتواند به گنجینه‌های اصطلاحات اختصاصی علوم دست یابد در سال (۱۶۶۸) با یو هانسن گراف نقاش معروف از دواج نمود

شماره ۱۲

فورلکلوریکه کیسه
دسرور زی لیکنه

کو

چی

کوچی سمندر ته په نامه گړوڅکه سمندر په
غلی هلك اولكه دزوی په خیر را سره
لوی شوی دی نو په کاردی چه څه سر او
سودایی ونیسو .

دکوچی مور دخپل مېړه په سلا خو ورځسې
پس خپله لور کوچی دسمندر په نامه گړه
لږه موده وروسته یی دواده تر تیات ونيول
شول او کوچی یی په ډیر هوس سمندر ته
واده کړه کوچی اوسمندر دواده دکوچی دمور په
خوښه دهغی سره په یوه کور کښی اوسیدل .
وختونه تیریدل میاشتی او کلونه اوښتل
خوچه دکوچی مور اوپلار دواړه دنیانه
سترگی پټی کړی دمور اوپلار دمړینی غمونو
په کوچی باندی زور وکړ ډیری ژوند خراب
شو همیشه به یی سړی اوښکی دمور اوپلار
په یاد تویولی خو چه څه موده وروسته یی
زوی پیدا شونو ډډه یی له غم نه لرغله خالی شو .
کوچی دزوی په زیږید ورو مه خوشاله
شوه چه دمور او پلار خاطر یی اوانه پښی یی
له یاده ووتلی تل به دخپل زوی سره مشغوله
او خوشاله وه دسمندر کوچی ورور هم ځوان
شو . سمندر په دی خیال کښی شو چه ورور
می هم شکر ځوان اودواده دی بایدخوا ده پند
وېست ورته وټول شی په همدی تکل یی د

کوچی په یوه عاجزه گودنی کښی زیږیدلی
وه خدای پاک ورته لږ څه ښکلا هم ورکړی
وه کله چه پیغله شوه نو د مور اوپلار په زړه
ونو کښی یی دهغی دواده گولو وسوسه پیدا
شوه په همدی تمه یی سترگی اړولی چه د
کومی ښی گودنی له خوا ورباندی څه چرکه
اومرکه راشی اودهغوی دژوندانه سره یی سیالی
برابره وی ورپی کړی .

یوه ورځ دکوچی مور خپل مېړه ته تر
غوږ کړه چه یوه دکوچی پلاره ته خو پوهیږی
چه کوچی پیغله ده نو په کاردی چه دهغی د
راتلونکی ژوند په باب څه فکر وکړومگر ما
فکر داسی دی چه کوچی دسمندر په نامه کړم
ځکه چه له یوی خوا سمندر پرته له یو کوچی
ورور بل څوک نه لری اوله بلی خوا زما خوږی
یادیری ډیر ښه هلك دی دزوی په شان را
سره لوی شوی دی ما اوتاهم یی له کوچی
څخه بل څوک نه لرو نو په کوربه راسره او
سیر یی مټ به موهم ورباندی سپک وی .

دکوچی پلار دکوچی دمور په خبره لومړی
غلی شوڅو ساعته وروسته یی سوږ اوسپلی
وکیښ اووی ویل چه پښی که دښتیا می
پوښتی زما هم همدا فکر خوته زمانه مخکښی
شوی داڅو په ډیر ښه کار وی چه مونږ خپله

کړه خو به داد لاعلاجی اوعاجزی پدی ورځی
تیروی زه به دی وکړم زه لږ څه هستی او
دارایی هم لرم ددواړو ورباندی ښه گذاره
کیري خو به دسمندر دی چارک او نیمن اوږو
اوپیاخوته لاس توژنی انتظار لری ، کم بختی
ژوند به وپژنی که ته ورڅخه ځان نه شی
خلاصولی نو په غره توه چه وی زه به یی مړ
کړم زه اوت به سره یوځای شوپه خوږه مینه
به یی تیروو .

کوچی چه دملنگ خبری واوریدی نودغه
زده یی نه شو پدولی وروی وده ویل چه
ښه ده څنگه چه دی خوښه وی هماغسی وکړه
ملنگ ورته ویل چه زه به یو قسم دواړوږم
ته به یی سمندر ته ورکړی ترڅو چه فیصله شی
اوکه بیا خلکو څه ویل نو ورته به وواپی چه
نیمه شیپ یی په زده درد شواو مړشو ، څه
موده چه تیره اودسمندر مړینی غلغله غلی
شوه بیا پدی زه په نکاح کړم هغه څو کله لری
یو ور ورپی شته چه غم هم واده کړی
دی او دسمندر سره اوس دومره لاره نسائی
دور وولی په ناروړسره نه چلیزی بل څوک
دی . چه دسمندر پوښتنه وکړی اوبله داچه
اوس ښځو ته آزادی ورکړل شوی ده ستاڅولا
یوزوی دی چه لس زامن دی وی چه ته وواپی
زمدانه کوم دابل کوم ، کولی یی شی ځکه چه
اوس دښځی خبره بیخی سنده څه چه وواپی
هماعسی کږی .

کوچی دملنگ په دی خبره پوره واده شوه
دملنگ ټوالی خبری ورباندی ښی ولگیدلی
نودوا ده یی له خولی نه ووتل چه ښه ده همداسی
به وکړو بله ورځ ملنگ څی دخپلی وعدی سره
سم داسی څه راوړی چه دسمندر ښکلی
خوانی ورباندی څزان شی اوهغه دخولی کیله
په خپله خوله ومانی ملنگ لاره خپل هډی
دلای ته راوستلودپاره یی یوه پلا راوړه
کوچی دخپلی هوسی مینی سره سم غم
واخله اود شپي له خوا یی په چای کښی ور
باندی وخوړه .

کوچی دخپل هوسی مینی سره سم غم
بلاواخیسته اودملنگ په لارښودنه یی سمندر
ته دشیپ له خوا ورکړه سمندر چه دابل ترڅولی
کړه نو ورو ورو دی په ژوند کښی یی خوندي
راتله دماغ سیستم یی له کاره ولویدلځان
سره به یی اختیاره لگیاو خبری به یی کولی
نور وځلکو به په کاڼو وښت ښکلی ځوانی یی
مسخره اولیولی شو .

دسمندر په لیوتوب ملنگ په خپل مطلب
پوره بریالی نه شو خودومره وشول چه دکوچی
زده دسمندر په لیوتوب دسمندر ځنی پوره
مور شو اودملنگ سره یی هلته مزی کلاو
ټول شول شپي ورځی تیریدی اودملنگ
آشنایی اومحبت لاپسی زیاتید مگر څوک وده
باندی پوه نهو دسمندر که څه هم لیولی و مگر
کوچی ورڅخه ځان نه شو خلاصولی دهغه په
نامه یی شپي تیرولی ځکه چه دملنگ ناوړه
دسیسی پری دمرگ تاثیر وکړبله ورځ ملنگ
ژوندون

نزدی اولیریو کلیو په پیغلویسی جرگی
لیږلی څه موده وروسته یی دپوری کلی داڅوند
زاده لور ورته په نامه کړه ډیره موده تیره
شوه سمندر خپل کشر ورور ته په خورا هوس
واده وکړ دسمندر ورور دخپلی ښځی سره په
پلارنی کورکی اوسمندر دخپلی کوچی سره
دکوچی دباگنی په کورکی اوسیده .

له بده مرغه چه داکلا په داسی یوه لیری دښته
کی پرته وه چه شاو خوا ورسره دنیږدی کلیو
څه ښه هم نه وه ، موده تیره شوه چه دذمی
په شپو کښی داپه ، غلی اوغلا شروع شوه په
دی لږ کښی یوه شپه له کومی خواددوی په کلام
دغلوداپه برابره شوه دکوچی اوسمندر کلاسره
له دی چه خورالوده وه مگر بیا هم ډیر یانو
ته غزنی څه دی ، غله ورباندی ورو اوښتل
سمندر یی دکوچی په غتی ستنی پوری کلکو
ناپه او دکورنو دگرد کونچر نو اوبکسونه یی
ولټول څه چه په کښی وهغه یی تر لاسه کړل
بیایی سمندر ته کونکونه ونيول او په وهلو یی
پیل پری وکړ دکونکونو دواړونو سره سم په
یی دم په دم ورته ویل چه غله زړه پیسی
راوپیږه اوکه نه نواچل دی راغلی دی ، سمندر
په وهلو وهلو دغوړیود څښلو شوال اودولت
یی ټول ورته تر گوتو کړنوره یی غزنی یی هم
ورواپ وله او په خپله مخه روان شول سمندر
ډیری چیغی وکړی چه هلی دخدای پاره را
کرمکشی خوڅوکه په کومک وروته رسیدل غلو
دده څخه گرده دارایی ، پوزی پغریوول

هیڅ یی ورته پری نه ښودل شپه تیره
شوه سمندر خپل ځان له ستنی څخه خلاص کړ ،
لومړی یی خپل کوچنی ورور ته خبر ورکړ
بیایی دورور په ملتیا ولسوالی ته اطلاع ورکړه
د ولسوالی له خوا تحقیقات شروع شول د
نزدی کلیوید کاره جوارگر ، چرسیان او ښتکیان
گود تر نظارت لاندی ونيول شول خو میاشتی
تحقیقات وشول خود غلو پته ونه لگیده .

سمندر خپل کور پر ښود او یونزدی ښار
ته راوکوچید په دی ښار کښی یوه لک چه
ملنگ نومیده هم اوسیده سمندر خپله کړه
دملنگ دکور تر څنگ واپوله ورځی تیریدی
ترڅو ملنگ دسمندر دښځی دکوچی سره څه
لاره پیدا کړه .

کوچی اوس دومره ښایسته نه وه خود
ملنگ زده پری ناڅاپه ورځی دملنگ حال
ورځ په ورځ خرابید وچی شونډی سپیره
مخ مراوی خیره به گرځیده غره ورځ به دری
خلی دکوچی دحویلی په مخکښی په څه بهانه
دریده ، وخت ډیر تیر شو ملنگ دکوچی سره
کلکه رابطه پیدا کړه ددواړو په زړو کښی یو
بل ته مینه ورځ په ورځ زیاتید سمندر او
زوی یی دتقی دپیدا کولو غم خو پخوا یی او
مزد وری به یی کوله مگر کوچی دملنگ په
غم کښی ډوبه وه .

یوه ورځ ملنگ کوچی ته وویل چه راشه
کوچی په څه چلنه شی سمندر څخه ځان خلاص

کښی یی ورته وویل بچیه پلاردی چه دسپار
ناری وکړ ماته یی وویل لور راکړه چه واینه
راوړم ما پام ونه کړ لورمې ورکړ ناڅاپه یی ځان
حلال کړ .

مور اوزوی دواړه زلمی ، چینی وهی لزیاد
کزی چه له کومې خوا دسمندر ورور خبر شو
ځان یی دسمندر کورته راوړساره په رښتیاچه
بد ورور په بده ورځ په کاریری ، دسمندر
ورور چه خپل مشر ورور دچرگی په سر
حلال او په ونولت پت ولید زړه یی کم طاقت
«نوریا» شو .

به یی حلال کړی وی خوکله چه دکوچی مکر
جن حال ته گوری نو وایی چه سمندر په خپله
ځان نه دی حلال کړی هرڅه چه دی جاوړلی
دی .

دسمندر زوی چه دهوږلی سره نوکړو
خبرشو هوږل یی پرېښود یی اختیاره له
سلگیو ډک ځان یی تر کوره پوری راوړساره
دمور څخه یی پوښتنه وکړه چه ادی ابامی
څنگه اوچا وواژه چه پرون ما زیگر هوږل
ته تلم دی خو روغ اوچوړ و داڅه پسات
ورباڼدی وشو چه په دی ډول مړشو .
کوچی خپل زوی په غیر کښی ونیو په ژړا

ورته داصلمه ورسوله ؟ کوچی په زړېدلی آواز
ورته وویل چه خدای ووهلم ماته یی وویل
لور راکړه چه واینه راوړم ماچه لور ورکړه
او مخ می بلی خواته شو نوځان یی حلال کړ
اولسیانو چه داخبره واوریده لږڅه شکیان
شول اود کوچی ځنی یی تیوس وکړ چه واینه
یی څه کول کوم خاروی خوهم نه لری هغی
خواب ورکړ چه لیونی و خدای پوهیری زه هم
تیر وتم دی ته می پام ونه کړ چه واینه څه کوی
خولور می ورکړ .

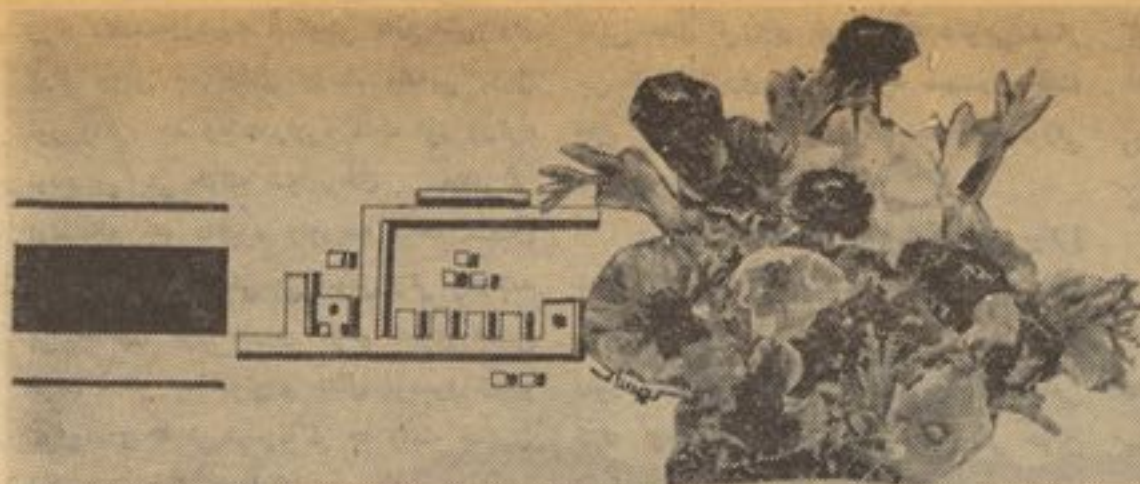
اولسیان چه دسمندر لیونوب ته گوری نو
دایی ژپه ته لویزی چه رښتیا لیونی شیدی ځان

بله ورځ ملنگ کوچی ته وویل چه کوم
څنگه چل شو مونږ ویل چه سمندر په مړشی
او تابه سره یو ځای شو سمندر لیونی شو
مړمړک ورباندی سوړ شمال هم وټه لگیده
کوچی ورته ورو خواب ورکړ چه ملنگه ته کم
فل کړه مه که لیونی شو هم ښه شو غم
مکړه هرکله چه ویزه اوته به ضرور خپل
مطلب ته رسیږو نوته ځله زړه خوری اوځانته
په زوره څپکان پیښوی ، ملنگ ورته وویل :
- نوپه څه ډول به مرام ته ورسیږو
خو چه سمندر دځاو رود خوراک نه شی نوم
و ښان یی له منځه وړک نه شی داکار کیدونکی
دی .

کوچی اول دکوچی کونجو نوته اخواد یخوا
سترگی وارولی بیایی ورو خواب ورکړ چه
ملنگه تاته پته ده چه گرد اولسیان په دی
مړ دی چه سمندر لیونی دی که زه لوړواخلم
و سمندر په داسی حال کښی چه ویده وی
لال کړم او مړشی دخپل اعتبار دپاره به دهغه
مړک ډیری کوی وکړم خلکو ته پوښتنه
کړه چه په څه مړشو نو ورته به ووايم چه
سپار یی ماته وویل چه لور راکړه چه واینه
راوړم ماچه لور ورکړ او پام می بلی خواته
نو ځان یی حلال کړ دابه ډیره غوره
رامی دخلکو خولی به په دی ډول بندی کړو
که چه یی له هغه هم سمندر لیونی دی ،
لک باور کوی چه البته سمندر په خپله ځان
لی دی بیانو چه دهغه دمړینی ښکامه سره
ی تابه وکړم مطلب به را حاصل شی شی
ورځی به مو خوږی تیری شی . په ملنگ چه
وسی مینی زورگیری وه یی له کوم سنجش
یی له خولی ووتل چه یوه کوچی ډیر ښه
و وویل ۰۰۰۰ داخودی پوره بغه خبره وکړه
ی پس نیانده همدا لاره ونیسه .

کوچی دخپل مصلحت سره سم خپلی واری
کتل یوه شپه یی چه زوی په هوږل کښی
لی شوی و دماښام له خوا یی لور راواخیست
وکړ سرته یی کیښود چه سمندر راغی
او تر خورلو وروسته دغری په غاړه
و و غزید او ویده شو کوچی لور ښه تیره
و و چه شپه ښه پغه شوه ناڅاپه یی د
مندر غاړی ته ورواچاوه . سمندر لیونی چه
غیریده کوچی بیا حلال کړی و شپه تیره شوه
سپه شو لم را وخوت کوچی یو دم شور او
ځان شروع کړ دسر وېشته یی وشلول ځان
و رښت ډیر ووايه په چیغو چیغو کښی یی
ول چهوی زما سمندر ، زما ځوانی مړمړک
سمندر ، زما لیونی سمندر څه دی په ځان
کړل مونږ دی چاته پرېښود و او همداسی
ورځه یی هم په چیغو کښی ویل هر څوک
په خبریدل نو د کوچی کورته به یی ځانونه
بول گرد خلک دکوچی کورته راغلل گوری
دچرگی په غاړه ځوانی مړمړک سمندر حلال
ووت دی اولسیانو له کوچی ځینی پوښتنه
کړه چه داوی ؟ داچا حلال کړ ؟ داکوم ظالم
هغه په





ایجا

شوخی بامزه

از گنجواوزانوف

ترجمه: ندیا لکونیدیا لکوف

با گفتن این جمله داخل ییلاق شدم ...
منظره عجیبی بود، رفقا از ترس بر جای شان
میخکوب شده بودند، صاحب ییلاق در حالیکه
تنگ بدست داشت بمحض اینکه مرادید
گفت:

- تسانیا کجاست ؟

من خود را به نفهمیدگی زدم .

- کدام تسانیا .

- چطور ... مگر مایک رفیق بنام تسانیا
نداریم ؟

- من چه میدانم کجاست ...

آنوقت، من به حقیقت مو شو عیب بردم.

حادثه ازینقرار بود که بعد از رفتن من دو نفر
بیرون شده اند، تسانیا با پوست خرس برای
ترساندن من و رفیق دیگر برای مشا هده
عکس العمل من تا برای دیگران تشریح کند.

اما آنها در میان راه بایک خرس اصلی
برخورد کرده اند و هر کدام بطرفی فرار
نموده اند.

رفیق دومی بزحمت خود را به ییلاق رسانیده
اما تسانیای بیچاره تاحال بر نگشته
بود .

من با شنیدن ماجرای خرس اصلی بکلی
خود را با ختم و دیگر نفهمیدم چه واقع شد. فردای
آن روز تسانیا را از بالای درختی یافتند.

میخواستند دواهای قوت قلب را برای
او بدهند ولی آن دواها را من خورده بودم. قصه
ما بیا بیا رسید ولی چندی بعد مراجع به منطقه ای

که مادر آنجا برای تفریح رفته بودیم خبری
نشر شد و در آن نگاشته شده بود که در منطقه
مذکور خرسی گشت وگذار میکند که تورپیست
های بی وجدان بوی خوردن چاکلیت و سگرت
کشیدن را آموخته بودند.

گنجواوزانوف از طنز نو یسان معروف بلغاریست ، او معاون روزنامه معروف استرشل
می باشد که یگانه جریده تکامی بلغا ریه بحساب میرود.

نویسنده مذکور از افغانستان بازید نموده است این داستان را از مجله
داستانهای او که به طبع رسیده و توسط خودش به مجله ژوندون اهدا شده است انتخاب و تقدیم
نمودیم .

فرو کردم و هر دو بطرف ییلاق راهی شدیم .
در طول راه من به او چاکلیت میدادم و او
دست هایم را می لیسید و حتی دو سه دفعه
خواست با من بغل کنی کند، بازبان خوش
برایش فشاندم که اگر دست از پا خطا کند
بایک لگد کارش را خواهم ساخت ، زیرا اگر
بوتل ها بشکنند رفقایم چه خواهند
خورد ؟

بالاخره چراغ ییلاق از دور معلوم شد و دلم
را روشن کرد، زیرا از شما چه پنهان که ازین
مزاح های ناخوشایند هیچ خوشم نمی آید،
بسرعت قدم هایم افزودم زیرا از یک طرف
از دادن چاکلیت به تسانیای احمق خسته شده
بودم و از جانب دیگر میخواستم رفقا مرا
پیشند و بداند که چقدر دلاورم (!) .

دروازه ییلاق را باز کردم با پای خود بر خرس
فشار می آوردم تا داخل شود ولی او مثل اینکه
ازینکار خوشش نمی آمد مقاومت می نمود و غرغر
میکرد. با صدای بلند بطوریکه همه بشنوند
فریاد زد :

- سگ کثیف داخل شو... خوب پس همین
جایمان تا زخمت بمیری .

بعد از اینکه بوتل ها را دریکس جا دادم دوسه
دانه چاکلیت مخصوصا برای (خرس) خریدم
و از راهی که آمده بودم آهنگ با ز گشتن
نمودم.

چند صد متر راه را طی کردم و هر طرف
نگاه می نمودم تا ببینم رفیق ما تسانیا به هیات
خرس در کجا با من روبرو خواهد شد ، انتظار
داشتم او را در نزدیکی ییلاق ملاقات کنم اما
بعد از طی تقریباً شصت صد متر یک مو وجود
سیاه و کلان را مشاهده نمودم، با خود گفتم :
(خوب ... پس تغییر عقیده داده و اینقدر
دور از ییلاق بسرانم آمده ، طبعاً من به آواز
خواندن ادامه دادم ولی از شما چه پنهان که
اندکی ترس مرا فرا گرفت و لرزشی در اندامم
احساس کردم که تصور میکنم بغا طرسنگینی
و زن بوتل هان بود .

توقف نمودم و با صدای لرزان صد ا
نمودم :

- سلام، بی بی خرس ... خوب هستید .. چقدر
از دیدن شما خوشحالم ...

(خرس) با غرغر خیر خواهانه ای جوابم
داد.

با خود گفتم : (خدایا این تسانیا مورد
عجیبی است ، وقتی که از خود نویسنده میتراسد
هیچ به او نمی چسبد و لی سبیل کن که
لعنتی چقدر خوب غرغر خرس را تقلید
میکند ...

من به سخن خود ادامه دادم :
- بیا خرس جان ... بیا که چاکلیت برایت
چاکلیت بدهد.

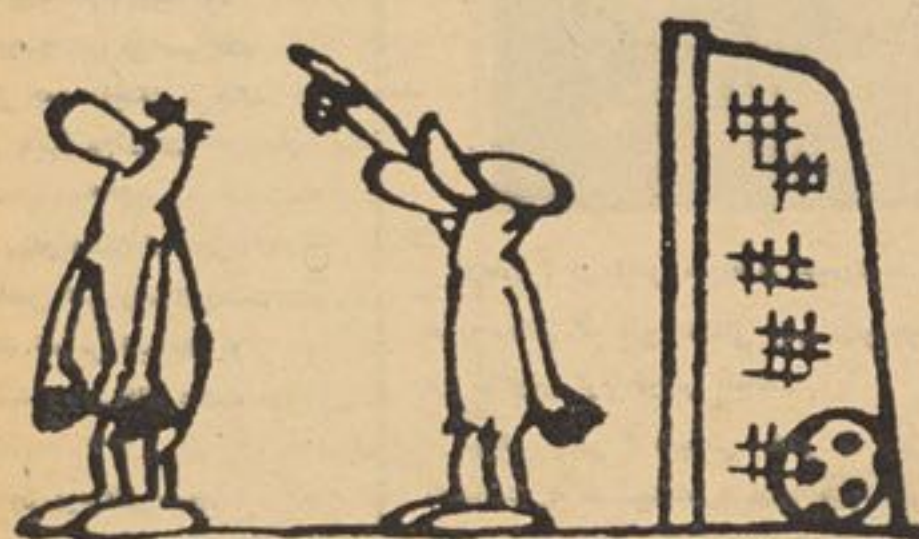
(خرس) نزدیک شد و من اول گردنش را
خاراند و بعد یک پرچه چاکلیت بد هشتی

طبق عادت همیشگی امسال هم جهت
سیری کردن چند روز رخصتی بایکمهده از
رفقا بیک خانه ییلاقی که میان جنگل زیبا و
انبوهی واقع بود، رفتیم . روز دیگر که باران
بنده آمده بود برای جمع کردن سمارق بطرف کوه
رفتیم و اتفاقاً سمارق زیادی جمع کردیم، حین
پاک کردن و پختن سمارق در مورد سمارق های
زهر آگین گفتگو کر دیم و بالاخره سخن به مرگ
درنده و خرس های خونخوار گشاندند شد و
در ضمن متوجه شدیم که باین سما رق لذیذ
باید نوشیدنی هم داشته باشیم ، رفقا (بیر)
را ترجیح دادند و غره بیر فروشی از خانه
ییلاقی تقریباً دو کیلومتر فاصله داشت
سرك هموار و خامه ای که در میان درختان
سر و از جنگل تا غره ادامه داشت راه خوبی
بود، برای بیر پول جمع کردیم و بکسی هم
بیداشت تا بوتل های بیر را در آن بگذاریم
ولی مشکل عمده این بود که چه کسی را باید
عقب بیر میفرستادیم هوار و به تارکی میرفت
و کمی سردم شده بود و از جانب دیگر
قصه هایی که درباره حیوانات درنده میان
مار و بیدل شده بود ترس را در دلها انباشته بود.
رفقا بنده را برای آوردن بیر کاندید کردند
و دیدم که اگر این وظیفه را قبول نکنم مرا ترسو
خواهند خواند و ناچار قبول کردم ، زیرا هنگام
قصه ها خودم گفته بودم که از حیوانات ترسی
ندارم زیرا بمجردیکه یک چاکلیت بد من یک
خرس انداخته او را خارا ندی اورام میشود و
اذیت نمیکند . رفقا بکسی را بر دوشم انداختند
پول ها را در جیبم گذاشتند و چند قدم تا بیرون
ییلاق بدرقه ام نمودند . وقتی که تنها در جاده
هموار قرار گرفتیم ترس مرا فرا گرفت، به
آسمان تاریک و جنگل اسرار آمیز نگاه کردم،
درینوقت یکی از رفقایم از عقب درختی بیرون
شده بمن گفت: مواظب باشی که موقع برگشتن
یکی از رفقا یعنی تسانیا که در مسخرگی و شوخی
شهرت دارد ذریعه یک پوست خرس که
نمیدانم از کجا پیدا کرده ترا خواهد ترسانید
با خود فکر کردم (خوب .. پس اینطور است ...
بگذار بترساند ... آیا اینجا بغا طرساعت
تیری نیامده ایم ؟ .. بگذار خود را خرس



حواس جمع

پدر با اشتیاق مشغول تماشای پرو گرام
دلخواهش در تلویزیون بود که پسر کوچکش
که در اتاق دیگر مشغول انجام کارهای مکتبش
بود وارد شد و پرسید !
- پدر - که حواسش به تلویزیون بود - بلا
فاصله جواب داد:
از مادرت بپرس، برای اینکه هیچوقت چیز
هارا سر جایش نمی گذارد!



خنده و فریادی

از دو واج فنی!

دوست، آقای مهندس پرسید !
بالاخره نامزدت که آن همه یکدیگر را دوست
داشتید چه شد؟
مهندس گفت:
- هیچ : زن مقطعه کار ساختمانی شده که
من نقشه آنرا کشیده بودم .
دوست مهندس گفت:
- این خیلی عجیب است !
مهندس جواب داد :
- نه خیر ، به هیچوجه عجیب نیست بلکه



بدون شرح

از نظر فنی بسیار صحیح و طبیعی است: زیرا
همیشه مهندس نقشه را طرح می کند و مقطعه کار
آنرا می گیرد و می سازد!

معنی سواد

قاضی در محکمه از متهم پرسید: خواندن و
نوشتن میدانی ؟
متهم جواب داد: خواندن را خیر ولی می توانم
بنویسم !
قاضی گفت : بسیار خوب ، چند کلمه ای
بنویس ببینم .
متهم خط هایی روی کاغذ کشید و گفت:
بفرمایید آقا، این نمونه خط من است.
قاضی پرسید : اینها چیست که نوشته ای،
اینکه چیزی خوانده نمی شود ! خودت بگوچه
نوشته ای ؟؟
متهم گفت: آقامن اول عرض کردم خوا ندن
بلد نیستم ، و فقط نوشتن را میدانم پس معلوم
می شود ، شما هم مثل من نمی توانید بخوانید!

مدل نقاشی

مردی وقتی فهمید که خانمش مدل نقاشی
قرار گرفته ، خیلی ناراحت شد و باعضبایت
گفت :
- آخ عزیزم ! چطور حاضر شدی، تنها لغت
و برهنه پیش يك مرد نقاش استاده
شوی ؟؟
- آوه شوهر عزیزم، ناراحت نشو !
- چرا، باین وضع می خواهی من ناراحت
نشوم ؟
- سولی من همیشه هم تشنه بودم ، غا لبها
عده از دوستان مرد نقاش در موقع کار
می آمدند که طرز نقاشی او را تماشا کنند !!



بدون شرح

از بالا به پایین بدون شرح .

ازدوستان

شعر از نادر نادرپور

خون آفتاب

کوچه هابر بود از عطر بهار
گردشتم در هواپیچیده بود
خاله‌ست نشسته در پایان خواب
جامی از باران شب نو شیده بود

بر لعاب برگها خو رشید صبح
چون طلای گرم وسوزان می چکید
از تن گل ها ، لبان آفتاب
خال باران های شب رامی مکید

اوچو ماری مست ازبوی بهار
در میان سبزه ها خوابیده بود
نور خورشید از شکاف پلکها
در بلور چشم او تابیده بود

قطره های خنده شیرین او
می چکید از آن دوجشم نیم خواب
چون شراب سرخ در رنگ های من
جوش میزد خون گرم آفتاب

او زشوق بوسه ام دیوانه بود
من ز داغ بوسه اش می سو ختم
مغمل سبز چمن راجنگ ، جنگ
می دریدم یابهم من دو ختم

می گزیدم بادو دندان گونه اش
گونه اش طعمی گس و تمنا داشت
چون تمسک نیم رس لب های او
مزه خورشید و بوی خالک داشت

باد نرمی چون پرمغان صبح
دست می سائید بر اندام او
سینه اش چون آبها پر موج بود
مستی از گف پرده بود آرام او

سرفرو پردم به جام سینه اش
یکنفس بوئیدمش ، نو شیفتهش
سایه خود رابه او انداختم
از نگاه آسمان پوشید مش
ارسالی گریا عادل الیاس

از سیدامان الله (پیرزاده) پشیمان

مزار مادر

۱۰۱



ای مادر ! ای اختر مهر، ای مو چو دیکه جسم رامی آفرینی و روح راپرورش میدهی ، میدانم
خوب میدانم که هیچ انسانی پیش از تو وجود خود را در آتش سوزان زحمت من ، نسو زانند
مرا در اغوش گرم خویش ، نهانند.

هیچکس ، بلی ! هیچکس بیشتر از تو مرا دوست نداشت و در تربیت من ازت پافراست
نگذاشت ، هیچ شخص ، آری ! هیچ شخص بی خوابی های مرا که تو برای راحت من متحمل میشدی ،
تحمل نکرد و در پرورشم خواب شیرین خود را از دست نداد.

امای مادر ! چه اندازه رنج دیدی و چقدر زحمت کشیدی تا بزرگ شدم و به نمر رسیدم ،
اما ، اما حالا که بزرگ شده و به نمر رسیده ام ، گشاش ! گشاش تو میبودی تادر افسق
قلبم ، میتا بیدی و با مهر تابشاکت زندگی تا ریک مرا ، ر و شن
میساختی .

ولی ، ولی اکنون که تونیستی ، پس بگذار ، ناخالک پیرامون مزارت رادر چشمان خویش
بکشم و در بر توانواری که از ذرات خالک مزار تودر دیدگانم ایجاد می شود ، ترا جستجو
نمایم .

مرتب: فریحه پرجوش اسحاق

نورمحمد (سپیم)

به یاد کودکی

چه دورانی ، چه لحظاتی ، چه دنیایی و چه ...

نمیدانم چه قسم بودم ، چه می خواستم و تلاش
من برای چه بود ، ولی میدانم که وقتی زندگی
خوشی داشتم ، همه چیز از من بود ، آزاد
نام داشتم ، غم و اندوه را نمی شناختم ، معنی
مسئولیت را نمی دانستم ، در خواب و بیداری
هیچ اندیشه رابخود راه نمی دادم ، مواضع
و مشکلات زندگي را نمی فهمیدم ، همه درها
برویم باز بود ، همه کس دوستم داشت ،
شیرین همه کس بودم ، سخنانم به هر کس
شیرینی می نمود و بالاخره همه و همه خوش و جهان
سرور یکسر از آن من بود .

حتی در خواب نیز خوش می بودم . به یاد
دارم ، چه خواب های زیرینی می دیدم . گهسی
پرواز می کردم و چون بلبل که از شوق و شور
گل های بهاری به خود می بالد و تقه های خوشی
سرمی دهد ، از یک درخت به درخت دیگر و از
شاخه به شاخه دیگر و از یک باغ به باغ دیگر
میرفتم ، گل می چیدم و دسته های تر تیب
میدادم و لحظه دیگر در بهترین جاهای طبیعت
قدم می زدم . گاهی دیگر در ناب ترین آبها
شنا می کردم و گاهی بارقها مشغول بازی بودم ،
خلاصه آن زندگی سراپا خوشی که در روز
داشتم در جهان رویا و خواب نیز آن را عینا
عکاسی می کردم .

چون حاکمی بودم که از هر امر همه چیز
مپا می شد . از خوراک های لذیذ گرفته تا
لباس های زیبا همه از من بود ، نمی دانم
چه می کردم و چه کاری از من ساخته بود که
این همه محبوب بودم و این همه عزیز و دوست
داشتم .

اجتماع پس بزرگی داشتم که روز تاتیب
به مجلس و سخنان شیرین یک دیگر میسر
نمی شدیم . آنقدر مصروف بودیم که اکثر
احساس گرسنگی نمی کردیم . اما چه دوران
خوبی ، چه فضای آرا می ، چه حسن نیست
خلوص و صفایی و چه اجتماع بزرگی که
نظیرش رادر عالی ترین اجتماع امروز و در
پیشرفته ترین جوامع بشر نمی بینیم .

ژوندون

از دوستان

آئین زندگی

نگاه مادر



چگونه قبل از آنکه نگرانی ما را از پادر آورد آنرا خورد کنیم

ما را چون خوره میخورد و نیروی اراده را از ما میگیرد.

پیش از آنکه نگرانی را با این گرمی شروع کرد و بقدری خود را سرگرم داشت که اجازه نداد در آرامش خاطر او خللی وارد آید چنین میگوید:

هزده سال پیش به اندازه ای مشوش بودم که به مرض کم خوابی گرفتار شدم اعصابم کشیده و ناراحت شده بود و احساس میکردم بسوی پرتگاه اختلال عصبی پیش میروم. من دلیلی برای نگرانی خود داشتم که مربوط به شغل بود.

درمتهای یاس راهی بنظم آمد که اتفاقاً ازین ناراحتی نجاتم داده قبل ازین جر یان روزانه هفت ساعت کار میکردم اما برای برطرف کردن نگرانی ها بر آن شدم که هفت ساعت رابه پانزده، شانزده ساعت بالا برم صبح ساعت ۸ به اداره میرفتم و تا نیمه شب مشغول بودم. شب خسته و مانده برخت خواب میرفتم و لحظه بعد در خواب بودم.

در حدود سه ماه این پر نامه تکرار شد و در پایان این مدت نگرانی را در خود کشته و دوباره چون گذشته روزانه هفت هشت ساعت کار کردم و از آن به بعد که متجاوز از هشت سال میشود مرکز بیهوشی و نگرانی در من مونسر نیفتاده است.

برنارد شواحق بچانپ بود که میگفت: «من بدبختی و بیچارگی ما ایام فراغت است که برای فکر دوباره خوشبختی و بدبختی میگذرد بنابراین بی خود خود را گرفتار چنین افراد نسازید. دست را تر کرده، آستین را بالا بزنید و بکار بپردازید. در نتیجه خون شما در جریان و مغز تان بکار میافتد و بزودی این واکنش مثبت زندگی، نگرانی را از مغز تان بیرون خواهد راند.

بکار مشغول شوید و خود را سرگرم سازید این ارزاترین و درعین حال مؤثر ترین دوا بی است که تاکنون برای برطرف کردن نگرانی شناخته شده است. برای در هم شکستن اندوه و ناراحتی این دستور را بکار ببرید:

وقت خود را بکار بسپارید، زیرا گمانیکه نگرانند باید اندوه خود را در کار زیاد برنند والا در ناامیدی نابود میشوند.

جان کوپر پویز در کتاب (فن فراموش کردن نامایعات) می نویسد: وقتی که در کاری غرق میشویم نوعی راحتی، یک آرامش دقیق درونی و یک نوع رخوت شادی آور اعصاب و اعصاب را تسکین مبخشد.

اگر شما هم تکران هستید در نظر داشته باشید که (ریچارد کاپوت) استاد سابق طب در (هاروارد) میگوید: (من در شغل طبی خویش با کمال خوشوقتی مشاغل نموده که اشتغال بکار بسیاری از اشخاص مبتلا به مریضی روحی ناشی از شک و تردید و ترس را معالجه کرده است. شجاعتی که شغل ما به ما میدهد چون اعتماد به نفسی است که امر من نویسنده مشهور افتخار جاویدان به آن بخشیده است. هرگاه مابکاری سرگرم نباشیم دل آزردن کناری نشسته و غم و اندوه رایشه خود سازیم. نتیجه این عمل ما بنا بگفته داروین گرمی بی خواهند بود که مغز

کابل- آقای نعمت الله ترکان جهانمهر از پوهنخی ساینس: امید است همکاریتان با فرستادن مطالب گوناگون دیگر نیز ادامه پیدا کند از شعر ارسالی شما این را انتخاب کردیم: چشمی که دید خوب ندارد بگور به

قلبی که عشق پاک ندارد بگور به
در شاخه های پست تکبر چه رنگ و بو ست
دراوج اعتلای نجا بت غرور به
از خانه ای که بیم هراس است و بوی مرگ
رنج سفر کشیده از آنجا بدور به

کابل- آقای عبدالرشید ایوب حیدری: از سلا مهای گرم و صمیمی شما نهایت متشکریم. به آرزوی همکاری مزید تان اینک نمونه ای چند از شعر شما:

چه شبها را بیاد چشم مخمورت نخوا بیدم
بیارجمی نما بردیده شب زنده دار من
چنان این پیکرم را سوختی در شعله هجرت
به آن حدی که خاکستر نباشد در کنار من

کابل- آقای عبدالواسع صدیق و از ازلیسه حبیبیه: از سلا مهای پر لطف و آرزوی موفقیت برای کارمندان ژوندون یک عالم تشکر اینهم نمونه بی از شعر شما:

به ناله های غم انگیز بلبلان چمن
مرا به زهره و نا هید و آفتاب قسم
به دل پر خون ساغر به نوای زار عاشق
به امید وصل یار و دل بیتاب قسم
به کلام نغمه بیدل به مقام شیخ سعدی
به ارمی و بیهود و به چهار کتاب قسم

ولی چه باید کرد زمانه است کسی چه خواهد چه نخواهد زندگی اش تغییر میکند، کارش دیگرگون می شود. آهسته آهسته بزرگ شدم آنروزهایی که خستگی نمی داشتم و روز تاشب کار میکردم دور انش را سپری کرد خستگی در وجودم رخنه انداخت گل زندگی ام روبه پز مردگی نهاد دیگر آن زیبایی نداشت از عضویت اجتماع عالی بدون اینکه خواسته باشم و آنده شدم آهسته آهسته - احساس مسئولیت در من زنده شد منیبات اجتماع را در لک کردم معنی موانع را فهمیدم. آن یافتم.

پاسخ ها

خوانندگان نهایت عزیز. این صفحه قسمیکه از نا مش پیدا است از شما و مربوط به شما ست متن این صفحه بستگی تام به مطالب ارسالی داشته و نمایانگر ذوق و سلیقه شماست یعنی هر قدر مطالب متنوع و گوناگون بفرستید به همان اندازه این صفحه رازیباتر و رنگین تر خواهید یافت. حال این مطالب میتواند داستان کوتاه، مضامین دلچسپ عکسهای زیبا و جالب که خود عکاسی کرده و یا انتخاب نموده اید، رسم ها و کار تونهای زیبا و دیدنی و امثال اینها نیز باشد. به انتظار همکاری مزید و هر چه بهتر شما.

لطفاً به این آدرس مکاتبه کنید:
مطبوعه دولتی
مدیریت ژوندون
صفحه دوستان

آرزو ییکه گل کرد

قسمت پنجم

نویسنده: ظریف صدیقی

نسیم در آن یک ماجرا مجروح شده بود که افشا آن اثر نامطلوب خانوادگی داشت نظرش این بود که اکنون همه چیز تمام گردیده موضوع را از خود نسیم ببرد و این دعوت فرصت خوبی را در اختیارش گذاشته بود.

همینکه دوستان سرگرم شدند، دکتور خطاب به نسیم گفت:

نسیم جان! انشاء الله که تکلیف های گذشته رفع شده باشد و اوجواب داد:

بلی دکتور، البته این لطف و لبا کاری شما بود و نه...

فکر میکنم، زحمت بیشتر راز و زله خانم عسرت کشیده است چون او پرستاری ترا با جدیت انجام داد.

و پاداش خود را هم گرفت، چون بطوریکه میدانید در زندگی من شریک شده است.

و حالاهم وظیفه پرستاری ترا به عهده دارد.

همین طور است دکتور گرچه او دین کسی را ادا کرد.

و حتما این مربوط به ماجرای مریض آن است.

بلی دکتور مغذرت میخواهم از اینکه فرصت نیا فتم ماجرای خود را برای تان شرح دهم.

آخر آنوقت اجازه نداشتید.

اما حالا که میتوانم.

نحیب و سلمه و خانم دکتور هم به نشین داستان بیماری نسیم علاقه نشان دادند و او مجبور شد تا برای سرگرمی آنها بیشتر آن بپردازد لهذا چنین شروع کرد:

لها چنین شروع کرد:

سال گذشته برای من یکسال بحرانی به شمار رفته یک شب در محفل گرم یکی از دوستان گرفتار یک فاجعه شدم. این فاجعه از یک

هوس سرچشمه گرفت که مرا مجذوب و شیفته خود ساخت. هوس مربوط بیک زن بود. بیک زن هنرمند که در محفل آنشب پروگرام جالبی اجرا کرد. از مدتها من بانام این هنرمند آشنائی داشتم او در محیطا گمنام نبود. بارها در محافل مختلف او را دیده بودم اما ناگهان در آنشب این آرزو در من پیداشد که وقتی با دوستم کریم در میان گذاشتم مرا سخره کرد و بالحن سرزنش کننده گفت:

چه حرفی میزنی نسیم. هیچ گمان نمیکردم تو گرفتار چنین وضعی گردی.

گفتم: نه دوست عزیز پدر خاطر خواهی بسوزد...

این خاطر خواهی نیست. هوس است. نمیدانم تو از دختر های اسم و رسم دار چه بد دیدی که حالا بدام چنین یک زن افتاد!

ولی او خیلی زیباست و هنرمند باارزشی بشمار میرود.

بمن نگو او هنرمند است در محیط ما هنوز هنر بان سرحد نرسیده که بتواند از انحراف یک هنرمند جلوگیری بعمل آورد.

تو اینطور خیال میکنی از کجا که این قضاوت تو درست باشد؟

من نگفتم همه زنان هنرمند منحرف استند نه، خدا کند. مگر این زن نام هنرا آلوده است.

اما ما میتوانیم او را باز گردانیم البته قوت عشق...

کدام عشق؟ همین هوس زود گذر؟

تو نام آنرا هر چه میخواهی بگذار...

بفرض اینکه او یکبار مانند نوشته های مقدس آسمانی بعشق تو تسلیم شد، درین صورت تو با او چه معامله میکنی؟ با او ازدواج

می نمائی یا اینکه چند روز با او عیش میکنی؟ درین صورت توجه بر تری میتوانی داشته باشی که مورد پسند او قرار بگیری؟

من هیچ ادعای نکرده ام. مهم آنست که او باید نجات پیدا کند. نه نسیم جان! تو گرفتار یک احساس زود گذر گشته ای من اطمینان دارم با کمی تحمل و تامل میتوانی ازین سرحد عبور نمائی. از طرف دیگر تو از یک خانواده محترم و معزز استی که کوچکترین عمل تو کافیت بدنامت سازد.

کریم خیلی جدی و با هیجان حرف میزد و از چیزهایی میگفت که من ابدا بفکر آن نبودم همه، تلاشی درین بود که مرا متصرف گرداند می خواست با اندرز و نصیحت قانع بسازد که آن چمن میخواهم خوب نیست فرا هوس کرده بود یک جوان هیچوقت حاضر نیست اندرز بشنود. من فقط میخواستم خودم را از ضاکنم که عمل من موجب نجات یک زن گنهگار میگردد ولی عاقبت راطور دیگر فکر کرده بود و حتی بمن گوشزد کرد:

به بین نسیم جان! کارتو کار عاقلانه نیست فکر کن روزی ممکن است تصمیم تو اختفاحی بوجود آورد. روزی که بازگشت برای تو دیر است.

گفتم: سعی میکنم چنین روزی نرسد. خنده کرد و گفت:

تو همین حالا سعی کن قدم باینراه نگذاری چه وقتی راز تو.

الشا شد مو قعت اجتماعی تو صدمه می بیند بگو به بینم آیا تو، تو که تازه سرحد رشد فکری و استقلال عمل رسیده ای میتوانی تمسخر و ریشخند و حتی بد گویی دیگران را تحمل نمائی.

گفتم: خیلی سخت گرفته ای دوست عزیز. گفت: این به مفاد تست. میدانی چشم هوس کور است و همان معایب طرف را در قبال ضرورت های جنسی می پو شاند و نمونه یک جوان عصیان زده و اغوا شد هستی تو برای ارضا غریزه هایت اینطور فیلسوفانه میخواهی باعث بدبخت کردن بیشتر یک موجود منحرف گردی.

گفتم: دوست عزیز تو میخواهی با حرف کاری از پیش ببری گپ خوب را هر کس گفته می داند عاقل کسی است که با عمل خیر خواهی خود را ثابت سازد. بگرسنه اینکه در حال نزاع بسر میرود نصیحت و تشویق چه سود دارد یک لقمه نان به او پیش از همه اندر زهای سودمند ارزش دارد.

گفتم: توبرای خود دلیل و علت می تراشی منطق توفقط برای خودت قابل قبول است.

گفتم: این منطق مال من نیست همه می دانند اکنون وقت آن گذشته که مردم را بحرف مفت قریب بدبیم دزدیکه بخاطر فقر و گرسنگی مجبور بدزدی و حتی آدم کشی می

شود اگر صد بار مجازات شود و قتی آزادی یافت برای زندگی کردن باز هم دست به دزدی خواهند زد. مگر اینکه شرایط مساعد کار برایش تامین گردد.

قوی ترین مو عظه ها که توام با عمل و نشان دادن چاره عمل مشکلات شنونده نباشد ممکن است محض برای یگرو ز در ذهن باقی بماند بالاخره شدت استیصال و احتیاج دوباره آنها را به همان راه سابق خواهد کشانید من از تو میخواهم تا عملا در تصمیمی که گرفته ام همکاری من باشی همین و بس.

حالا که اصرار داری حاضر م بخاطر تو بپرکاری دست بزنم.

گفتم:

بس باید از همین اکنون شروع کنیم...

گفت...

ولی فراموش نکن که این زن بدرد تو نمی خورد آنچه او داد همیشگی نیست. بخاطر داشته باش او زنی نیست که تو در پناه عشق و محبت او زندگی خود را بدست بیاوری تو اگر ازین تصمیم صرف نظر کنی حاضر م دریافتن یک همسر دلخواه هر نوع تلاش را بکنم.

گفتم:

نه دوست عزیز لازم نیست باز هم بیشتر وقت خود را ضایع بسازیم تو دیگر بمن قول داده ای همین برای من کفایت میکند. من می خواهم غیر از تو کسی دیگر چیزی در پس موضوع نداند.

پرسید:

حطور شروع بکار میکنی. گفتم: از فردا شب شروع میکنم فردا شب باید بطور خصوصی وسایل پذیرایی زهرار را فراهم سازیم و همه چیز را با او در میان گذاریم سعی کنیم به روشی که ممکن است بقبول تصمیم خود راضی گردانیم.

گفت:

مطمئن باش همه چیز رو بر آ خواهد شد.

مگر...

گفتم:

دیگر مگر ندارد. شروع میکنم.

گفت:

مگر برای آخرین بار میخواهم اطمینان بگیرم این کار برای هیچکدام ما انجام خوشی ندارد کاری که ما میکنیم عمل یکمرد عادی است هر کس میتواند بزور پول و جوانی و غرور دل دیگران را بدزد و ولی من و تو چشم و چراغ جامعه هستیم.

گفتم:

باز که شروع کردی، کدام جا معی اینجا ما وجود ندارد.

گفت:

چرا جامعه و جود دارد جامعه ای که نگران اعمال ما جوانهای تعلیم یافته است. جامعه ای که مردم بدبیتی عقیده دارند نمیتواند توسط ما نیروی پیشرفت را گمائی کند. غافل از اینکه

گفت: خیلی مایل بدانستن این موضوع
استید.
هر دو جواب دادیم:
-بلی- چون تو دیگر بها متعلق استی.
گفت سزینکه مرابین تان مساویانه تقسیم
کرده اید متشکرم.
-بجای جواب گفتم:

بستر است از موضوع دور نرویم.
زهرگفت سدر زندگی من چیز جالبی وجود
ندارد چون من در میان یک خانواده فقیر و بی
بشاعتی بزرگ شده ام. هیچکس را جز یک پدر
ریشی سفید و یک خواهر همن و سالم
نداشتم، دهکده ما آنکه در شعاع سیر واقع بود.
باقی دارد

است.

آهی کشید و گفت:
من از مادر هیچ چیز نیامو ختم.
پس از سر فنان کریم موضوع را دنبال
کرد و گفت:
-پس اینهمه هنر و ور قس و خواندن را از
کجا فراگرفتی.

گفت:

-بخصوص من که این زن خیلی هو شیرو
نیوزبان است. حتی گا هی فکر میکنم که بابک
زن تحصیل کرده و روشنفکر و روبرو استیم.
گفتم- آنقدر که تو میگوئی بیسواد هم
نیست. به نظر من اکثر اشعار را خودش انتخاب
کرده است.

گفت: بپر صورت امشب باید مطالب زیادی
درباره اش بدانیم.

آنشب در اثر اصرار زیاد زهره برای ما
آشپزی کرد و وقتی نان حاضر شد گفت:
س دست بخت یکزن زندانی چندان مزه دار
نیست.

کریم خنده کرد و گفت:

-گا هی زندانی شدن هم لازم است و..
اما من حرفش را قطع کردم و گفتم:
-به، به، چه بلو لذیذی پختی نکند این -
دستم نوکر کریم خان آشپز برای تو آورده
است.

زهره از تعریف من خوش شد و گفت:

سای بدن نیست آدم خورده میتواند.
گفتم: مثلیکه مادر ت آشپز خو بی بوده

هر اجتماعی از افراد تشکیل می یابد و آنچه
اجتماع به آن منسوب است انعکاس از مجموع
صفات خصوص افراد میباشد.

گفتم:

-بگذار مردم هر چه میگویند بگویند تو که
گفتی این عقیده بدبینان است پس ما چرا به
نظرات آنها اهمیتی قایل شویم.

گفت:

-نه عقیده بد بین هادر انظار عمومی بی
تأثیر نیست چون در بعضی موارد آنها حق به
طرف استند توهم شاید بالاخره درین مورد
تغییر عقیده بد هی وسیعی نکنی در جستجوی
یکزن آواره مو جب گسترش بدنامی خود و
خانواده ات گردی.

وقتی حرف کریم تمام شد توافق کردیم تا
پایان خود را متفا به مرحله اجرا بگذاریم زهره
در مقابل امتیازات خاصی حاضر شد تسلیم
نظر ما گردد. نخستین شبی زهره را در خانه
جدیدش در شهر کهنه ملاقات نمودیم پیش از
پیش از نتیجه کار خود را عرضی بودیم. زهره را از
رفتار به محافل باز داشتیم و مو جب شدیم که
مدتی از نظر مادر دور بماند. مگر گاهی اشخاص
ناشناسی مزاحم ما میشدند و ادعاهای غیر قابل
قبولی میکردند. دوستم کریم یگرو ز بمن
گفت:

-به بین نسیم جان ما از گذشته این زن هیچ
نمیدانیم ممکن است ادعا های این مردم حقیقت
داشته باشد.

گفتم:

راست میگوئی بی امشب مو ضوع را با او
در میان میگذاریم هر چند از وضعی که برایش
درست کردیم عصبانی است باز هم دا نست
گذشته اش برای ما مفید است.





يك عامل مهم زیبایی:

چشم‌های شما

آنانی که به زیبایی خود علاقه‌مند هستند و میل دارند که زیبا بی‌شان بهتر جلوه گر بشود باید به چشم‌های‌شان بیشتر توجه کنند، زیرا چشم گویا ترین عضو صورت است و با زیبایی و درخشندگی خود می‌تواند عیو بی را که در چهره دیده می‌شود بپوشاند.

مراقبت و استراحت:

ببخوابی بزرگترین دشمن چشم است. کسانی که کم می‌خوابند و شب‌ها تا نصف شب بیدار هستند و چشم‌های خود را بکار می‌اندازند هرگز نمی‌توانند که آن درخشندگی و فروغ گذشته را دوباره بدست آورند.

هر روز چشم‌های خود را در آب نیم گرم بشوئید و متوجه باشید بقیه در صفحه ۵۸

جوانان عزیز

موضوع هفته آینده را «مشکلات

جوانان» تشکیل میدهد. لطفاً

تا روز چهارشنبه از تاریخ نشر

مجله، نامه‌های تانرا به این آدرس

بفرستید.

انصاری واپ، مطابع دولتی،

مدیریت مجله ژوندون، صفحه جوانان

مجله ژوندون سر از شماره آینده موضوعات مختلف را که مربوط به جوانان است به اقتراح می‌گذارد. شما جوانان عزیز میتوانید نظر تانرا بایک قطعه عکس خویش عنوانی مجله به صفحه جوانان بفرستید.

در ددل جوانان

در انتخاب و گرفتن همسر است و باید به پدرتان خاطر نشان سازید و اطمینان دهید که گرفتن و اختیار نمودن همسر در شرایط فعلی برای شما دشوار است. در صورتیکه بتوانید دلایل قانع کننده ارائه دهید در آن صورت یقین کامل داریم که پدرتان هیچگاه شما را مجبور به امری نمی‌کند که دلخواه تان نباشد. البته پیام و نظر ما برای آنکه پدران و مادرانیکه میخواهند بزور فرزندان‌شان را مجبور بگرفتن همسر نمایند اینست که در شرایط فعلی در زمانی که کشورمان به جوانان تعلیم یافته ضرورت دارد نباید اولیای جوانان از روی احساسات یا از روی غرض فرزندان‌شان را بایند از دوا جهای نمایند که آینده خوبی در انتظارشان نباشد و زندگی‌شان دستخوش یک سلسله عواملی گردد که لطمه بزرگی در روحیه جوانان نموده و زندگی‌شانرا تباه سازد.

جوانی هشتم ۲۳ ساله و تنها زندگی میکنم آرزو دارم که تحصیلات عالی خود را تکمیل نمایم. از زندگی خود راضی و خوشم و هیچ مشکلی ندارم ولی پدرم درین اواخر اصرار می‌ورزد که ازدواج کنم و تشکیل خانواده را دهم اما من هیچ علاقه به این کار ندارم زیرا میخواهم که در سس بخوانم و میدانم که اگر از دواج کنم رشته تحصیل از دستم خلاص میشود در حالیکه یگانه آرزویم ادامه تحصیل است.

شما بگوئید چکنم؟

بناغلی من!

ماهم به طر فدا ری شما رای میدهم و گفته شما را تصدیق میکنیم.

اما در صورتیکه پدرتان خواسته است شما همسری اختیار کنید باید بگویم که گرفتن همسر آنقدر که شما تصور می‌کنید باعث رکود و عدم تحصیلات شما نمیکردد. ولی بهر حال شرط اول زندگی موفقیت شما



تبع و نگارش محمد عظیم هوشمند

غریزه چیست و با انعکاس چه فرق دارد

از نظر فروید

از قسمت درونی بدن یعنی اورگانیزم ما نشئت می‌کند.

انعکاس یک نیروی محرکه آنی است. بدین معنی که آنرا ایجاد می‌گردد و به زودی می‌تواند از بین رود. یعنی تغییر مکان و گریز از مقابل علت تحریک آنرا از بین می‌برد.

در صورتیکه غریزه بصورت ثابت بوده و بقسم یک قدرت ثابت عمل کرده و نمیتوان بصورت فرار از آن بقیه در صفحه ۳۸

غریزه که بنام محرک نیز نامیده میشود، شباهت به انعکاس دارد. اما نباید آنرا با انعکاس اشتباه نمود. مثلاً هرگاه به چشم ما نور بسیار شدید برخورد می‌نماید فوراً تحر یکی درخشم ما ایجاد میشود. که البته این عمل شباهت ظاهری با انعکاس دارد. انعکاس یک علت و عامل بیرونی می‌باشد و از بیرون منتقل شده عمل می‌نماید یعنی از درون اورگانیزم ما بوجود نمی‌آید. در حالیکه غریزه



نظریات و اندیشه‌های جوانان

پیغله لطیفه صمدی متعلم صنف
۱۲ لیسه عایشه درانی :

در مورد دختران و
زنایکه بکارهای اداری واجتماعی
اشتغال دارند مطلبی که همیشه
مورد توجه است طرز رفتار و پس از
آن لباس پوشیدن و آرایش کردن
آنان است. درجهان امروز زنایکه
عمدوش مردان بکارهای خارج خانه
می پردازند، شایسته است که رفتار
شان متین و جدی باشد.



پیغله عزیزه نرس شفا خانه
مستورات :

دوشیزگان امروز دارای وظایف
سنگین هستند زیرا در آینده باید
مردان و زنان این اجتماع را تربیت
کنند دختران باید در آغاز جوانی
که زیر سایه پدر و مادر بسر میبرند به
فکر تحصیل دانش و تعلیم و تربیت
عالی باشند تا بتوانند مادران آینده
کشور را شایسته مقام مادری
گردانند.



شاعلی شازاده صد ری محصل
صنف ۱۳ دارالمعلمین کندز :

مقتضیات زندگی
اجتماعی امروز ایجاب میکند
که پسر و دختر، زن و مرد دوش بدوش
هم و در کنار هم بکار پردازند و هر
روز چند ساعتی در چهار دیواریت
اتاق بنام دفتر کار، کار خانه و غیره
زندگی کنند مسلماً این همکاری و
نزدیکی سبب میشود که این دختران
و پسران جوان مانوس شوند، با هم
تبادل فکر کنند و این وضع بتدریج
آن حالت بیگانگی اولیه جای خود را
بیک نوع آشنا بی و دوستی ساده و
بی آرایش میدهد که برای جوانان
ما لازم است.



شیا علی عبد الشکور مصطفی :
احترام به قوانین اجتماع و محترم
شمردن مقررات و دستورهای که
برای رفاه عامه تدوین و ترسیم
گردیده است بکار بردن و رعایت
نمودن آن از وظایف جوانان است.
بی اعتنائی و عدول از مقررات
که همه برای بهبود وضع اجتماع
طرح گردیده گناه نا بخشودنی
محسوب میگردد.



شیوه نوشتن راز گوی شخصیت شماست

خیلی آهسته می نویسید شما
دلالت نمی خواهد کسی را برنجانید
و ترجیح میدید به خودتان آسیب
برسد تا به دیگری. شما نمیتوانید
احساس و عواطفتان را درست
بشناسید و اغلب گرفتار تردید
میشوید. بسیاری از دختران این
گروه خیلی عاقل و منطقی و حسابگر
هستند و این خصوصیات را با
مهربانی و صمیمیت بهم آمیخته اند
از صفات خوب دیگرشان اعتماد
بنفس است. تنها عیب شان تنبلی
و فرار از فعالیت است.

اگر درشت مینویسید و نه ریز
ناحی دور اندیش و حساس بگر
هستید و به سنتها و آداب
و رسوم اهمیت زیادی میدهند.
شما وفادار، مهربان، خوش
سلیقه، و مغرور هستید. اغلب
برای چیزهای کم اهمیت و بی
حتی بی اهمیت خیلی نا راحت
میشوید و این بزرگترین عیب
شماست.

اگر ریز می نویسید : اگر خیلی
ریز می نویسید دختر واقع بینی
هستید. شما اغلب گرفتار عقده
حقارت میشوید و گاهی رفتار سرد
و خشنی پیدا میکنید. شما نیروی
تمرکز فکر دارید و خیلی زود و
آسان می توانید خواستتان را جمع
کنید. شما زیاد فکر میکنید و خوب
می توانید انتقاد کنید. عیبتان
این است که ترسو هستید و در
بسیاری موارد با دیگران برخورد
گرم و صمیمانه ای ندارید.

فرستنده ثریا عادل الیاس

آیا هرگز فکر کرده اید که
شیوه نوشتن تان ممکن است گویای
روحیه و اندیشه هایتان باشد ؟ و آیا
باین دید نوشته دو ست تان را
بررسی کرده اید ؟ هم اکنون چند
سطر بنویسید و یا یکی از نوشته
های دیگران را پیش روی بگذارید
و با توجه به مطالبی که در زیر می-
آید ببینید روحیه خودتان و یا
آنها چگونه است ؟

اگر قلم را روی کاغذ خیلی فشار
میدهند : شما نیرومند هستید و
روحیه مثبت دارید در میان جمع
بودن لذت میبرید و مهمانی رفتن
و مهمانی دادن را خیلی دوست
دارید و همیشه شاد و سر حال
هستید.

اگر قلم را روی کاغذ خیلی کم
فشار میدهند : شما خیلی حساس
و آرامش طلب هستید. اغلب
در رویا بسر میبرید و متوجه
محیط پیرامونتان نیستید. خیلی
زیاد تحت تأثیر قرار میگیرید و
خیلی زود رنج هستید شما علاقه
به جذب و جوش و هیجان ندارید
و محیط ساکت و آرام را دوست
دارید.

اگر تند می نویسید : شما به
هوس هایتان بیش از اندازه میدان
میدهند. شما همیشه بدنبال عشق
هستید و هوس و استعداد زیاد
دارید. شما قدرت پیشگویی دارید
و حاضر جواب هستید شکیبانیستید
و معنی استراحت را هم نمیدانید.
اگر آهسته می نویسید : اگر

معلم هنرمند

نام سیف الله است زادگاهم
بدخشان و در لیسه غیائی بدخشان
معلم هستم.

کندن کاری بروی چوب و ساختن
مجسمه را بلد هستم و علاوه بر این به
ترمیم رادیو و ساعت نیز واردم.

بانجاری، معماری و نقاشی از
چهارده سال به اینطرف آشنائی که
اینهارا هنر میگویند و من
به این هنرها واردم در حالیکه
هیچوقت ادعا نمیکنم که هنرمندم.

بقیه در صفحه ۳۸



بریتانیای جدید

سرعتی که آغاز گردیده بود دفعتاً متوقف شد. بملی سکه های يك شلنگی را میان زنان تقسیم نمود. بعداً از خریطه ایكه همراه داشت تنباکو، شانه ها، تیغ ویش، آئینه و پارچه های تکه را بیرون کشید. زنان پس از بدست آوردن تحفه ها پراکنده شدند.

من تا خواستم راجع به ماجرا سوالی ننمایم يك حیل هشت نفری دگرزنان داخل اطباق گردید و نمایش از سر آغاز یافت. اما درین دفعه زنان باز بر نگشتند. اطاق پراز جمعیت گردید که با هم با شمول بملی حرف میزدند و می خندیدند. بعد تر هنگامی که آشپز ها شام را حاضر می نمودند در باره برایم توضیحاتی دادند.

زمانی که بملی در مزارع مشغول کار بود شائع گردید که او را کشته اند. ازین مسئله همه وبا الخسوس زنان اقارب وی سخت متأثر و متالم گردیدند. و اینک ناگهان بملی صحیح و سالم باز می گردد. صحنه ای را که من دیدم روشن نور مال کاتو لونگ ها را علیه شخصی که ترس وید یختی بی اسامی می آفریند، نشان می داد. بملی را درفضیه دگری نیز مفصلاً کتک کاری نموده بودند. لیکن لازم بود که ازین بابت جزای سنگین رادر زادگاه خویش متحمل گردد. باید علاوه کرد که بملی در برابر اقوام خود عکس العملی نشان نمی داد. از ابتدای سیاحت من وان علاقه مند بودیم تا از روابط بومیان این منطقه بریتانیای جدید با اشیای جهان خارج مانند مجلات، رادیو و غیره آگاهی یابیم. برای مثال مجلات باعث شکفتن بی پایان آنها گردیده بود. آن برایم چنین می نوشت:

وقت زیاد را تشریح عکس ها تلف می نماید. تا اکنون دوست داشتنی ترین فوتو برای آنها عکسی از کره مبتاپ بود گر چه راجع به آن هیچ سوالی نمی کردند. اما تفاوت زن و مرد را تدریجاً بعداً مشاهده موهای دراز و لب های زنان آموختند. در نامه دگر خود آن راجع به عکس العمل دوستانش در برابر پروگرام موسیقی ایكه توسط رادیو شنیده بودند چنین تذکر می دهد:

(مردم اینجا بسیار عالی می سرایند. مگر از آهنگ های گاویانی ما که اکثر پروگرام رادیوئی رادر بر میگیرد قطعاً خوششان نمی آید. آنها می گویند که سرایندگان خوب نمی خوانند. گذشته از آن فکر می کنند که پوشان سخت سرما خورده اند و یا در حال غرق شدن هستند.)

روزی از دولاگو نامه ای برایم رسید که آن راجع به پیشنهاد رئیس قبیله سنگ سنگ هادر مورد ساختمان میدان طیاره در آن تشریحات داده بود. رئیس قبیله می گفت که در آنصورت لازم نمی افتد تا برای حمل و نقل لوازم به کاند بان برویم



بومیان جنگلات استوایی گابون درازهمه مدنیت ها و زندگی آنها می نمایند.

گلزار سیاحین دنیا

جمعی صورت می گیرند. مردم گابون مهمانوار و خیلی در مقابل مهمان مؤدباندهمچند و رود مهمان در منزل شان قاب های چوبی ماهی خشک وام که یگانه میوه و خورا که این سرزمین است بالای میز حاضر میشود.

پایتخت گابون شهر لیبرویل تاریخی گشسته کشور را با بیان میکند که عسویان اروپایی و مستعمرین ظالم هزاران سیاهبوس را از جگر گوشت آنها بزور و قوه جادو منحیت غلام مانند مواشی جهت کار و بار برداری برای انگلیس هادر مقابل يك جوال نمک و یا يك توپ تکه فروخته و یا عوض می کردند تاریخ این شهر یعنی لیبر(آزاد) و یسل (شهر) از سال ۱۸۴۹ زمانیکه پسنلویا ملاح فرانسوی از کشتی محل غلامان بنام (الیزیا) ۴۳ غلام را که برای فروش برده میشد آزاد و باین محل آورد شروع میشود این غلامان قریه

را ترک کنند و هم زمانی بغذا دست بزنند تا برای همه غذا را آماده و تقسیم کرده باشد. کشت و کار وظیفه مردان و برداشتن حاصل بدوش زنان میباشد. غنعات سیاهوستان گابون خوردن تخم و گوشت حیوان شیردهنده را ممنوع قرار داده است زیرا مانند ما در حیات يك عده وابسته بوجودشان است. زنان هیچگاه در محلیکه مردان اجتماع نمایند از قبیل اجتماعات در منازل و چیری های مردان، میدانی ها و غیره از اینرو زنان و مردان جداگانه اجتماعات تشکیل داده دورهم جمع میشوند چنانچه در جشن ها، اعیاد، محافل سرور و تشییع جنازه و بعضی مسایل مذهبی و معنوی. حیات مذهبی در گابون بیشتر شکل اجتماعی داشته مراسم مذهبی خوشتر است جمعی درمظهر عام انجام میدهند و درعین زمان درجشنین مراسم رقص، آواز خوانی، ذبح حیوانات و میوه خوری دسته

تقسیمات کار با اساس جنس و سبب و نیز یکنی بیالوژی جنس استوار است زنان این کشور خیلی زحمتکش و فعال اند جز وظیفه امور منزل و تربیه اطفال کدام شغل دیگری ندارند اکثر تدای بصورت غنغوی صورت گرفته و وظیفه زنان است. آنها در تدای از بته ها و نباتات استوایی کار گرفته و کامی اوقات تدای شان به ماهها و حتی سال طول پیدا میکند و کمتر به داکتر رجوع میشود زیرا زنان درین فن خود را ماهر و از هر حیث ورزیده میدانند.

به عقیده زنان گابون آفتاب نباید بالای بستر بروی شان بتابد و یا یست قبل از طلوع بستر



زنان این کشور علاوه بر وظایف منزلت مادر خوب برای اطفال بوده به صنایع دستی نیز اشتغال دارند.

از البوم ژوندون



قسمتی از یک سلسله ماشین های هواشناسی و فور کاست که توسط این دستگاه راجع به ابر و باد و باران پیش بینی هایی صورت می گیرد.

در نزدیکی بندر رومل بنا کردند که همین شهر امروزی از آن بهرود زمان بوجود آمد و کلمه لیبرویل (شهر آزاد) بالای آن گذاشته شد. امروز لیبرویل یکی از شهرهای مقبول و پایتخت گابون در نزدیکی خلیجی به همین اسم موقعیت داشته که جنگلهای غلغولی تروپیکل آنرا احاطه کرده است این خلیج بنام استواریوم گابون یعنی (گابون عریض) را معنی میدهد در میان پایتخت های افریقا لیبرویل یگانه پایتختی است که کمتر بن نفوس را داراست اکثر اهالی این شهر را قبایل بانتو و متیاسی را فرانسویها و اروپاییان تشکیل میدهد. امروز شهر مذکور با فاصله ۸ کیلومتر به امتداد ساحل شمال بندر استواریوم امتداد یافته اکثر نواحی صنعتی و پو لی کشور در آن تمرکز یافته اند در قسمت مرکزی شهر تمام دوایر و موسسات، بلاقهای مقبول و عصری منازل و در پهلوی آن خانه های چوبی قدیمی قرار گرفته اند بر علاوه در همین محل هتلهای بسیار عصری و عالی کافی ها و رستورانهای مختلفه تجمع کرده اند.

مساحت جمهوری گابون به ۲۶۷ هزار کیلومتر مربع و نفوس آن بالغ بر ۶۷۰ هزار نفر میشود و از نگاه نفوس یکی از کشورهای کم نفوس افریقا می باشد. مرود قسمت اساسی نفوس این کشور را طایفه بانتو ۱ گروه - شمال غربی بانتو تشکیل میدهد و نفوس گابون به ۱۲ گروه و در حدود ۵۰۰ قبیله قسمت یافته است در شمال فانگ ها، شرق بکوتا و بتیکی ها و در مرکز بکیلی ها و در سواحل رونین ها حیات بسر می برند بکیلی و فانگ بزرگترین قبیله گابون را تشکیل داده اند کمتر از نیمه نفوس این جمهوری است پیرو دین عیسوی و در حدود سه هزاران مسلمانان میباشند و بسیاری از گابونی ها لامذهب اند. گابون یکی از کشورهای فوق العاده متحده (جمهوری) است که در رأس دولت رئیس جمهور قرار گرفته و شخص رئیس جمهور به ارای عمومی هر ۷ سال انتخاب میشود شورای عالی این کشور از ۴۷ عضو تشکیل یافته که هر ۵ سال انتخابی شوند. مقایسه با سایر ملل افریقای گابون به سیستم معارف پیشرفت خوبی کرده است که در مکاتب ابتدایی ۸۵ هزار و در مکاتب متوسطه ۷ هزار و در حدود ۷۰۰۰ محل درفاکولته های آن مشغول تدریس میباشند اساس اقتصاد گابون را معدن مواد جنگلی تشکیل داده است بر علاوه در ۱۹۷۰ گابون بیش از ۱۵ میلیون تن منگان استخراج و مقام سوم را بعد از شوروی و عرب متحد در جهان اخذ نموده است یکی از پارتنر های درجه یک تجاری گابون فرانسه است که ۳۸ فیصد صادرات کشور را در برمی گیرد.

زنان

که تو سعه مو سسات تر بیتی،
فرهنگی، مراکز آمو زشی و سو اد
آموزی، کور سن های مسلکی،
اشتراک مساعی با اداره ملی مبارزه
با بی سواد ی شامل آن است ...
همچنان مجا دله با رسم و رواج
های بیجا و خرافی و تشویق
ورهنمایی زنان کشور در تطبیق
پرو گرام های اصلاحی و متر قس
دولت جمهوری، از اهداف دیگر مابه
شمار می رود.

وی علاوه میکند:

— تو سعه مراکز خدمات اجتماعی
تعاونی و خیریه برای زنان کشور،
انکشاف صنایع دستی و محلی
و تبلیغات مؤثر برای تنویر زنان
ویک سلسله خدمات دیگر، از جمله
وظایف دمیر منو پوله، در اساسنامه
جدید ذکر گردیده است.

مطابق اساسنامه این موسسه،
سه نوع اعضا، در دمیر منو لسه
پذیرفته می شوند، که شامل اعضای
عادی، افتخاری و عضویت بانجمن
های بین المللی زنان می باشد.

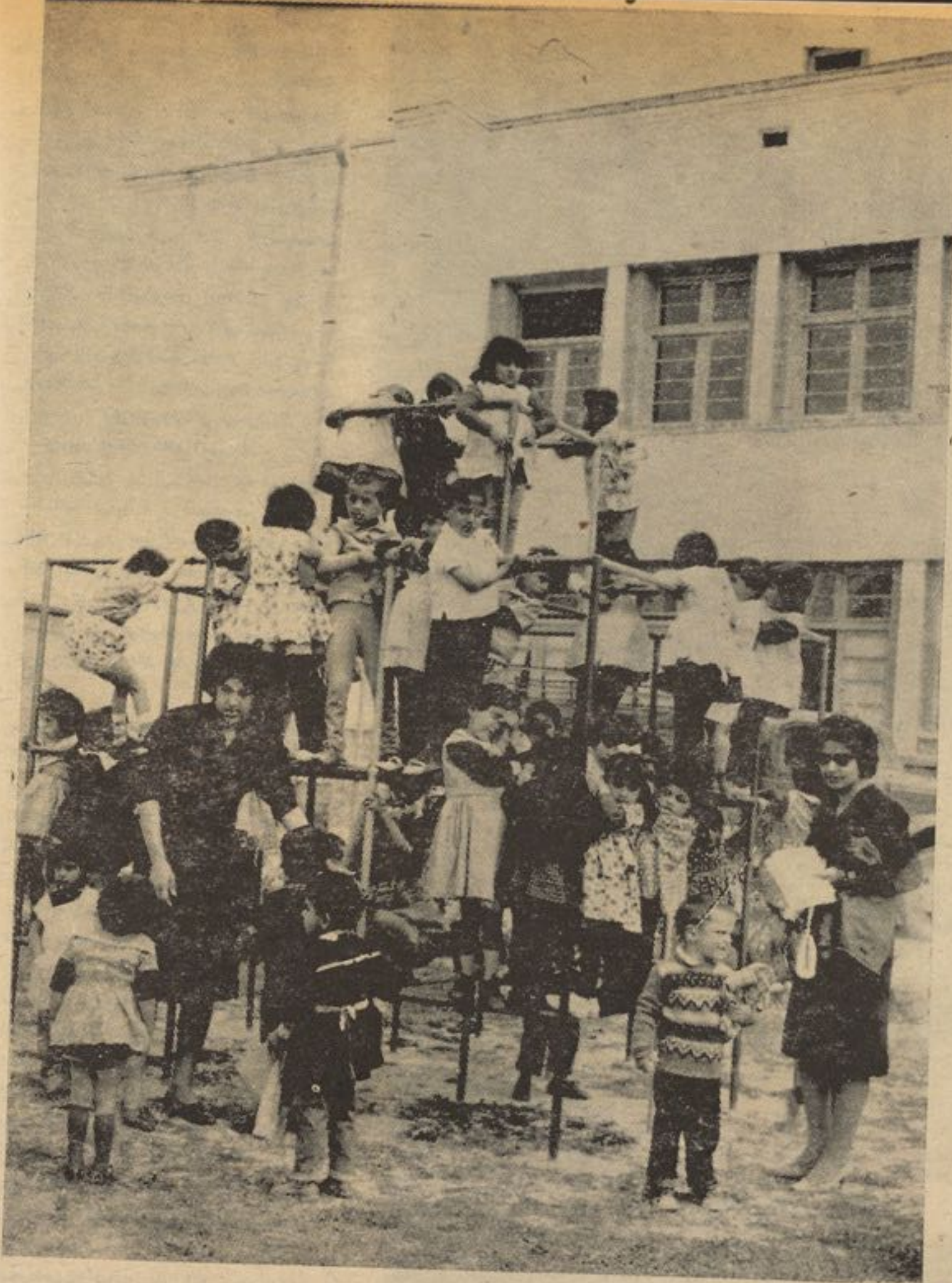
می پرسیم:

— فعلا به سلسله تجلیل سال
جهانی زن چه پرو گرام هایی دارید؟
رئیس میر منو پوله میگوید:
— البته میدانیم که این سال، در
ختم دهه انکشاف... از طرف ملل
متحد تعیین گردید و کشور های
عضو این سازمان جهانی مکلفیت
یافتند، تا در بر گذاری آن اقدامات
و سیعی را روی دست بگیرند.
هر کشور مطابق شرایط خاص خود،
سال زن را تجلیل نمود و ما هم
با در نظر داشت اسات جامه
افغانی ازین سال استقبال نمودیم.
از جمله پرو گرام های خود، میتوانیم
از کنفرانس ها و نمایشات تنویری
موسسه، در روز های سه شنبه یاد
آوری کنیم، به نمایندگی های
دمیر منو پوله در ولایات اهداف
این سال تفهیم شده و موظف
گردیدند، تا مطابق شرایط منطقوی
خود، این سال را تجلیل کنند..
سازمان زنان افغان را که لازمی بود،
تشکیل نمودیم و اساسنامه موسسه
تدوین و به منظوری دولت رسید.



کودکستان اولین مدرسه ایست
که بعد از دامان پر مهر مادر اطفال
را به رموز اجتماعی آشنا میسازد
و باعث رشد ذهنی آنها میگردد.

صفحه ۵۴



نیرنگ قاجاقبری

ترانزیت، ویزه کثیر المسافرت که ویزه سیاحت از ورود مسافرتا یکماه اعتبار دارد ویزه ترانزیت از سه روز الی یک هفته مدار اعتبار می باشد درباره ویزه کثیر المسافرت باید توضیح نمود که برای این ویزه از یکماه بیشتر موقع داده می شود زیرا يك مسافر می تواند یکی دو پروازش را در همین ویزه تکمیل نماید درباره تکس ویزه مدیر امنیه گفت: برای سیاحت ترانزیت ۵۰ دالر و یا ۲ پوند و برای ویزه کثیر المسافرت ۵۰ دالر و یا ۴ پوند تخصیص داده شده است ناگفته نماند که بعضی از کشور های است که از مسافرتین شان تکس ویزه گرفته نمی شود و آن کشور در برابر مسافرتین افغانی نیز در کشور های شان عین رویه را رعایت می کنند مثل کشور های ایران، هندوستان، عربستان، عراق، کریت، ترکیه و پاکستان البته ویزه از طرف سفارت خانه های کشور ما نیز برای سیاحتی که می خواهند به افغانستان سفر کنند داده می شود ولی برای تسهیلات مسافرتین در میدان هواپیما نیز این کار در نظر گرفته شده است و البته در صورتیکه موفق نشوند ویزه سفارت افغانستان را حاصل بدارند این اجراءات در میدان هوایی کابل نیز پیگیری شده است.

درباره عاید تکس ویزه در طول سال گذشته مدیر عمومی امنیه گفت: از اول حمل سال ۵۳ الی اخیر هفت همان سال از طریق قضا ۲۹۰۸ نفر وارد کشور شده اند که

ازمدرک تکس ویزه آنها ۲۳۱۹۵ دالر و ۱۶۸ پوند بدست آمده است ناگفته نماند اشخاص که پاسپورت سیاسی خدمت و مخصوص رادار میباشند از تکس ویزه معاف هستند در پایان از بنا علی سلطان محمد مدیر عمومی امنیه میدان هواپیما بین المللی کابل پرسیدم مسافرتین چه اندازه مال را بدون محصول با خود برده می توانند و کدام نوع جنس بصورت قطعا ورود و خروج ممنوع قرار داده شده است می گوید: نظر به فیصله مقامات صلاحیت دار ورود خاش خاش، کنجد، روغن، حبوبات، ابریشم غوزه، ابریشم سنگ تعمیرات اقسام پوست باب، میز و چوکی چوبی و فلزی اقسام کمپل ها - لحاف رو جایی سندی، نخ، اقسام قالینچه چپرکت های فنر دار و فلزی سطرنجی - فرش باب نخ، لنگی ابریشمی، سندی و نخ - قالین و قالینچه ایرانی، ظروف سنگی، تلویزیون، بکلی منع قرارداده شده است و هیچکس حق ندارد اشیای فوق را داخل کشور سازد.

هكذا مسافرتین افغانی که می خواهند به خارج سفر کنند میتوانند با خود تاسی مترقالین، گلیم و سطر - نجی نقل بدهند و در پهلوی آن بعضی اجناس دیگر را که شامل اقلام ممنوعه نباشد به اندازه و یا مقدار معینه نقل بدهند بردن اسعار، مواد مخدره آثار تاریخی و مواد غذایی بخارج از کشور بکلی منع قرار داده شده است.

سیمای يك دختر

است که مورد قبول اکثریت مردم جامعه قرار گیرد.

سوال: وقتی خود شما آواز خود را می شنوید چه احساسی بشما دست میدهد؟
جواب: وقتی آواز من پس از ثبت از طریق رادیو نشر و وبخش می شود خیلی با دقت و باحواس آرام آنرا می شنوم باین احساس که تاجه اندازه قوانین نحوی و قوانین صوتی زبان را مراعات کرده ام، آیا جمله سوالیه را بشکل و تون سوالی و جمله بیانی و اخباری و نداییه رابه تون خاص آن ادا کرده ام یا خیر.



بناغلی نیک محمد

شماره ۱۲



قاجاقبران و اموال قاجاقی شان

سوال: صفت بر جسته يك نطق خوب از نظر فن یا هنر نطقی چیست اگر آنرا تحلیل کنید خوش میشویم.
جواب: شما میدانید که نطق و نطق قی در حالات و زمینه های مختلف ایجاب مراعات یکسلسله شرایط خاص را می نماید طور مثال نطق در محضر مردم و نطق در عقب - میکروفون رادیو کاملاً از همدیگر متفاوت است زیرا نطق در مقابل انظار مردم ایجاب میکند تا نطق یکسلسله حرکات مثل حرکت مناسب دست، سر چشم و غیره را اجراء نماید در حالیکه نطق عقب میکروفون رادیو ایجاب می کند نطق خیلی آرام و بدون حرکت عقب میکروفون قرار گیرد و صرف متوجه درست خواندن باشد.

بنابر آن صفت بر جسته يك نطق خوب بر علاوه نکاتی که در راز موفقیت يك نطق موثر است اینست که مطابق ایجابات محیط موضوع نطق افکار و حرکات خود را رعایت سازد.

سوال: میگویند بعضی ارگانهای وجود در نطقی موثر است شما چه عقیده دارید چگونه این امر را ارز یابی می کند؟
جواب: معمولاً اعضای بدن انسان رابه ماشین خود کار و اتوماتیک تشبیه کرده اند که هر يك از ارگانهای بدن انسان متمم و مکمل فعالیت های آن می باشد و هر يك آنها وظایف جداگانه را برای رفع احتیاجات حیاتی انسان انجام میدهند.

بقیه در صفحه (۵۸)

صفحه ۵۵

پهلوانان کندهار در مسابقات امسال

شرکت نمی کنند

پهلوانان ولایت کندهار نسبت اشتراک در مسابقات پهلوانی کابل معذرت خواستند.

مسابقات آزاد پهلوانی جهت انتخاب تیم ملی پهلوانی و شنیده از طرف ریاست اولمپیک در غازی استند یوم دایر میگردد و ریاست اولمپیک برای اشتراک در این مسابقات از ورزشکاران راز ولایت کشور دعوت کرده تا ورزشکاران شان در این مسابقات اشتراک کنند که تا کنون تیم پهلوانی ولایت کندهار نسبت بعضی معاذیر از اشتراک شان در این مسابقات معذرت خواستند و اظهار نمودند که در مسابقات آینده اولمپیک اشتراک میکنند.



عدهای از پهلوانان ولایت کندهار

کلب بکسنگ عزیز و کیلی



اعضای کلب بکس عزیز و کیلی

کلب بوکسنگ عزیز که توسط شامحمود (عزیز و کیلی) یکی از ورزشکاران خوب در رشته بوکسنگ شش سال پیش دایر گردیده بیش از ۱۸ عضو دارد که البته ۱۱ ورزشکار تمرین بوکسنگ و ۷ ورزشکار تمرین زیبایی اندام راتحت پرو گرام معین همه روزه اجراء می کنند. در سابق تحت رهنمای الف محمد تمرین می نمودند چون حال الف محمد بدتر از جوانان تحصیلات عالی به المان رفته و بهار توقع تحت رهنمای عیسی خان حکیم شتون عضو ریاست تربیت بدنی وزارت انجام داد معارف به تمرین می پردازند. بدر خدمت شاعلی شاه محمود (عزیز و کیلی) ورزشکاران آمر کلب به جواب سوالی که طرح در بعضی عامل سبب شد تا ورزش بوکسنگ به صورت را قبول کرده و به تا سیسین بهبود

دنیای ورزش

ع لطیف خبر نگار ژوندون

پنگ پانگ بازان افغانی به نایجریا

میروند

چهار مین دور مسابقات پنگ پانگ کشور های آسیای، اریقای، امریکایی لاتین در نایجریا دایر میشود چار تن پنگ پانگ باز افغان درین مسابقات از افغانستان اشتراک می کنند.

ریاست اولمپیک بمنظور انتخاب بهترین بازیکن اخیراً تورنمنت آزاد پنگ پانگ رادر سالون آن ریاست دایر نمود که در آن تورنمنت یازده ورزشکار پنگ پانگ حصه گرفتند که از جمله تمام شاملین مسابقه چهار نفر آن بعد از گذشتادن يك سلسله مسابقات باگرفتن امتیازات بیشتر بحیث بازیکنان برنده شناخته شدند و آینده قریب جهت اشتراک



کریم الله امیری



اختر محمد



توفیق



عطا محمد نوری

رأبور از : رحيم پيشناز

برای پیشبرد بهتر سپورت در پوهنتون دو بوردمشورتی تشکیل میگردد



شاه محمود عزیز و کیلی

درست عقب های چمنایزیم بالای ۵ و سی دقیقه ایستاده بود .

که من به منظور تهیه رأپوری از مسابقات پوهنتون وارد چمنایزیم شدم تماشا چنان در دندانه های چمنایزیم قرار گرفته بودند و بی سیرانه انتظار شروع مسابقه را می کشیدند . مسابقه ریسما نکشی در بین هلسله و شادمانی تماشا چنان ساعت شش و بیست دقیقه آغاز یافت مسابقه چالب و از هر حیث تماشایی بود تیم پوهنشی ادبیات که در اول یک تیم قوی معلوم میشد ابتدا موفقیت به دست می آوردند مگر در اثر فعالیت و تلاش بیشتر تیم پوهنشی زراعت تا اخیر مقاومت نتوانسته در چند دقیقه مغلوب شدند و مسابقه به نفع تیم زراعت خاتمه یافت .

با شیاغلی احمد شاه معاون فنی آمریست ورزشی تماس گرفته و پیرامون تورنمنت های بهاری خواهان معلومات گردیدم وی ضمن ارائه معلومات چنین گفت :

تورنمنت های بهاری پوهنشی های پوهنتون بتاريخ ۶ تور بطور (دیل نك اوت) شروع شد در این تورنمنت باز پهای والیبال ، باسکتبال ، پنگ پانگ ریسمان کشی اتلتیک شامل میباشد این مسابقه همروزه به استثنای روز های پنج شنبه و جمعه صورت میگیرد مسابقات روز های یکشنبه ، سه شنبه و دو شنبه از ساعت ۳:۰۰ شروع و ساعت (۷) شام ختم میگردد .

همچنان بروز های شنبه و چهار شنبه یک مسابقه ساعت ۳:۰۰ آغاز میاید .

می پرسم : هدف از دلیر نمودن ایستاد تورنمنت ها چیست ؟

— آمادگی ورزشکاران پوهنتون بمقا بل تیم های خارجی ، توسعه و انکشاف سپورت و انتخاب تیم های سپورت میباشند .

شیاغلی احمد شاه معاون فنی ورزشی اضافه کرد ؟

در نمر دوم علاوه بر مسابقات محصلین ، محصلات پوهنشی ها نیز در سپورت های والیبال ، باسکتبال با همدیگر مسابقه خواهند داد و برای محصلین بر علاوه سپورت های فوق الذکر تورنمنت پهلوانی و ژون برداری در نظر گرفته شده است که بعدا بدست اجرا قرار می گیرد ممکنست در پاره این گونه مسابقات نظر تائرا ارائه بدارید .

وی ادامه میدهد : مسابقات امسال نسبت به سالهای گذشته روی همرفته بهتر شده است البته بهتر بدین معنی که مسابقات ورزشکاران امسال پوهنتون در رشته های مختلف سپورتی نظر به پروگرام تعیین شده آمریت ورزشی بصورت منظم به اجرای تعین می پردازند امسال برای نخستین بار دو تیم جدید نیز در تورنمنت بهاری اشتراك نموده اند و آن اعضای تیم پوهنشی و تفری و شریعت است .

میگویم :

ورزشکاران پوهنشی ادبیات در چهار مسابقه ریسمانکشی برنده بودند دلیل باخت شان در مسابقه ۳۰ جوزا به پوهنشی زراعت چیست ؟

میگوید :

ریسمان کشی بنیه خوب و جسم قوی به کار دارد علاوه بر آن به سپورتمین های

ضرورت دارد که اکثر به سپو رتهای ثقیله مهارت داشته باشند پوهنشی ادبیات در یکی از مسابقات گذشته طوری غالب شناخته شد که یکی از پیلو های زراعت نسبت مریضی و یا کدام مشکلات دیگر نتوانست به مسابقه در زمان معینه حاضر میدان مسابقه گردد در مسابقه تاریخی (۳) جوزا یگانه دلیل عدم موفقیت پوهنشی ادبیات همانا بی اعتنائی بعضی ورزشکاران آن بود که در مقابل عزم راسخ رفقای خود ورزشکاران (زراعت) مغلوب شدند .

باز می پرسم اینکه چگونه سپورت در پوهنتون انکشاف مینماید لطفا بخوانند گان ما معلومات بدهید ؟

— برای پیشرفت بهتر سپورت ایجاد دو بوردمشورتی پوهنشی ها و یک بوردمشورتی مرکب از رسمی و معاونین پوهنتون روسای پوهنشی ها و دبیران تعینت های که از تسبیاط مستقیم به آمریت ورزشی دارند مانند تشکیل سرویس صحی پوهنتون ضروری است البته آنوقت کمیته سپورت نتیجه مسابقات را از نگاه تخنیک بررسی خواهد نمود این کمیته کلید توصیه انکشاف و بلند بردن سطح فهمیدگی ورزشکاران پوهنتون میباشد که با بمیان آمدن دو کمیته فوق الذکر میتوان سپورت را به شکل واقعی آن انکشاف داد .

معاونان افزود : تیم های پوهنتون مشتمل است از سپورت های مختلف که به منظور مسابقه های داخلی و خارجی نظر به پروگرام آمریت ورزشی بصورت مسلسل مشق و تمرین می کنند دایر نمودن مسابقه بهاری و خزان پوهنشی هاتیم

های آزاد کشور و همچنان تمرین محصلان در سه رشته فوق جریان دارد .

شیاغلی معاون لطفاً بگوئید که در قسمت تهیه پروگرامهای سپورتی دختران لیلیه پوهنتون داخل چه اقدامات شده اید ؟

وی در پاسخ چنین گفت : به منظور نشو و نمو جسمی و فکری و بمنظور شکوفاسان ساختن استعداد ها و بکار انداختن بازوان توانای دختران جوان پروگرامهای متنوع روی دست بنابر آن برای ورزش آنها دو میدان والیبال و باسکتبال جدیداً اعمار یافته و چند عدد میز پینگ پانگ نیز تهیه شده است .



دوتیم والیبال از پوهنشی های پوهنتون کابل حین مسابقه .

سنگ مبارزتورزدگفت : عا علی را به ورزش بو کسنگ و تاسیس واداشت همانا ذوق من به شش بو کسنگ بود .

شیاغلی (عزیز و کیلی) در جواب رالی دیگری که چند ورزشکار شما ده مسابقه می باشد گفت : ۵ ورزشکار مادر وزن های مختلف آماده فایقه می باشند که با توجه ریاست سیک ریاست تربیت بدنی وزارت ارف از راه دایر نمودن تورنمنت های بو کسنگ استعداد های خود تبارز داده و نتیجه خود را خوا هم بدی علاوه کرد از مدت چند سال این طرف یک عده جوانان گرد هم جمع شده و به تاسیس کلب های اد نظریه ذوق و علاقه شان جهت بد استعداد های جسمانی باوجود مشکلات اقتصادی مثل نداشتن ی وسایل لازمه سعی نموده اند ورزش را رونق بیشتر دهند امید روزی این زحمات مو فقت های را ثمال داشته باشد .

وی اظهار نمود آرزو مندم که ازین ریاست المپیک تر ینر های تجربه خود را به کلب های سپورتی ستاده تابعی تخنیک های نوی در جهان سپورت بوجود می آید ای مایا موزاند و هم در اخیر طی محمدی از جوانان مخصوصا ورزشکاران رفتابهار توقع کرده که جوانان بآید در ان حکبه شئون زندگی دقیقانه پیشرفته فنی و از انجام دادن کارهای خوبتر و بهتر ازنند . بدر خدمتی در جامعه گردند همچنان عزیز و ورزشکاران نباید از ورزش به عنوان که چراغ در بعضی موارد استفاده کنند بو کسنگ سپورت به صورت عمومی برای سبیس بن بهبود صحت باشد .

سیمایک دختر

اعضای مهمی که در حالات مختلف نطافی به وجه اول قابل اهمیت است عبارتند از: جهاز تنفسی، حنجره، زبان، لبها، دندانها، لاله ها و بینی.

زیرا هر يك از اعضای فوق در تشکیل اصوات، فونیم ها و مورفیم های زبان و تولید اکستنت و فشار لازم در جملات نقش اساسی دارد و يك نطق همیشه در جستجوی طرق بهتر استفاده از این اعضا می باشد.

بعضی ها فکر می نمایند که نطافی مربوط به استعداد فطری است در حالیکه نطافی تا اندازه زیاد وابسته به مشق و تمرین و استفاده صحیح از اعضای بدن است.

سوال: هر گاه گفتنی هایی برای زنان و دختران رو سن فکر و چیز فهم اجتماع داشته باشید بنویسید.

جواب: خواهش و آرزوی من از زنان و دختران چیز فهم و تعلیم دیدن کشور این است که روش شانرا با مردان با منطق و علمی عیار سازند و هیچگاه خود را از آنها حقیر و کمتر ندانند زیرا فضیلت و برتری انسانی نسبت به انسان دیگر در تقوا و علم اوست نه در جنس رنگ و نژاد.

بنابر آن زنان و دختران افغان میتوانند با داشتن حس ملی عمل مترقی و تقوای علمی و اخلاقی مساوی و بلکه بر تراز مردان باشند. سوال: درباره چگونگی ریفورم جدیدیکه از طرف وزارت معارف ساخته و تطبیق بخود گرفته نظریه خود را بنویسید.

جواب: انقلابی که در جامعه صورت می گیرد يك سلسله تحولات و ریفورم ها را با خود دارد که خو شیفته با وجود آمدن رژیم جمهوری در افغانستان اساس تحولات جامعه در زیر بنا و بنای پایه گذاری گردید و اینک در سطح معارف کشور که مرکز تعلیم علم و فرهنگ جامعه است مورد تطبیق قرار گرفته است که منجریت آن در اهدافش بخوبی هویدا است زیرا با تطبیق این ریفورم تعلیم و تربیه مطابق به شرایط و ایجابات زمان و خواسته های جامعه صورت می گیرد و توازن بین انکشاف صنعتی و زراعتی از طریق تربیه اشخاص فنی و مسلکی حفظ شده و کار به اهل آن سپرده میشود که این يك آرزوی دیرینه مردم ما بوده است.

وقتی صحبت باینجا رسید و فهمیدم از لحاظ رسیدگی و نظارت نگرانی دارد آخرین سوال را طرح کردم و پرسیدم گفتنی دیگری اگر داشته باشید در میان بگذارید با خون سردی همیشگی در حالیکه نگاه نافلش را بمن دوخته بود گفت: آرزو مند منمجله ژوندون در راه خدمت مردم به نظام جوان و دینا میكما موفق و موثر حرکت کند و سعی و کوشش

معلم هنر مند

از زندگی خویش راضی ام از دواج نموده و صاحب سه فرزند میباشم. علاقه ذوق و طبیعت زیبای زادگاهم مرا واداشت تا به این هنر دلچسپی گیرم و از دوران کودکی به این هنر رو آوردم و امروز که این هنر را بلدم خیلی خوشوقت و خود را خوشحال احساس میکنم.

وسایل کارم خیلی ساده و ابتدایی است. تمام لوازم کارم را يك اسکنه و يك اهر تشکیل میدهد و باین وسیله توانسته ام چیزهای بسا زم که بزحمت آن می ارزند اگر چه فرآورده های من در حالت ابتدایی است ولی امید وارم که با تمرین و کار و مشق دوامدار در آینده آثاری از خود به جا بگذارم که دارای ارزش هنری باشد باید علاوه کنم که احساسات و عشق به این هنر مرا واداشت

تا به این هنر رو آورم و البته نکته مهمی که مرا بکارم بیشتر تشویق و ترغیب نمود تا بیشتر و خویشتر بکارم بپردازم تشویق از هنر و هنرمند در نظام نوین کشور است.

میخواهم نظری در قسمت بهتر شدن صنایع و هنر های زیبا ابراز کنم:

فراهم نمودن زمینه کار برای هنرمند در بهتر شدن هنر رول بسازی دارد و رشد و انکشاف این هنر بسا تشویق مردم رابطه مستقیم داشته و در بهتر شدن این هنر کمک فوق العاده می نماید.

واکسن جذام

سازمان صحتی جهان تجرید و تردید مریضان جذام را از اجتماع قطعاً ممنوع قرار داده و توصیه مینماید که باید این مریضان در تمام بولی کلینیک ها مانند سایر امراض و در بپهلوی سایر امراض تحت درمان و تدوای قرار داده شود.

ناگفته نباید گذاشت که تطبیق واکسین بی، سی، جی، بر علاوه اینکه در اجتماع به منظور وقایه مرض توبرکلوز رول مهم بسازی مینماید به منظور وقایه از مرض جذام نیز حایز اهمیت میباشد.

بیشتر منسوبین و مسوولین نشر آن به نتیجه برسد. آنگاه با صمیمیت دست يك دیگر را فشردیم و خدا حافظی کردیم.

فال حافظ



خوانند گان گرامی!

دوهر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده يك حرف از هر دو نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سیاه و سفید میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر که را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی ۷۷ را اختیار نموده اید. باید به یاد

چشم های شما

که آب زیاد سرد نباشد. هیچوقت چشمان خود را بادست نمالید. گرفتن غذای مقوی در بینایی در خشنه گی چشم اثر معجز آسایی دارد موادی که در نیرو مند چشم و در خشنه گی آن تأثیر فراوانی دارند عبارتند از: کلسیم پروتین های حیوانی (مثل گوشت تخم و ماهی) درمیان ویتامین ها چشم در درجه اول به ویتامین (آ) بعد ویتامین (ب) و (ث) احتیاج دارد.

اما عمل رفع و سبک باری به بحران جنبه سکسی و جنس آن می نماید پایان می بخشد. و البته هنگامیکه ولی نباید آنرا صرف در همان حد تحریک مذکور رفع گردید، ایجا محدود مطالعه کرد، بلکه در همه حالات میتوان آنرا درك نمود و به لذت میکند. که البته فر وید توجه بیشتری به آن پرداخت.

غریزه چیست؟

رهایی یافت. غریزه به حالت اصلی خود همچنان می ماند و حتی در صورت تمویل مدت ارضاء آن، با گذشت زمان قویتر شده می رود. یگانه راه نجات از آن ارضاء بی احتیاج میباشد یعنی فقط ارضاء احتیاج می تواند آنرا از بین ببرد و نابود سازد. يك بحرانی که که به منتهی درجه شدت تحریک رسیده باشد، باعث میگردد، تارنجش و عدم رضا است تشدید شود، که در نتیجه موت کاملاً رنج آور و تکلیف ده میشود.

قال

حافظ

شنبه

- ۱- کداحت جان که شود کار دل تمام و نشد
بسوخیم درین آرزوی خام و نشد
- ۲- بدان عوس که به مستی بیوسم آن لب لعل
چرخون که در دلم اتاد همچو جام و نشد
- ۳- یاری اندر کس نمی بینیم یاران راجه شد

- دوستی کی آخرا آمد دوستداران را چه شد
- ۱- صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برخواست
- ۲- اندلییان راجه پیش آمد هزاران را چه شد
- ۳- عیم بیوش ز بهار ای خرقه می آلود

- ۱- کان پاک . پاک دامن بپر زیارت آمد
- ۲- از چشم شوخش ای دلایمان خود نگه دار
- ۳- کان جا دوی گمانش بر عزم غارت آمد
- ۴- این شرح بی نهایت کز زلف یار گفتند
- ۵- هر قیست از هزاران کاندر عبارت آمد

یکشنبه

- ۱- صبا به تهنیت پیو می فروش آمد
- ۲- که موسم طریقو عیش ناز و نوش آمد
- ۳- سحر م دولت بیدار ببالین آمد
- ۴- گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
- ۵- رسم بدعهدی ایام جوید ابر بهار

- ۱- کربه اش بر سمن و سنب و سیرین آمد
- ۲- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
- ۳- یاد کاری که درین گنبد دوار بهانید
- ۴- رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند

- ۱- چنان نهادن چنین نیز هم نخواهد ماند
- ۲- بعد ازین دست منو دامن آن سرو بلند
- ۳- که بیای جهان از بنو بیغم بر کند
- ۴- دوش وقت سحر از قصه نجاتم دادند
- ۵- و اندران ظلمت شب آ ب حیاتم دادند

دوشنبه

- ۱- آتش آن نیست که از شعله او خندد و شمع
آتش آنست که در خر من پروانه زدند
- ۲- چه مبارک سحری بود و چه فرخندی شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
- ۳- یا وفا یا خبر وصل تو بامر من رفیب

- ۱- بود آیا که فلک زین دوسه کاری بکند
- ۲- حالا عشوه ناز تو زینسایم برد
- ۳- تا دگر باره حکمانه چه بشاد کند
- ۴- سرو جهان من چرا میل چمن نمیکند

- ۱- هلم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
- ۲- مگر چشم سیاه تو بیامو زد کار
- ۳- ورنه مستوری و مستی همه کس نتواند
- ۴- گفتیم یکم دهان و لبت کامران کنند
- ۵- گفتاب چشم عرجه تو گوئی چنان کنند

سه شنبه

- ۱- واقظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
- ۲- چون به خلوت میروند آن کار دیگر می کنند
- ۳- مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
- ۴- توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
- ۵- ناموس عشق و رونق عشاق می برند

- ۱- عیب جوان و سر ز نش پیر می کنند
- ۲- جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
- ۳- باطم دین خیال که اکسیر می کنند
- ۴- گویند رمز عشق مگویند و مشنود

- ۱- مشکل حکایت نیست که تقریر می کنند
- ۲- صد ملک دل به نیم نظر می توان خرید
- ۳- خوبان درین معامله تقصیر می کنند
- ۴- ما از برون در شده مغرور صد فریب
- ۵- تا خود درون پرده چه تد بیر می کنند

چهارشنبه

- ۱- بود آیا که در می کند ها بکشایند
- ۲- کرم از کار سر و بسته ما بکشایند
- ۳- در میخانه بیستند خدا یا میستند
- ۴- که در خانه تزویر و ریا بکشایند
- ۵- می شکست ز طرب و زانکه چو گل بر لب جوی

- ۱- بر سرم سایه آن سرو سبی بالا بود
- ۲- یاد باد آکه جویا قوت قدح خند زدی
- ۳- در میان من و لعل تو حکایتها بود
- ۴- رشته تسبیح اگر بگست معلوم بداد

- ۱- دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
- ۲- راست چون سوسن و گل از آن صحبت پاک
- ۳- بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
- ۴- خستگانرا جو طلب باشند قوت نبود
- ۵- گرتو بیداد کنی شرط مروت نبود

پنجشنبه

- ۱- در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
- ۲- چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
- ۳- آه از آن جور تطاول که درین دامگاه است
- ۴- آه از آن سوز و نیا زیکه در آن محفل بود
- ۵- دوش بر باد خریفان بغرابان شدم

- ۱- خم می دیدم، خون در دل ویا در گل بود
- ۲- ترک عشق کس من هست بیرون رفت امروز
- ۳- نادگر خون که از دیده روان خواهد بود
- ۴- قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود

- ۱- ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود
- ۲- دوش در حلقه مافصه کیسوی تو بود
- ۳- تادل شب سخن از سلسله موی تو بود
- ۴- دل که از نال و مژگان تو در خون می گشت
- ۵- باز مشتاق کهانخانه ابروی تو بود

جمعه

- ۱- رسم عاشق کنی و شیوه شیرانشویی
- ۲- جامه بود که بر قامت او دوخته بود
- ۳- عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
- ۴- فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
- ۵- مگر چه میگفت که زارت بگشتم میدیدم

- ۱- که نهانش نظری بامن دلسوخته بود
- ۲- در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر
- ۳- عافیت را با نظر با زی فراق افتاده بود
- ۴- از عبا پرس که ما را همه شب تادم صبح

- ۱- بوی زلف تو همان مونس جانست که بود
- ۲- رنگ خون دل ما را که نهان میداری
- ۳- همچنان در لب لعل تو عیانست که بود
- ۴- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
- ۵- تا بد سر نکشد وز سر بیما ن ترود

نقش سپین زر

پوستك از ۱۱۶۶۸ تن به ۱۷۰۶۹ تن افزایش یافته است.

شاهلی انجنیر عبد الملك رئیس سپین زر شرکت علاوه نمود: مو سسه سپین زر، بخته های خریداری شده را ذریعه دستگاه های خود حلاجی و عد لبندی نموده و برویت سهمیه بندی که تو سط وزارت های تجارت و معادن و صنایع معین گردیده است يك مقدار آن به فابریكات نساجی در داخل کشور بفروش رسانیده و يك مقدار دیگر آنرا در مار كیت های خارج عرضه میدارد.

دولت جوان جمهوری تو جه زیادی در مورد تولید مؤ لیت بخته و افزایش حجم تولیدات فرعی بخته مبدول داشته است. با اتخاذ تصمیم معقول در این سكتور و با بلند بردن قیمت بخته و بهبود امور اداری، زارعان بخته کار پیش از پیش تشویق گردید. در روشنی راهنمایی های دولت جمهوری، سپین زر شرکت تخم های اصلاح شده، کود کیمیاوی و ادویه ضد حشرات را در وقت مناسب و شرایط سهیل بدسترس بخته کاران قرار داد.

شاهلی رئیس سپین زر شرکت بگفتار خود چنین ادامه داد: در سابق زارعان بخته کار برای مدت طول بخته، روز ها و ماه ها انتظار می کشیدند اما بعد از استقرار نظام جمهوری در کشور، زارعان در وقت تحویلدهی بخته، پول خود را بدون معطلی و بدون مشکلات و تعلل بدست می آورند.

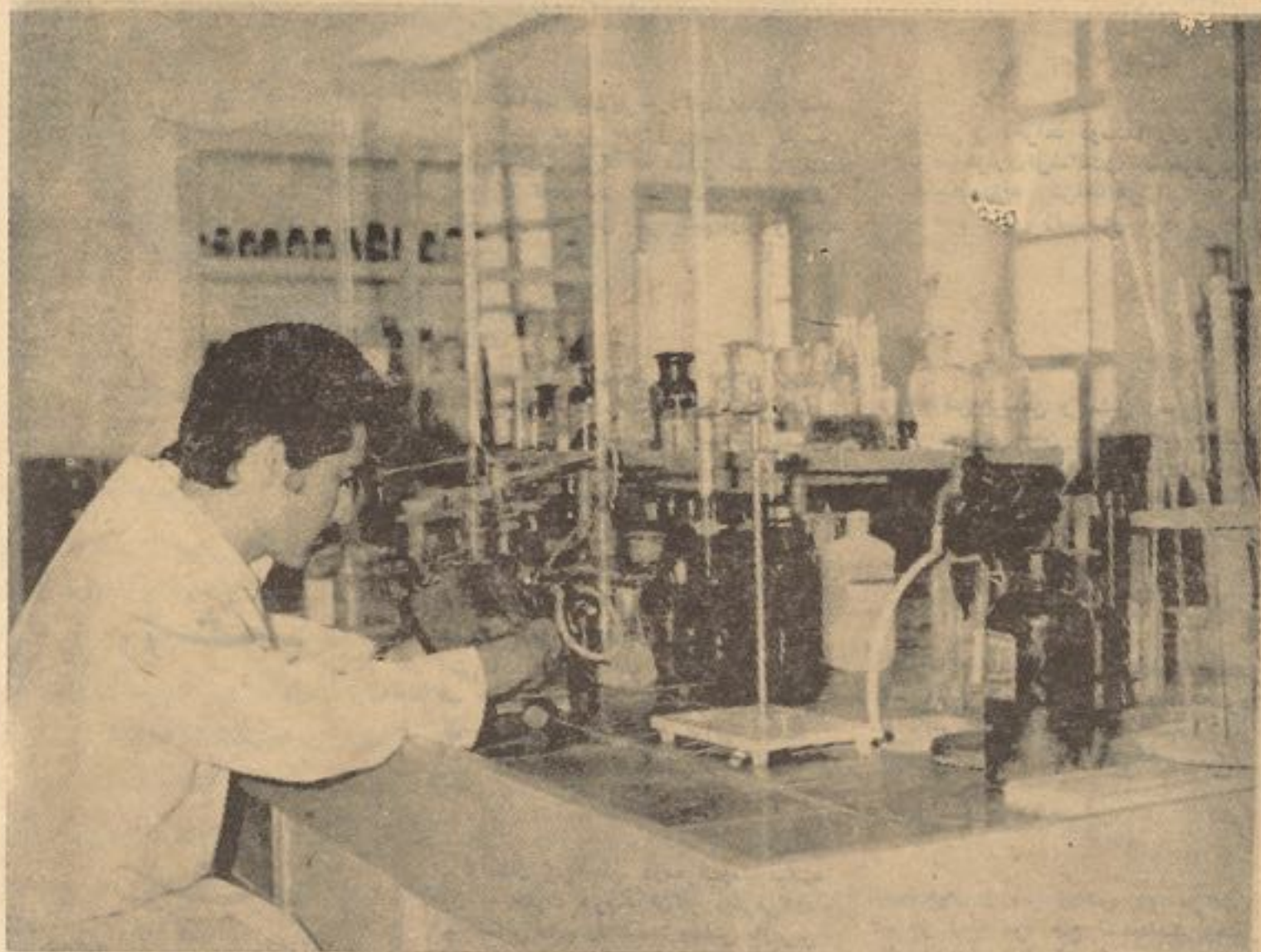
از نگاه تکنولوژی بخته فعالیت جن های كو چك انفرادی سد راه انكشاف بذر و صنایع بخته در کشور می گردد. جن های كو چك انفرادی که در خفا فعالیت تولیدی دارند، چون باماشین آلات مجهز نموده، جنسیت و کیفیت بخته را از بین برده و سبب تقلیل عاید زارعان ز حتمکش می گردد. انواع مختلف بخته با هم مخلوط شده و بدینصورت بعد از حلاجی، سورت بخته بائین آمده و در مار كیت های بین المللی، حاصل فروش آن خیلی نازل می گردد که در نتیجه از یکطرف از حجم اسعاری کشور کاسته و از جانب دیگر بایکار بردن همین سورت بخته در صنایع

نساجی در داخل کشور، ضایعات تولیدی را بار می آورد. در سال ۱۳۵۳ سعی گردید تا جن های انفرادی كوچك را از فعالیت باز داشته و بر ما لکین آن از زیان های اقتصادی کارگاه های شان در اقتصاد ملی کشور معلومات ارایه گردید.

تا قبل از بحران نفت، الیاف مصنوعی رقیب سر سختی در برابر بخته در جهان عرض اندام نموده بود اما با صعود قیمت نفت و قلت آن

اکنون قیمت تمام شد تولیدی الیاف مصنوعی خیلی صعود نموده است و مار كیت های بخته در جهان گرم است و قیمت بخته نیز بسوی سه بین المللی بلند رفته است. دولت جمهوری افغانستان جهت رفیع قسمت بیشتر حوایج عامه در ساحه متسوجات نخي تجویز نمود که فابریكات نساجی ظرفیت های تولیدی شانرا گسترش بدهند. این امر نه تنها در رفع نیاز مندیهای مردم بصورت قابل ملاحظه كمك می کند بلکه زمینه استخدام رانیر بیش از پیش مساعد می سازد.

سپین زر شرکت در پر تو نظام فرخنده جمهوری و با سانس بالیسی های مترقی دولت امیدوار است که در سالیان آینده محصولات بخته و تولیدات فرعی آن افزایش بیشتر یابد و اهداف دولت را که عمدتاً رفاه و آسوده حالی اکثریت مردم را در نظر دارد، مهیا بسازد و مو سسه سپین زر بتواند اهداف و پلان های عملیاتی و تولیدی خود را تطبیق نماید و در عملیه رشد صنایع و زراعت کشور و تسریع پایه تولیدات نساجی و صادرات بخته مصدر خدمت خوبی گردد.



یکی از لابراتوار های سپین زر شرکت

انگلستان بارو پا پیوست

لندن بلند رفت وارزش بوئند استر لنك واستاد قر ضه دولتی صعود کرد.

اتحاد ملی

نتیجه ریفرنندوم يك سلسله اختلا فاتی را پان بخشید که بین احزاب سیاسی و بین جناح چپ و راست احزاب بشمول حزب کارگر و بین اتحادیه های کارگری و مقامات دولتی بر سر مساله بازار مشترک اروپا وجود داشت. حتی این اختلافات در کابینه ویلسن نیز بشدت محسوس بود، گرچه ویلسن ناگزیر خواهد بود کابینه و حکومت

خاتمه یافت. و انگلستان اکنون بحیث نهمین عضو جا معه اقتصادی اروپا یعنی بازار مشترک اروپا در سر نوشت اروپای آینده و احیانا تشکیل کانفدراسیون نه مملکت اروپای غربی نقش حساس خواهد داشت و این اشتراك كمك خواهد کرد که انگلستان به همکاری کشور های عضو بازار مشترک يكسلسله مسایل اقتصادی خود را حل کند و يك تعداد بیكاران کشور خود را بكار اندازد.

چنانچه بمجرد اعلام نتیجه ریفرنندوم قیمت سهام در بورس

خود را با شرایط جدید هم آهنگ سازد و این مستلزم ترمیم و تجدید کابینه است ولی اتحاد و همجواری بعد از ریفرنندوم بر سر این مساله در انگلستان چنان است که یکی از مخالفین در جه يك شمول انگلستان بازار مشترک اروپا یعنی (انتونی وچ وودین) عضو دست چپ کابینه ویلسن عکس العمل خود در نسبت به مردم انگلیس و مو قفیت ویلسن چنین ابراز داشت:

«من از نتیجه این ریفرنندوم نازاحت نیستم، در تصمیماتی از این قبیل اقلیتها می آموزند که تصمیمات اکثریت را باید برند. من يك عضو وفادار کابینه حزب کارگر خواهم ماند.»

عکسها

تاریخهای برجسته جهان

سال ۱۸۱۲ :

ناپلیون با پنجمصد هزار نفر بروسیه حمله کرد و بتاريخ ۱۴ سپتمبر مسكو را اشغال کرد روس ها ۳۰۸۰۰ خانه را در مسكو آتش زدند تا ناپلیون در مسكو جز ویرانه نیابد پس از تخلیه مسكو روس ها به مقاومت شدید آغاز کردند بطوریکه ناپلیون در اثر فشار آنها و نظریه شدت سرما و قلت مواد غذایی ناگزیر راه برگشت را در پیش گرفت و چنان تلفات فاحشی داد که تاجنگ دوم جهانی شکست آلمان نازی نظیر آن دیده نشده بود.

سال ۱۸۲۲ :

انقلاب عظیمی در پرتغال صورت گرفت برازیل از آن کشور جدا گردید و بتا ریخ ۷ سپتمبر آزادی خود را اعلام کرد، دام پید رو به حیث امپراتور آن کشور انتخاب شد مکزیکو بتاسی از آزادی پرتغال از سلطه اسپانیا خارج شد و در اکتوبر ۱۸۲۳ به حیث يك جمهوریت اعلان گردید.

سال ۱۸۲۳ :

دکتورین مونر اعلان کرد که ماشین بوسیله گاز برای نخستین بار از طرف ساموئیل براون در لندن بکار انداخته شد.

بار اول مسافران ذریعه قطاریکه با انجن بخار حرکت میکرد سفر کردند اولین گشتی بخار در امریکا ساخته شد.

سال ۱۸۲۵ :

برای نخستین بار در برتانیای اتحاد کارگران تشکیل گردید بتاريخ ۲۷ سپتمبر او لیسن قطار آهن در برتانیه بکار انداخته شد.

سال ۱۸۳۷ :

وکتوریا به حیث ملکه برتانیه انتخاب شد و پسر کاکای خود ازدواج کرد.

سال ۱۸۲۷ :

بردگی در نیویارک ممنوع قرار داده شد و بردگان از خدمات شاقه رهایی یافتند تعداد بردگانی که آزاد شدند به هفت صد هزار نفر میرسید برتانیه که بتاريخ ۲۲ جون ۱۷۷۲ بردگان را آزاد کرده بود در سال ۱۸۲۷ به آنها حق تشکیل اتحادیه های آزاد را قایل شد.

سال ۱۸۳۶ :

حریق بزرگی در نیویارک ایجاد شد که در اثر آن ۶۷۴ عمارت بزرگ کاملاً سوخت و تلفات مالی و جانی زیادی به مردم رسید.

سال ۱۸۳۸ :

برای اولین بار یک گشتی بزرگ بخاری فاصله بین لندن و نیویارک را در ۱۴ روز طی کرد.

سال ۱۸۳۹ :

بلژیک و دولت پادشاهی ها لیند به اساس معاهده که در لندن تحت نظر برتانیه، فرانسه، اتریش، پرتغال و روسیه امضا شد به حیث دو کشور جداگانه درآمدند.

سال ۱۸۴۰ :

برای اولین بار داروی بیپوشی از طرف دکتور گندفوردر لانگ و چند دکتور دیگر بوسیله گاز سولفوریک ایتراستعمال گردید و نتیجه مثبت داد.

در سال ۱۸۴۴ :

اولین پیغام تلگرافی از محکمه عالی امریکا



چونکی چرخ دار جدید که خدمت بزرگی را برای فلج زده گان انجام میدهد.

بوسیله مخترع تلگراف اس اف بی مورس بین واشنگتن و بالتیمور مغایره شد.

سال ۱۸۴۷ :

برای اولین بار تکت پست امریکا بی دو معرض فروش قرار گرفت.

سال ۱۸۵۴ :

حزب جمهوریت خواهان امریکا برای بار اول در ریپون و سکانسن تاسیس شد.

سال ۱۸۵۶ :

اولین مبارزه انتخاباتی شدید امریکا بین فریمونت کاندید حزب جمهوریت خواهان امریکا و لینکونی از همان حزب آغاز یافت.

سال ۱۸۵۸ :

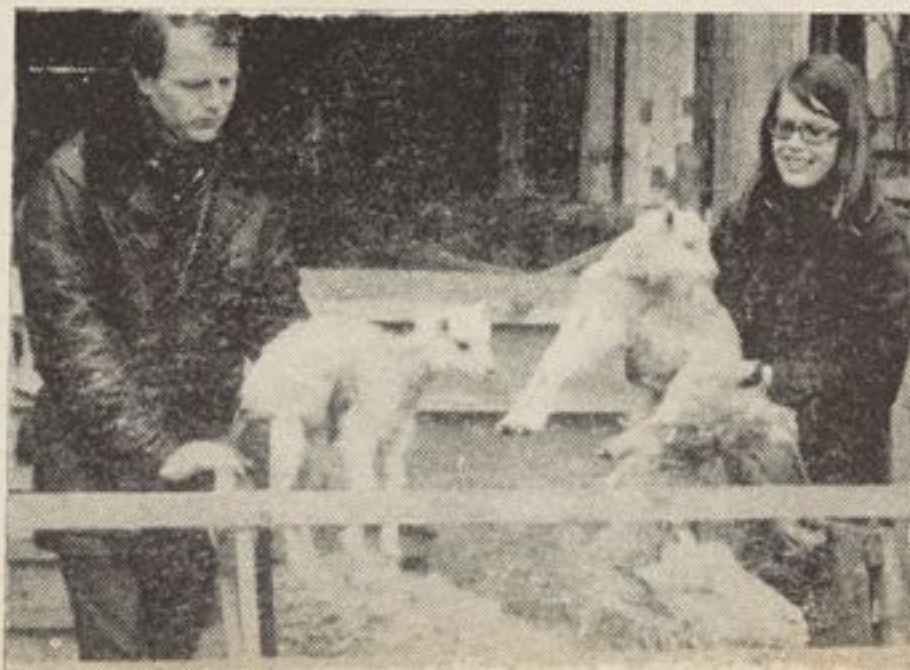
اولین لین بحری تلگراف بین امریکا و برتانیه تمديد شد و برای نخستین بار ملکه وکتوریا و سروسل فیلد و پیغام های رامستقیم مغایره کردند.

سال ۱۸۵۹ :

دیکی از طرف دان دی امیت ترتیب شد شد اولین چاه تیل حفر گردید.

سال ۱۸۶۰ :

لینکولن از طرف مردم امریکا در اثر فتح د مبارزه انتخاباتی به حیث رئیس جمهور امریکا انتخاب شد.



القاع مصنوعی گوسفندان در دگسن

قصه‌ای از غصه‌ها

تبییه و تنظیم از مریم محبوب

در همه جا سکوت سنگینی حکم



در همه جا سکوت سنگینی حکم
فرما بود، فقط همه متوجه فلم روی
برده بودند و با گذشت هر لحظه
انتظار و هیجان شان به حد نهایی
می رسید. صحنه‌هایکی پشت دیگر
روی برده می آمدند حوادث قصه
با هم گره می خورد. قهرمانان،
همزمان با تماشا چنان بسوی سر
نوشت گام برمی داشتند مگر با
تفاوت اینکه تماشاجی بیننده بود و
قهرمان خلق کننده.

داشت، روبرو شده بودند، مردم
هر قدر مداخله می کردند، هر قدر
میخواستند از این مشاجره جلوگیری
بکنند هیچ امکان نداشت دخترك
همچنان سیلی میزد و با انگشتش
مرد طرف را تهدید میکرد و مرد رق
رق بسوی مردم وزمانی بسوی
دخترك میدید.

بالاخره مدیر سینما فرار رسید و این
صحنه را عوض ساخت و دو بار فلم
روی پرده افتاد.

یکروز در حالیکه صحنه
ازو فکر می کردم از کجاست
خلوتی که بطرف منزل ما منتهی
میشد، دیدم که دادم با ز
صدای داد و فریاد دخترك بلند
است، این مرتبه هم با مردی بنای
حک و برخاش را داشت چند قدم
خواستیم به او نزدیکتر شوم که
ناگهان صدای مردی که تقریباً بگوشت
آشنا بود مرا متوجه ساخت.
پادم گرفته آنروز در سالون
سینما حقدور مرا سیلی زدی، حقدور
مرا حقیر کردی و به چه اندازه عزت
نفسم را باین آوردی ؟... اکنون
نوبت منست که باید انتقام را از تو
بگیرم ... میدانی ... انتقام ...

هیچ کسی بگو چه نبود ... فقط
چند کودک این طرف و آنطرف به
فاصله های چند متری شاهد این
مبارزه قوی و ضعیف بودند من
لحظه ای انتظار کشیدم که بینم سر
انجام نتیجه یکجا می کشد مرد
دخترك را سخت تحت فشار درآورده
بود و دخترك خاموش و بی اراده به
سوی مرد که از چهره اش خشم و
غضب می بارید نگاه میکرد. من
آهسته آهسته طوریکه مرد اصلاً
متوجه نبود قدم بقدیم به آن هائزدیک
میشدم و فاصله میان ما کو تاhter
می گردید و صدای غالمغال آن ها
همچنان زیاد تر و بلند تر ...

در همین اثنا ناگهان دیدم مرد
بی شرمانه و قیحانه دستش را بلند

برد میخواست بصورت دخترك
بکوبد که از عقب سر بازویش را
سخت محکم گرفتم. اصلاً فکر نمیکنم
مرد آنقدر از چار طرفش بی خبر
بود که انتظار چنین صحنه ای در
ذهنش عم خطور نمی کرد. زمانیکه
دخترك این حرکت را دید، خنده
ایکه ناشی از بی ورزش در مقابل
دشمن بود چهره ای زیبایش را
شکوفان ساخت. مرد قوت کرد که
بازویش را از میان انگشتانم
بیرون بکشد مناسبانه با قوتش
از خود روبرو شده بود. ناچار بامن
در جدال شد، منم سخت او را زیر
لگدو مشت گرفتم و او بشیطان، سر
افکنده و خاك آلود از من معذرت
خواست و دور شد و لی از دخترك
خبری نبود. حدس میزنم از موقع
استفاده کرده فرار را برقرار تر هیچ
داده بود درشتش همین بود چون
چند روز بعد از آن وقتی در خطالیر
خانه باهم یکجا شدیم او نزد يك
آمده گفت:

از كمك تان زیاد متشکرم
امید وارم که روزی این همه نیکی
تا ترا فراموش نکرده آنرا جبران
نمایم.

صورتش از شرم گل انداخته
بود، بارشته های مویش بازی میکرد
و بعضی اوقات هم برای تسکین
عصابش انگشتانش را می جوید.

من بلافاصله گفتم:
فقط وظیفه انسانی من ایجاب
میکند که باید در این گونه موارد
این چنین اشخاص شریف را كمك
کنم من هیچ چیز نکردم فقط
هنوز کلام تمام نشده بود که
صدای کرد:

شما بر من زیاد لطف کرده
اید زیاد ... زیاد

اصل قضیه را از او پرسیدم.
بدون ریا و پرده پوشی گفت:
- اصلاً من هم نمی دانم که چرا
مراحم من میشد هر زمانیکه با من
مقابل میکردید خود را عاشق د ل
شوخته و سرگردان و نمود میکرد
التماس می نمود، من ترا دوست
دارم، از مدت هاست شیفته، تسو
شدم و
هر چند معذرت خواستم هر قدر
بپایه آوردم که من نمیتوانم
خواهشش را قبول کنم اما
کجا که حرفم را بپذیرد تا اینکه
چندی قبل درینجا باز ایجاد مزاحمت
کرد با غالمغال و رسوا لی منجر
شد و همچنان که خود شما شاهدش
بودید.

دلم بر سبك سری بعضی مرد ها
می سوخت و خیالم بر کشیده بود
که او صدا زد:

- آغا از لطف شما تشکر با جاژد
شما من میروم.
خلاصه سخت مهربان دختر از آن
روز به بعد بدلم اثر کرد، سخت
آرزو داشتم صمیمانه و بی ریا برایش
ابراز دوستی بکنم.

چند وقتی سبزی شد او را به
تدرت می دیدم و با تکان دادن سرو
فقط يك تبسم از مقابل هم رد میشدیم
فکر و اندیشه ام، و بالاخره تمام افکارم
همه و همه در تصرفش بود صحنه
های خیالی نزد خود می ساختم
و در عالم خیال با او درد دل و راز و
نیاز میکردم تا اینکه یکروز

بقیه در صفحه مقابل
ژوندون

مادر ندارد مرا مادر خطاب میکنند .
 اکنون در سدد آن هستیم که -
 مراسم نامزدی خود را برپا کنیم
 تا او ... از مواج با آن غصه ها بی
 که قصه اش را از سینما تا دا من
 کوچه از مرد حقیر و بی شرمی برای
 تان بیان کردم نجات یابد و من هم
 شریک زندگیم رادر کنار داشته
 باشم ...

خوشبخت باشی
 دانستم که نامه از کسی است .
 فقط نزد خود خجل شدم که چرا ،
 آنروز در مارکیت برایش دروغ
 گفتم ، بالاخره با شما مت و جرات
 باور نکردنی یکروز سر را هس قرار
 گرفتم و همه چیز را برایش اعتراف
 کردم او گفت که دخترک کو چک
 خواهر زاده اش می باشد چو ن

از تعاش پیدا کرد ، احساس میکردم
 در وجودش لمزش خفیفی پیدا شده
 دانستم که او هم علاقه یی به من
 دارد ، آنروز هم گذشت ... ولی
 باگر فتن نامه یی از او بعد از مدتی
 به اشتباه خود پی بردم .
 « چقدر آرزو داشتم که تو مرد
 زندگیم باشی ولی متا سفا نه
 خانمت عزیزتر از من است امیدوارم

همه چیز افشاء شد همه چیز
 آنروز او را در مارکیت دیدم ، هر دو
 سودا میخریدیم .
 ولی او متوجه من نشد اصلا حدس
 نمی زد که من هم به آن مار کیست
 باشم .

مقدار زیاد خوراکه باب خرید
 زبایان روبه کودکی که همراهش
 بود همان روز مشاجره او را نیز
 باخود به سینما آورده بود ، کر ده
 گفت :

- بچیم ... «گشنه» گرسنه
 نشدی ... ؟
 دخترک با لحن کو دکانه اش
 گفت :

- مادر جان .. مادر جان .. من
 چیس میخوام .
 بالاخره در یافتم که او یکزن
 است زنی که یک طفل دارد وحتما
 شوهر هم دارد .

چقدر حالم بهم خورده و حواسم
 خراب شده بود ناگهان صدای او
 مرا متوجه ساخت :

- سلام ... چرا پریشان معلوم
 میشوید ؟
 زهر خندی زدم و گفتم :

- چیزی نیست ... خانم قدری
 مریض هست ... می خواهم برایش
 میوه بخرم ناگهان دیدم صدایش



رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
 مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
 معاون : پیغله راحله راسخ
 مهتم : علی محمد عثمان زاده .
 تېلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
 تېلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
 تېلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
 تېلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
 تېلفون ارتباطی معاون ۱۰
 تېلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
 مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
 سوچورد ۲۶۸۵۱
 آدرس : انصاری واپ
 وجه اشتراك :
 در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
 در خارج کشور ۲۴ دالر .
 قیمت يك شماره ۱۳ - افغانی

مطبعة دولتی

پیروزی زنان

سرمنزل کشور معمور و آ با دان با
 کار و پیکار می روند و می رسند .
 در سال بین المللی زنان که عطف
 به وضع زندگی زنان در همه جهان
 مورد از زیبایی قرار میگردد و برجسته
 میشود ، در کشور ما نیز در سطح
 روئایی مساله تجلیل میشود و از عالم
 احتیاجات زنان این وطن بررسی و
 محاسباتی بعمل آورده میشود که در
 بخش عمومی تغییرات بنیادی آینده
 از خود نقش و تأثیر نیکی را بسجا
 خواهد گذاشت .

و همانسان که مردان در مزارع
 زمینداران بزرگ « بیگاری » نمی -
 نمایند ، دهقان زنان نیز در سرای
 ارباب بدون مزد بخدمت نمی نشینند .
 به این ترتیب دیده میشود که در
 نو آوری های واقعی آینده ، بامشکلات
 و پرابلم های که سر راه ، هر روان
 موجود است و زنانی که از همه زیادتر در
 عالم تنگدستی و مہجوری بسر میبرند
 درین راه با مردان به سرمنزل مقصود ،

زعامت دو لت ترقی آور و ترقی
 پسند جمهوری در عمر کمتر از دو
 سال خویش در چاره جو یی درد ها
 و رفع عقب ماندگی های سال های
 یار و دهه های بیشمار از قرون
 گذشته ، بدون شتاب زده گی و
 اقدامات عجولانه در راه آ را می
 هموطنان تصمیماتی را عملی نموده که
 برای اعضای دستگاه اجتماع ، یعنی
 وسیعترین ارتباطات زن و مرد در
 بخش تغییرات بنیادی آینده از
 نخستین اقدامات بشمار می آید .

از جمله ، تقسیم اراضی دولتی
 در ولایات مشرقی ، هلمند و بدخشان
 و دیگر نقاط کشور همچنان که مردان
 کوچی را صاحب سر پناه و محل بود
 و پاش ساخته زنان رنجبر کوچی را
 نیز از سرگردانی ها و سفر های
 عمری و دایمی نجات داده که آتیه
 درخشانی در پی دارند .

« بیگاری » که یکنوگ کار بدون
 مزد است رسماً لغو ، قرار داده شده



فرستنده به امید خریدار اما
 چه بهتر اگر درین فصل گرما امتعه
 خویش را به اساسات صحی به
 هموطنان عرضه نمایند .
 یعنی با گذاشتن پارچه نازک
 بروی امتعه اش آنها را از شر نیش
 های آلوده نجات بخشند .





Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library